

- ▣ ذابین نمایشی
- ▣ با بادی از گلچین گیلانی
- ▣ اسناد پراکنده در باره نهضت جنگل
- ▣ اقدامات فرهنگی، رفاهی و عمرانی در نهضت جنگل
- ▣ پیامدهای حاصل از تکلم فارسی در کودکان شمالی
- ▣ نیت من، خدمت بود (پای صحبت محمد تقی صالحپور)
- ▣ تجلیل از شیون: تجلیل از شعر است
- ▣ گزارشی از دومین جشنواره سینمای جوان، منطقه ۳ کشور
- ▣ ادای دین به پروفسور احمد سلیم سعیدان
- ▣ بهنوایان کشتی گیلد مردی و ...

و بخش گیلکی زبانینه شعر، قصه، فولکلور و...

فرهنگی، هنری و پژوهشی (شمال ایران)
گیلستان

با آثاری از

- محمد باقری
- محمد علی بقایی
- محمود پاینده لنگرودی
- محب الله پورجسی
- اسماعیل پورجمشیری
- احمد حضرت زاد
- محمد دریا بی لنگرودی
- محمود دهقان
- دکتر محمد اسماعیل رضوانی
- جهانگیر سوتیب پور
- جواد شجاعی فرد
- اسحاق شهنازی
- محمد تقی صالحپور
- فرامرز طالبی
- محمود طیارای
- علی عبدلی
- غلامحسن عطیمی
- فریاد فاخته
- تیمور گورگین
- حسنعلی محمودی
- دکتر احمد مهاد



دانی نمایشی

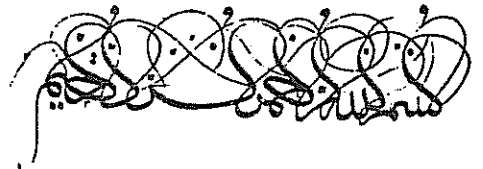
در این شماره می خوانید:

مطالب فارسی :

- صفحه ۳
 ۴ نامه‌ای از جنوب
 ۶ اخبار فرهنگی، هنری و...
 ۸ اقدامات فرهنگی، رفاهی و عمرانی در نهضت جنگل / قربان فاخته جوبنه
 ۹ ترانه میرزا / جواد شجاعی فرد
 ۱۰ اسناد پراکنده درباره نهضت جنگل / پروفیسور احمد مهرداد - محمود دهقان
 ۱۰ تاریخ انقلاب جنگل [نقد کتاب] / دکتر محمد اسماعیل رضوانی
 ۱۱ پس مجاهد / یگانه هادی پور
 تیشه به ریشه، پیامدهای حاصل از تکلم فارسی در کودکان شمالی /
 محمد مهدی کریم
 ۱۲ دایی نمایشی / فرامرز طالبی
 ۱۴ نیت من، خدمت بود [مصاحبه] / محمدتقی صالحپور
 ۱۸ تجلیل از شیون، تجلیل شعراست [گزارش] / احمد حضرت زاد
 ۲۰ پرنده‌گان دریاورد مردم: کاکلی (= کو کو، فاخته) / علیرضا دریایی
 ۲۰ دستور املائی گیلکی - حذف تنوین در گیلکی
 ۲۹ با یاد از گلچین گیلانی
 ۳۰ آدای دین به پروفیسور احمد سلیم سعیدان / محمدباقری
 ۳۱ نکته‌ها، از میان کتابها / محمود پاینده لنگرودی
 ۳۲ گزارشی از دومین جشنواره سینمای جوان (منطقه ۳ کشور) /
 اسماعیل پورجعفری
 ۳۳ نسیم / جهانگیر سرتیپ پور - اسحاق شهنازی
 ۳۴ ضرب‌المثل‌ها / محب‌الله پرجمی و...
 ۳۵ بازیها: آغوزبازی - لپه مزا / رحیم چراغی - جمشید شمسی پور
 ۳۶ کتاب‌های رسیده - نشریات رسیده
 ۳۶ مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور
 ۳۷ گیلان‌شناسی در خارج از کشور: واژه‌نامه دانش آموزی تالشی - ترکی /
 علی عبدلی
 ۳۸ شاعران ولایت: اسماعیل شادفومنی / هوشنگ عباسی
 ۳۹ نامداران مازندران: امیر یازواری / حسین صمدی
 ۳۹ آشنایی با فقهای گیلان: آقا حسین لبنانی / غلامرضا نجفی
 ۴۰ نقد و نظر خوانندگان
 ۴۲ پهلوانان کشتی گیله‌مردی: پهلوان اسکندری / محمدعلی بقایی
 ۴۳ نامه‌های رسیده
 ۴۳ غنتور / باز علی پور غفوری
 ۴۶ خوشنویسان جوان گیلانی / محمد رسول ساران فومنی

مطالب گیلکی :

- ۲۱ دوبیتی‌ها / محمد دریائی لنگرودی و...
 ۲۲ سیفیده کیلید / تیمور گوزگین
 ۲۳ اشعار گیلکی / غلامحسن عظیمی - محمدتقی بارور - علیرضا حسن‌زاده
 شاهخالی
 ۲۴ مینا / محمود طیاری
 ۲۶ هسا شعر / محمد بشرا - محمد دعایی - هوشنگ عباسی
 ۲۶ ارباب و چوپان / بهزاد تیزرو
 ۲۶ دوبیتی‌های تالشی / شهریار شفیقی
 ۲۷ نقلستان: سه تا خاخوران وانگوشتر / غ - ع
 ۲۷ پته گیلکی نقل چه لنگرود: سوتا زناکن / علی بالایی لنگرودی
 ۲۸ شیم شیم / حسنعلی محمودی



۱۵

آبان و آذر ۷۲

گیله‌وا

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمدتقی پوراحمد جکناجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۴۳۵) گیله‌وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر - داخل

پاساز - طبقه دوم

امور مشترکین: هوشنگ عباسی



حروفچینی: کوهی

لیتوگرافی: تلاش

چاپ: نخعی



عکس پشت جلد:

بل واقع ه نزدیک شهر رشت



گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب
 وارده آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی

است.

نامه از جنوب

گیله وا، سلام

بسیار وقت بود که در اندیشه نوشتن نامه یا بهتر بگویم سپاسنامه‌ای برای گیله‌ها بودم اما کثرت کار از یکسو، پیرشدن در صف امرار معاش ازسویی، این فرصت را از قلم گرفته بود اما همیشه پی‌زمان بودم تا زمانه، شاید رخصتم دهد که پیش آمد. هیچگاه به فاصله جغرافیایی نیندیشیدم چه آرمان انسانی فاصله‌ها را از میان برده‌است و عشق به انسان‌ها... و پاره خاکی در حیطه جغرافیایی که ایرانش می‌نامند.

اگر در حاشیه کارون به گل تپیده فرصت به گردش دادم به هیرمند اندیشیدم و انسان بلوچی که در تناسب رنج و زحمت، برادرم است... در پناه سایه درخت میموزایی اگر شرحی سنگین جنوب را به شکل ذرات عرق به پیشانی کشاندم به شمال اندیشیدم و مشقت برادران و خواهران شالیکارم... آه برآستی عشق را چگونه میتوان به نام خواند و به نام کشاند. حسی که مفهوم واژه‌ها را رستار می‌سازد و کوهپا را به ماهوری خاکی تغییر میدهد.

گیله وا...

من جنوبی از توی شمالی دور نیست آنچنان که اوی شمالی از آن ترک آذربایجانی جدا نیست...

گیله‌ها...

به یگانگی بیندیش... به اینکه روزی پیوستگاه زیبای فرهنگی این پاره جغرافیایی جهان باشی... ایستگاه سبز و هزار نش فرهنگ کرد، بلوچ، عرب و...

اگر رنجی ست برادر بوشهری‌م در حاشیه دریای لاجوردین به شروه خواهدش خوانند و در پاره جغرافیایی من، خوزستان، دوست عریب زخمه از رباب می‌گیرد و دهان به دهان دین و عیب خواهد سپرد و از عشق می‌گوید... از شرحی و صمصران و لیلو و گنگتار^۱ و جنگک... و ویرانه‌هایی که شبانگام قامت تانثال^۲ را برایش تداعی میکند و حتی غمگانه به دل نخلستان می‌زند تا بخواند.

گیله‌ها...

از فراز جنگلیای سرسبز به انسان زاگرس بیندیش... به عاشیق سهند و سیلان به ماهیگیر سه چرده هیرمند و سوار تیزبال ترکمن صحرا و...

گیله‌ها...

وقتی کودکی من، در میان پاره‌های آهن و سنگ و در مستن موسیقی آتش و جنگک، گهواره تپه‌ی عروسکش رالین به لین به گرده می‌برد... آن کودکی شمالی بود که با پول فلک کوچکش عروسکی برایش فرستاد... آن هنگام که کودکی کوچکی تو، زد رویایی سفرش با بیچی سیاه رعشه‌ی زمین پرید... کودکی کوچکی من بود که نگاهش را ستاره کرد و به آسمان

کوچک او آویخت....

گیله‌ها...

شمال و جنوب چه نیستی نسبی غریبه‌ای با هم دارند... هر دو سر بر شانه ویران زمین نینداندند و می‌گریند و سپید رود برادر غمگین کارون نیست و زخم زیتون هیچ نشانی از سربریده نخل ندارد؟

گیله‌ها...

از آه من بگو که هنوز مادر پیرم آرزویم تصویرها، سراغ خرمشهر و آبادان را می‌گیرد و هر کل^۳ - ی - را که می‌شوند می‌اندیشد که خنای زیستن تازه‌ای بر پینه‌زار انگشتان کوچک لایلا می‌رود... اما هیچکس به او نگفت که حلقه سفید عروسی در انگشت زمخت او ننگجید.

گیله‌ها...

آزایران دور نیستی... از ایرانی بگو... از ایرانی بنویس... به فرهنگ‌هایی که کنار تو، در نام، هنوز ناتمام مانده‌اند... استوار و همیشه

م. پایکنه (محمد رضا آریان فر)

اهواز

۱- دین و عیب: از انواع شعر عرب

۲- صمصران، لیلو، گنگتار: از انواع خرما

۳- تانثال: در باور مردم جنوب بخصوص خرمشهر بیاهست غول‌یکر و نامری که هر شکلی ظاهر می‌شود و تنها از سوزن و ریخ هراس دارد و بی.

۴- کل: (به کسر کاف) هلیله



دوست جنوبی من

دوست شمالی تو، برادر گیلک تو، هموطن توست. او با تو و برادران ترک و کرد و فارس و دیگر برادران هموطن خود ترکیبی از ملت شریف ایران را ریخته است. او در محدوده جغرافیایی سرزمین اجدادی خود در شمال کشور بزرگ مان ایران، در پهنه دو استان گیلان و مازندران در گیر مناسبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پیوسته‌ای است که در طول هزاران سال برای او تباریخ و سرنوشتی مشترک را - با نیش و نوش‌های فراوان - رقم زده است. زبانی مشترک و خاص خود و خلق و خوئی ویژه به خود دارد که او را از تو متمایز می‌کند اما نه آن قدر دور که درکت نکند. نه چیزی برتر دارد که دچار غرور و تو هم سروری شود و نه آن قدر نا رفیق است که هوایی شود و خود را از تو و تو را از خود جدا بداند.

تو از انسان هیرمند و بلوچی، از انسان حاشیه

کارون، از برادران و خواهران شالیکار شمال، از دوست عربت، از برادر بوشهری، از انسان زاگرس، از عاشیق سهند و سیلان، از سوار تیزبال ترکمن صحرا و... نوشتی. تو حتی برادری را از قالب انسانی پدر آوردی و به میان طبیعت کشاندی، به برادری کارون و سپیدرود اشاره کردی. از زیتون زخم برداشته بر اثر زلزله و از نخل سربریده در میدان جنگ نوشتی، و چه خوب نوشتی!

باور کن دل گیلووا برای همه انسانهایی که نام بردی می‌تپد. نه فقط در این سوی مرز، که در آن سوی مرز هم. در جاهای دور و دورتر: در فلسطین، سومالی، در بوسنی و در هر پاره خاکی که در آن انسانی می‌زید. گیلووا همه جا و جهان را دوست دارد، گیلووا به انسانیت ارج می‌گذارد، به خوبی و مهربانی و همدلی عشق می‌ورزد. نه فقط به شمال سن و به جنوب تو، بلکه به شرق و غرب عالم مهربان است و نظر دارد.

ما نیز به جغرافیا نمی‌اندیشیم، چرا که آرمانهای انسانی فاصله‌ها را از میان می‌برد.

نه فقط در محدوده جغرافیایی یک سرزمین سیاسی، بلکه در گستره جهانی نیز هیچ مرزی میان انسانها کشیده نیست. مرزها همه سیاسی و قراردادی‌اند، ما همه از هوا (آزادی) و از خاک (ریشه) به هم مرتبطیم. پس اگر گیلووا از تو حرف نمی‌زند نه به این سبب است که نمی‌شناسدت و دردت را به جان احساس نمی‌کند.

اما تو هم برادر، باید دردم را بدانی و بشناسی. برادر گیلک تو خود دچار دردی موحش است، دردی که سالها چون خوره به جاننش افتاده و می‌بردش که از ریشه بیندازد.

گیلووا بیان نامه درد همگان نیست. گیلووا دردنامه یک قوم است. گیلووا چیزی نیست جز یک ترمز، یک تذکار، یک هشدار. بی‌ریشگی درد غربی است برادر!

ما از میان بیش از ۴۰۰ کشوره در این کشور، فقط یک کشوره هستیم که به درد فرهنگی خود پرداخته‌ایم. درد ترا که چون درد من کم نیست و دردهای دیگرم را که چون درد تو بیرون از شمار است - درد همه بندگان خدا را - باید همه دفترهای عالم با هم بنویسند نه چون تنها گیلووا بی مثل من که چون نیسی میان توفان گم است و سرگشته. پس درد مرا که بنویسد؟ تا حال که نوشت که من بعد بنویسد!

با این همه رهین مهرت هستم که از سرزمینی دور و تفتنه مهربان سخن گفستی و نه چون برخی همولایی‌هایم که به نامهری و خشونت مرا در تظلی از شوونیست وراسیست و سپراتیست به صلابه می‌کنند. دست خدا نگهدار.

گیله‌وا



موفقیت سینماگران جوان شمالی در جشنواره فیلم یونیکا

انجمن سینمای جوانان ایران در جشنواره فیلم یونیکا، اتحادیه بین‌المللی فیلمسازان نسبی، که از ۱۴ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۹۳ مطابق با ۲۲ مهر تا اول آبان ماه در سرتومس آبرس آرژانتین برگزار شد با هفت فیلم از تولیدات برگزیده خود حضور داشت. سه به اجاز منتشره امور جشنواره‌ها و روابط بین‌الملل سینمای جوانان ایران، سه فیلم از ایران موفق به کسب مدال برنز گردید و از همین رو در مراسم اختتام، طی نیایشی که از سوی داوران و ستاد برگزاری جشنواره فرات شد جایزه ویژه یونیکا به جمهوری اسلامی ایران سه حاضر ارائه بهترین و جذابترین مجموعه اهدا شد. دو فیلم از سه فیلم برگزیده کنار فیلمسازان جوان شمالی؛ کلکاک، ساخته نادر معصومی بک لقب از رشت و «نقاش آینه» ساخته سلیمان رضایی از گرگان بوده است. فیلم سوم، «چله» ساخته کورش گرمساری از بندر عباس بود. دو فرهنگ بومی گیلان کارگاه و اساز محصول وا کلکاک گویند و آن مکانی است که نواره بک سال تلاش دقلمی در آن نگه‌داری می‌شود.



روزه برخاک بونک

روزه برخاک بونک، جوان قبلی است که قرار است از روی زمینی به همین نام از بونک برونده گیلانی در انگلستان ساخته شود. محبت‌تمس لنگرودی که از زمره شاعران و نویسندگان مطرح کنونی است در سفر اخیر خود به انگلستان در صحبت با بک تهیه کننده انگلیسی بر سر این کار به توافق رسیده است. گویا قرار است تا پایان سال جاری میلادی پس از تهیه فیلمنامه از روی زبان، ساختن فیلم آغاز شود.



کشورهای حوزه دریای خزر و تجارت خاویار

شدنی من احلاسی از هیئت‌های مسابذگی کنونیهای حوزه دریای خزر (ایران - آذربایجان - روسیه - ترکمنستان و قزاقستان) در ریاستکار رشت برگزار شد تا در مورد تجارت خاویار با بک توافق سه جانبه برسد. گفتنی است که در چند سال گذشته، حید لاجانی و بی‌رویه نامسایبان در کرده‌های کشورهای تازه استقلال یافته موجب نزول قیمت خاویار در بازار جهانی شده است. براساس توافق نامه امضاء شده میان کشورهای فوق از این پس تجارت خاویار و سایر محصولات آبروی این دریا با هماهنگی یکدیگر صورت خواهد گرفت.

مرکز لهجه شناسی گیلان

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت در ماه گذشته ماسی امر خبری شد و با نیتدانی که از پیش فراهم شده بود در جمع پژوهشگران، نویسندگان و شاعران گیلکی برادر حاضر در جلسه خبر تأسیس مرکز لهجه‌شناسی گیلان را اعلام نمود. دکتر فرزانه رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت در سخن خود اظهار داشت این اقدام براساس طرحهای مرکز فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی کشور انجام می‌گیرد. وی همچنین یاد آور شد تا تا کیادات نماینده ولی فقیه در گیلان و امام جمعه رشت و همکاری تی چند از اساتید این دانشگاه مرکز لهجه‌شناسی زبان و ادبیات زبان گیلکی برودی به سرپرستی دکتر محمد روشن در این واحد آموزش عالی موجودیت خواهد یافت. در ادامه جلسه آقای مصطفی قرمی پورماچایی، معاون آموزشی دانشگاه ضمن بیان تاریخچه پژوهش و تحقیق در زمینه زبان گیلکی در استان به مرکز گیلان شناسی دانشگاه گیلان اشاره کرد و یادآور شد چون هدف همه ما یکی است بنابراین هرکسی گه‌شده‌ای از کار را می‌گیرد و به سرمنزل مقصود می‌رسد. در پایان محققان حاضر دو جلسه مسائلی مختلف پیرامون نحوه فعالیت این مرکز و ضرورت تأسیس آن را مورد بحث و بررسی قرار دادند.



تازه ترین نمایشگاه اختصاصی نقاشی حسین محجوبی

سبت و نشین نمایشگاه اختصاصی نقاشی حسین محجوبی نقاش بزرگ معاصر با تازه‌ترین آثار رنگ و روغن از برگزیده‌ای از طرحها و آبرنگهای چند دهه گذشته او در تالار حکیم نظامی تهران به تماشا گذاشته شد. محجوبی متولد ۱۳۰۹ لاهیجان است. کارنامه تلاش پیگیرش برپایی نمایشگاههای متعدد انفرادی، جمعی و بین‌المللی است.



یک خبر از نشر گیلان

کتاب «ریشه‌های واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان» تألیف زنده‌باد جهانگیر سرتیپ‌پور در ۲۲۴ صفحه هم اکنون زیر چاپ است و به احتمال زیاد تا پایان سال جاری منتشر می‌شود. کتاب فوق که بهارنی حلد دوم کتاب «ویژگی‌های - سوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی» است در سه بخش «ریشه‌شناسی واژه‌های کهن و در شرف فراموشی گیلکی» و «ریشه‌های نامواژه‌ها و شهرها و روستاهای گیلان» تنظیم یافته است.



هفتاد و سومین سالگره شهادت کوچک خان

در نست ساله امسال که به مناسبت برگزاری مراسم شهادت معاهد بزرگ وطنخواه میرزا کوچک خان جنگلی همه ساله در محل اداره کل ارشاد اسلامی گیلان تشکیل می‌گردد مقررنده سایشگاهی از اسناد و مدارک و بخش و بوستر از سوی سازمان میراث فرهنگی استان با همکاری انجمن اسلامی در موزه رشت برگزار شود. همچنین قرار شد جهت احرائی ابرای سردار جنگلی که از طرف گروه عشاق گیلان تهیه و بدون شهادت مد از تصویر نهایت همکاری بعمل آید. ضمناً طبق توافق‌های به عمل آمده از قبل مقرر گردید محتج فرهنگی - هنری میرزا کوچک جنگلی با هزینه‌ای بالغ بر ده میلیارد و دو ست و پنجاه میلیون ریال انتشار از سال ۱۳۷۳ در محل سلیمان داراب (آرامگاه آن شهید) شروع و تا سال ۱۳۷۷ پایان پذیرد.



بازگشت هنرمند به وطن

احمد عاشور پور خواننده تازه‌های فولکلوریک گیلان بعد از سالها دوری از وطن که در پاریس به سر می‌برد، اوایل آبان ماه امسال به موطن زادگاه خود گیلان بازگشت. عاشور پور از زمره نخستین هنرمندانی است که سعی داشته‌اند موسیقی محلی و سوسی ایران را وارد رادیو کنند. کوشش وی برای اسبایی آهنگهای اصیل گیلکی و پیش آن از صدای ایران در سالهای ۱۳۲۰ متودی و فراموش نشدنی است. عاشور پور مهندس کشاورزی و از جوانندگان تحصیلکرده قدیمی کشور است. تازه‌های گیلکی و فارسی او که اغلب در آلمان به صورت سمعه گرامافون ضبط شده بود بعد از انقلاب در چهار کاسته تنظیم و پیش گردید. معروفترین آنها عبارتند از: نوروز، جمعه بازار، سیاجان، «مهره آبی مارو ... چینگه چینگه جان

قابل توجه مشترکان عزیز

گیلهوا یک نشریه حرفه‌ای نیست که بر مبنای یک برنامه‌ریزی اقتصادی محکم استوار باشد. گيلهوا بصورت آماتور و براساس قبول اشتراک و تک فروشی به کار خود ادامه می‌دهد. بدیهی است علاقمندان آن باید نظری خاص و استثنایی به آن داشته باشند. برای ماندگاری نشریه از عموم مشترکان عزیز تقاضا می‌شود نسبت به واریز حق اشتراک سال دوم اقدام فرمایند.

قبول اشتراک مجدد و معرفی مشترکان جدید بخشی از کمکهای غیر مستقیم به مجله است.

افراد فرهنگدوست و خیر شهرها و بخشهای گیلان و مازندران با قبول اشتراک یک ساله یا بیشتر مجله گيلهوا برای کتابخانه‌های شهر خود، ضمن این که به گنجینه کتابخانه عمومی شهرشان می‌افزایند و از این طریق در یک امر خیر فرهنگی شرکت می‌جویند، گيلهوا را نیز در ماندگاری و خودکفایی یاری می‌رسانند.



نمایشگاه آثار خوشنویسان ایران در بندر انزلی

آبان ماه امسال نمایشگاهی از آثار خوشنویسان ایران، با همکاری انجمن خوشنویسان ایران و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی بندر انزلی در سالن سینما گل سرخ بندر انزلی دایر گردید. این نمایشگاه که صبح روز ۱۳ آبان با حضور جمع کثیری از هنرمندان بویژه خوشنویسان، طراحان و نقاشان منطقه و کشور و مقامات استان افتتاح شد با استقبال عمومی مواجه گردید.

یک اول دیگر از گیلان

در جریان مسابقات کشتی آزاد ارتش‌های جهان که امسال در تهران برگزار گردید، ابراهیم مهربان ملی پوش جوان لاهیجانی موفق به کسب مدال طلا در وزن ۱۳۰ کیلو شد.

مؤسسه انتشاراتی جدید

گانتور نام مؤسسه انتشاراتی جدیدی است که در رشت پا گرفته و اخیراً با انتشار کتاب صندلی چرخدار که فیلمنامه‌ای است از شاعر و نمایشنامه‌نویس مطرح گیلانی اعلام موجودیت کرده‌است. ظاهراً زمینه اصلی فعالیت انتشاراتی گانتور چاپ کتابهای هنری بویژه فیلمنامه، نمایشنامه، و نقد و بررسی آثار سینمایی است. گانتور در زبان گیلکی به معنای حجره و دکه کوچک است. اصل این واژه روسی است که به گیلکی راه یافته است. برای آقای پرویز تنگ‌شیر که خود از هنرمندان فیلساز گیلانی و نماینده نشریات فرهنگی و هنری در منطقه می‌باشد صمیمانه آرزوی توفیق می‌کنیم.

فهرست مطالب سال اول گيلهوا

بطور جدا گانه در ۳۲ صفحه

با نمایه‌های موضوعی و الفبایی نام مؤلفان منتشر شد

فهرست مطالب سال اول گيلهوا با نمایه‌های موضوعی و الفبایی در ۴ بخش و ۳۲ صفحه منتشر شد. در این فهرست عنوان تمامی اشعار و اخبار و مطالب متنوع و گوناگون سال اول گيلهوا همراه نام نویسندگان آنها آمده است. فهرست مطالب سال اول گيلهوا به طور رایگان برای مشترکین سال اول و دوم گيلهوا ارسال شده است. علاقمندان غیرمشترک می‌توانند در صورت تمایل با ارسال ۳۰۰ ریال تمبراً یک نسخه آن را از طریق پست دریافت نمایند.

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گيلهوا (یک ساله)

(گیلهوا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام نام خانوادگی
سن شغل میزان تحصیلات
نشانی: شهر خیابان
کوچه شماره کد پستی تلفن

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا فتوکپی آن را پرکرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گيلهوا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۲۵) ارسال نمایید.

- حق اشتراک داخل کشور ۶۰۰۰ ریال ● اروپا ۳۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۲۵۰۰۰ ریال ● استرالیا ۲۲۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۱۶۰۰۰ ریال

اقدامات فرهنگی، رفاهی و عمرانی

در نهضت جنگل

قربان فاخته جوینه

نهضت جنگل تنها یک قیام مسلحانه علیه استبداد و استعمار نبود. رهبران نهضت انقلابی جنگل به موازات نبرد مسلحانه اهداف و برنامه‌های اصلاحی، عمرانی و رفاهی را نیز از آغاز تا پایان قیام دنبال می‌کردند. در طول حیات خفت ساله نهضت جنگل کارهای مهمی در زمینه‌های گوناگون بهداشتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی توسط جنگلی‌ها در گیلان صورت گرفت که آثار برخی از آنها هنوز در گوشه و کنار گیلان به چشم می‌خورد.

توجه و گرایش جنگلی‌ها به عمران و سازندگی ریشه در ماهیت جنبش و افکار مترقی و نروخواهانه رهبران آن داشت. نهضت جنگل در واقع حرکتی بود در جهت آرمان‌ها و آمل انقلاب مشروطیت. رهبران برپاکندگان قیام کسانی بودند که در دامن انقلاب مشروطیت پرورش یافته بودند و به نظام مشروطیت و اهداف و شعارهای مترقیانه آن وابسته بودند. خیزش مسلحانه جنگلی‌ها در حقیقت تلاشی نبود در راه پاسداری از دستاوردهای انقلاب مشروطیت و تحقق آرزوهای بزرگ ملی و اجتماعی آن که در جامعه بحران زده آن روز ایران به بوته فراموشی سپرده شده بود.

از سوی دیگر هسته مرکزی و رهبری نهضت جنگل را افرادی کم و بیش تحصیلکرده و روشنفکر تشکیل می‌داد که به دردها، مشکلات و عقب‌ماندگی جامعه خویش واقف بودند. برخی از آنها مانند رهبر قیام میرزا کوچک خان افرادی بودند دنیا دیده که به سیر تحولات و سیر ترقیات سالک دیگر آگاهی داشتند. بنابراین طبیعی است جنگلی‌ها اهداف و برنامه‌های خود را منحصر به اقدامات نظامی و سیاسی ننمایند و عملاً کار اصلاح و سازندگی را از همان آغاز قیام شروع نمایند. چراکه از دیدگاه آنان مشکلات جامعه ایران ریشه در ساخت عقب مانده بنیانهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن داشت. از این رو هر گونه تلاش برای تغییر آن ساختار از نظر جنگلی‌ها نوعی وطن‌دلی و عمل انقلابی به حساب می‌آمد.

هدف نهایی جنگلی‌ها از مبارزه، پی‌ریزی یک جامعه نوین براساس اصول رژیم مشروطیت در ایران بود. از نظر آنها این کار نمی‌بایست از راه انجام اصلاحات اساسی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت گیرد. اصول و برنامه‌های جنگلی‌ها در برنامه‌های که از آنان برجای مانده منعکس است،^(۱) دقت و تأمل در این برنامه که با عبارت دلنشین «آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرقه، نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت بواسطه منتخبین ملت» آغاز می‌گردد، نمایانگر آن است که جنگلی‌ها چگونه فکر می‌کردند و چه آرمانهایی را دنبال می‌نمودند.

در طول حیات جنبش جنگل، میرزا و دیگر رهبران قیام هیچگاه از عملی ساختن مرام و نیات خود غافل نبودند و تا آنجا که قدرت و نفوذ داشتند سعی نمودند تا اصلاحاتی را در گیلان به انجام برسانند. در نوشتار حاضر تلاش ما بر آن است تا به آن دسته از اقداماتی که جنگلی‌ها در عرصه سازندگی قیام خود موفق به انجام آن گردیدند اشاره نماییم، تا از این طریق بیشتر و بهتر ماهیت مترقی و انقلابی قیام جنگل معلوم گردد.

یکی از مهم‌ترین کارهایی که نهضت جنگل موفق به انجام آن گردید توسعه فرهنگ و ایجاد مدارس در شهرها و روستاهای گیلان بود. در برنامه جنگلی می‌خوانیم: «تعلیمات ابتدایی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است... و نیز «تعلیمات متوسطه و عالی برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است.»

ابراهیم فخرانی از دست‌اندرکاران معارف جنگل می‌نویسد: «میرزا عقب افتادگی ایرانیان را نتیجه بی‌فرهنگی میدانست و مصمم بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتماً باید اجباری و مجانی باشد تا آنکه همه ابناء کشور از مزایای علم و دانش یکسان استفاده ببرند و استعدادها پرورش یابند.»^(۲) و صادق کوچکپور از شخصیت‌های برجسته نهضت جنگل در خاطراتش شور و اشتیاق میرزا را به توسعه معارف چنین شرح می‌دهد:

«یک روز قاصدی نامه آورد میرزا نوشته بود. برای ملاقات ایشان با همان قاصد رفتم در اشکلی خدمت ایشان رسیدم. جریان را عرض رسانیدم خیلی خوشحالی شد و مرا تشویق نمود که شکل معلمی محترم و شریف و یگانه آرزوی من تربیت نسل آینده است و گفت شما فعلاً مشغول کار باشید... من به فرزند آمدن تا ماه اردیبهشت یعنی سه ماه مشغول معلمی بودم این مدت دیناری حقوق نگرفتم... میرزا کوچک خان برای اولین مرتبه به غرض آمد از طرف اهالی استقبال شایانی شد من هم شاگردان مدرسه را که تماماً متحدالشکل بودند با پرچم سه رنگ پیشاپیش حمایت برده بودم. میرزا از اسب پیاده شد من خیر مقدم گفتم با تمام شاگردان من دست داد. بعد جلور صف مردم رفت با آنها هم دست داد.»^(۳)

وی در جایی دیگر از نوشته‌هایش به بیان خاطره جالبی می‌پردازد: روزی با مرحوم میرزا کوچک خان در منزل کربلایی محمد پامساری به سربردیم من و میرزا در بالاخانه از صبح تا غروب تنها بودیم... در این موقع فرصت را غنیمت شمرده از میرزا سوالی کردم که اگر خدای نکرده نتوانستیم وطن عزیز را از چنگ اجنبی رهایی ملت و هموطنان عزیز را از فلاکت و بدبختی نجات دهیم و مغلوب دشمن شدیم تکلیف ما چیست؟ گفت باید برویم در دهات معلمی کنیم و مردم را با سواد نماییم. علت عدم پیشرفت ما از بی‌سوادی مردم است. دهقانان و کارگران که اکثریت جامعه ما را تشکیل داده‌اند از نعمت سواد محرومند. دولت‌های استعماری برای این که از آن‌ها کاملاً بی‌بره‌برداری کنند در جهل و نادانی باقی گذاشته‌اند و آن‌ها را به نان شب محتاج کرده‌اند تا قادر به تعلیم و تربیت فرزندان خود نباشند. این بیانات چنان در مغز من ناثیر کرد که شیفته شدم... از این روی تصمیم گرفتم [پس از پایان کار قیام جنگل] شغل معلمی را بپس سازم.»^(۴)

در پرتو چنان نگرشی بود که میرزا کوچک خان در غرب و دکتر حشمت در شرق گیلان به تأسیس مدارس و توسعه فرهنگ مبادرت ورزیدند. میرزا تلاش نمود تا با جذب و به کارگیری افراد تحصیل کرده‌ای چون ابراهیم فخرانی و صادق کوچکپور و همکاری با مجامع فرهنگی گیلان نظیر «جمعیت فرهنگ رشت»

و تجهیز مدارس به وسایلی چون میز و نیمکت پایه‌های تعلیم و تربیت مدرنی را پی‌ریزد. فخرانی می‌نویسد: «جنگل بساعی نگارنده توانست علاوه بر تکمیل دبستان «نصرت» فومن چهارباب دبستان در «صومعه سرا»، «شفت»، «کسا» و «ماسوله» تأسیس نماید و خدمتگزاران کهن و علاقمندان به فرهنگ را به همکاری دعوت کند حتی زمینه تأسیس یک باب دبستان شبانه روزی نیز در کسا تدارک شده بود.»^(۵)

محمد علی گیلک می‌نویسد: «[جنگل] حسناً به تأسیس مدارس ابتدایی چهار کلاس در بعضی از نواحی همت گماشت و اطفال بنم و بی‌بصاعت را به خرج جمعیت بطور بانسیون نگهداری میکرد و بقیه را مجاناً و بدون اخذ شهریه می‌پذیرفت و در مدت فلیل عده شاگردان دهستانی به چند صد نفر بالغ گردید.»^(۶)

در تاریخ نوین ایران می‌خوانیم: «حکومت جدید [جموری گیلان] همچنین اقداماتی جهت بهبود وضع بهداشت و فرهنگ مردم در آن نواحی بعمل آورد. مدارس جدیدی افتتاح شد که کودکان بدون پرداخت پول یا شهریه به تحصیل بپردازند. در دهات شوراها آموزش برای مبارزه با بیسوادی تشکیل شد. اقداماتی بمنظور احداث خانه‌های کودکان بعمل آمد تا فرزندان پارتیزانها در آنها نگهداری شوند.»^(۷)

رهبر جنگل تأسیس مدرسه و بیکار یا بیسوادی مردم را جزء اهداف اولیه نهضت قرار داده بود. به هر کجا که می‌رسید به فکر آموزش و تعلیم مردم آنجا بود و حتی هنگامی که دامنه نفوذ جنگلی‌ها به خلخال رسید میرزا برای اهالی آنجا مدرسه‌ای بنام «اتحاد اسلام» براه انداخت.

ناصر دفتر روانی در خاطراتش می‌نویسد: «میرزا کوچک خان را [که در خلخال بسر می‌برد] که از تشکیلات سابق مدرسه مللغ و تقاضا کردم در ضمن تشکیلات خودشان توجهی در تجدید تأسیس مدرسه که هنوز قسمت زیادی از ائانه و لوازمات آن باقی است بکند اظهار مرا با نهایت میل و رغبت تلقی کرد. همان روز جمعی از خوین و تجار قصبه را گرد آورد و عجالاً فی المجلس ششصد تومان اعانه جمع آوری نمود... مدرسه در ماه صفر ۱۳۳۶ افتتاح گردید. و مادامی که تشکیلات جنگلیها در خلخال دوام داشت مخارج آن را از طرف مایله هیئت اسلام جزو مصارف سایر ادارات خلخال می‌پرداختند و این دفعه مدرسه بنام «اتحاد اسلام» بود.»^(۸)

فعالیت‌های مربوط به راه اندازی مدارس در روزنامه جنگل منعکس می‌گردید. در اینجا جالب است به مقاله‌ای اشاره نمایم که با عنوان «ایران معارف ندارد هیچ ندارد» در روزنامه جنگل چاپ شده بود. در این مقاله مشکلات تعلیم و تربیت در ایران و عدم توجه لازم به توسعه مدارس و ترقی مملکت در پرتو آن مورد بحث قرار گرفته است. برای فهم بهتر افکار بلند جنگلی‌ها به قسمت‌هایی از آن مقاله نظر می‌افکنیم: «... ما در این عصر حتی بچشم خود هم دیده و فیصده‌ایم که روح ترقی یک ملت و استقلال یک مملکت بسته بوجود معارف و میزان قدرت و ضعف یک ملت در مقدار ترقی و تنزل معارف آنسلك است... ما معارف نداریم و میخواهیم بکدولتی بطرز اروپائی داشته باشیم و همه چیز داشته باشیم آیا اینمطلب امکان عقلی

دارد؟! ... وزیر عالم را از کجا بخواهیم؟ از مدارس ... ملت دانشمند عالم در کجا پیدا میشود؟ در مدارس ... وزیر معارف ما هر که باشد باید بداند که روح ترقی و سعادت ایران در دست اوست ... وزیر معارف ما باید برای توسعه و استحکام معارف ترقی و تنظیم مدارس قدیمی فراتر گذاشته و آنها را رسماً بوزارتخانه خود تخصیص دهد ... و برای هزارمین دفعه میگویم که ایران معارف ندارد. یعنی ایران هیچ ندارد» (۱)

در دوره جمهوری گیلان توسعه فرهنگ و ایجاد مدارس با جدیت تمام پی گرفته شد. شورایی بنام شورای فرهنگ بوجود آمد که عهده دار امور فرهنگی انقلاب بود. توسط این شورا بر تعداد مدارس رشت و اطراف آن افزوده شد و حتی در عمارت کارگزاری سابق دارالفنون تاسیس شد که در آن موسیقی، نقاشی، عربی و غیره تدریس می کردند. همچنین قرآنت خانه ای هم روبروی مسجد صفی ایجاد شد. (۱۰)

در اینجا لازم به یادآوری است غیر از آنچه ذکر شد، چندین مدرسه نظامی نیز توسط جنگلی ها در لاهیجان و فومن تاسیس گردید که از شرح آنها در اینجا برهیز می نمایم.

* * *

خدمت دیگری که جنگل توانست به مردم بکند احداث راههای جدید و تعمیر جاده های قبلی بود. برخی از آن جاده ها هنوز مورد استفاده است و برخی نیز بخاطر عدم تعمیر متروک گردیده اند. احداث جاده های ارتباطی بین شهرها و روستاها به منظور تسهیل رفت و آمد و حمل و نقل کالاهای مورد احتیاج مردم و عرضه آنها به بازارهای هفتگی بوسیله وسایط نقلیه بود. این جاده ها در غرب گیلان عبارت بودند از: تعمیر راه شوسه رشت به کسما که از طریق پسبخان و بازار جمعه، صومعه سرا به کسما کشیده شده بود و امتداد آن از طاهر گوراب، ضیابرو نواحی گسکر می گذشت و به تالش می رسید و راه اصلی به شمار می آمد. راه دیگر، از کسما به گوراب زرمخ باز شد که شش کیلومتر بود. همچنین از کسما جاده ای به سوی گلشتر که پیش بندر مرداب انزلی بود کشیده شد و از آنجا به وسیله کرجی های بادبانی رفت و آمد و ارتباط با انزلی میسر گردید.

جنگلی ها جاده ای نیز از کسما به ماسوله کشیدند که از کسما به لولمان، اشلکن، کیش دره و ماکلون عبور می کرد و به ماسوله ختم می شد. احداث این جاده منسوب است به حسن خان کیش دره ای که به معین الراعی شهرت داشت و از سوی میرزا مأمور شده بود این جاده را که آثار آن هنوز باقی است بسازد. احداث این جاده به اهالی محل واگذار شد و از آنها خواستند که با هزینه خود و نیروی کار شخصی جاده را بسازند. مردم روستاها شش ماهه لازم را از ستر ماسوله رودخان می کنند و بوسیله اسب و دیگر حیوانات بارکش به جاده آورده و در عمق مینی که برای آنها مشخص شده بود می ریختند تا شبکه راه همه نقاط دوردست از جمله تنیان و آلبان و کوهپایه ها را به مرکز نقل اصلی متصل ساخت و فومن و ترکستان را که در جنوب و شمال فومنات بودند بهم ارتباط داد.

غیر از آنچه ذکر شد راههای بازار جمعه به فومن، فومن به صیقل کومه شفت، فومن به لولمان، لولمان به سقین، فومن به گلشتر، گوراب زرمخ به صومعه سرا، گوراب زرمخ به کسما، صومعه سرا به ترکستان، کسما به ضیابرو، ضیابرو به اسلام، لولمان به صومعه سرا نیز در غرب گیلان توسط جنگلی ها احداث گردیدند. بعلاوه جاده رشت به تهران تعمیر گردید.

در شرق گیلان این وظیفه بعهده دکتر حشمت بود. وی کوشید با احداث و تسطیح جاده ها شهر لاهیجان را به نقاط مختلف شرق گیلان مرتبط نماید، که احداث جاده سیاهکل به لاهیجان و تسطیح راههای بین لاهیجان و رانکو، بین لاهیجان و آستانه و بین لاهیجان و دیلمان از آن جمله بوده اند. (۱۱)

* * *

از سوی دیگر برای اصلاح امور کشاورزی و بهبود زندگی دهقانان اقداماتی صورت گرفت. در تمام دوره انقلاب جنگل تشکیلات و سازمان های اصلی جنگلی ها در روستاها و بین زارعین متمرکز بود. از همان آغاز نهضت رابطه نزدیکی بین جنگلی ها و دهقانان بوجود آمد و زارعین عملاً به صفوف جنگلی ها پیوستند. بطوری که می توان گفت تنها نیروی وسیع و



آرم جمهوری گیلان

قابل توجه اجتماعی که در جنبش جنگل مشارکت می نمود، دهقانان بوده اند. در واقع جنبش سلحشانه جنگل از نظر پایگاه طبقاتی متکی بر دهقانان بود.

در سرانجام جنگل می خواستیم: «منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه ها، مراتع، جنگلیها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزء علاقه عمومی است. مالکیت اراضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدق می شود که حاصل آن عاید تولید کننده شود». به این ترتیب جنگلی ها در برنامه خود در باره مسأله اراضی در جهت منافع زارعین سخت گیری نمودند.

بنابراین طبیعی بود که رهبران جنگل برای عمران و آبادی روستاها و رفاه حال زارعین دست به فعالیتهایی بزنند. در سال ۱۳۳۶ ه. ق. جنگلی ها برای رفاه حال اهالی گیلان و زارعین قیمت برنج را به دو برابر ترقی دادند. (۱۲) برای جلوگیری از ظلم و تعدی اربابان افرادی از سوی جنگل به میرآبی گماشته شدند. (۱۳) در قراء و قصبات گیلان برای رسیدگی به شکایات زارعین و جلوگیری از اجحافات و اعمال نفوذهای نایب الحکومه ها و فراشان محاکم قضایی بوجود آمد. (۱۴)

چنانکه دکتر لیبون یادآور می گردد در گیلان «عوارض و بیگاری منسوخ شد و سیستم مزارع به سود دهقانان اصلاح گردید. شکایات دهقانی به وسیله جنگلیها رسیدگی می شد، کنترل آب برای آبیاری برعهده جنگلیها بود. ملاکان برای اینکه املاکشان مصادره نشود ناگزیر بودند مقداری از ثروتشان را بپردازند» (۱۵) همچنین چنانکه پیش از این آوردیم برای سهولت رسیدگی به مشکلات کشاورزان و گرمی بازار محصولات آنها جاده های متعددی در روستاهای گیلان کشیده شد. بعلاوه خدمت بزرگی که در آن زمان صورت گرفت رسیدگی به مشکل آبیاری زمینهای کشاورزی روستائیان، تلاش در جهت ایجاد نهرها و آب بندها بود. مهمترین اقدامی که در این زمینه قابل ذکر است احداث نهر حشمت رود در شرق گیلان می باشد. این کار پس از آنکه دکتر حشمت پزشک دردمند و اندیشمند جنگل از طرف جنگلی ها به شرق گیلان برای اداره امور آنجا فرستاده شد انجام گرفت.

در زمان اقامت و ریاست دکتر حشمت در لاهیجان که فدائیان جنگل «روز و شب برای ترقی و آبادی دهات و قراء اطراف خود فعالیت میکردند» (۱۶) خدمات زیادی صورت گرفت که از جمله آنها پروژه احداث نهر حشمت رود به طول تقریبی ۴۰ کیلومتر از ده کیلومتری غرب سیاهکل تا ساحل خزر به سمت دکتر حشمت و همیاری مردم شرق گیلان بود. تا قبل از ایجاد این نهر به خاطر هز رفتن قسمتی از آب سفیدرود مزارع هزاران کشاورز بخاطر بی آبی یا کم آبی بیار نمی نشت. اما پس از آن دهها روستای واقع در مسیر این رود و شعباتی که در دو سوی آن کشیده شده بود، از آب سفیدرود منتفع شدند و به این ترتیب دکتر حشمت توانست خدمت شایسته ای به کشاورزان و اقتصاد منطقه شرق گیلان انجام دهد. (۱۷)

همچنین جنگلی ها دست به اصلاحات و رفورم هایی در سازمان اداری و مالی گیلان زدند که تا آن وقت بی سابقه بود. محمدعلی گیلک در این باره می نویسد: «وجوه نام اداره های بود که در آن عوائل را جمع آوری و با یک حسابداری مرتب مخارج لازمه را پرداخت میکردند و تقریباً به اداره خزانه شباهت داشت زیرا عموم ادارات آنهایکه دارای عائدات بوده از قبیل مالیه، گسکرک و غیره و چه آنهایکه فقط مخارج داشتند مانند نظمی، حکومتی و غیره بودجه خود را از وجوهات دریافت میداشتند. در سازمان ادارات موجود نیز بغیر از بیرون کردن معدودی کارمند بد سابقه تغییری داده نشده بود همه به همان حال سابق باقی و فقط یک نقطه مرکزی لازم داشت که عوائل را جمع کرده و مخارج را پرداخت کند، آنهم بوسیله این اداره که با کمال صرفه جویی و با یک عده قلیل کارمند تشکیل یافته بود انجام شده و احتیاج جمعیت و شهر و اهالی را بخوبی تأمین مینمود. ضمناً بلندی (شهرداری) را که تا آنوقت اسمی بدون مسما و جز یک اطاق برای تعمیر و یا رفت و روب خیابانها که آنهم گاهی در نظمی و گاهی در مالیه تشکیل میشد و همیشه راجع به بودجه آن گفتگو و بالاخره معلوم نبود از چه محلی باید پرداخت شود، وسعت داده و با جدیت دموکراتیک رشت که بعضی از آنها در مشروطیت ایران دارای سابقه درخشان و با جنگل همکاری میکردند تبدیل به شهرداری آبرومندی نمود» (۱۸)

بعلاوه موسسه ای بنام خیریه بوجود آمد که نظر آن تا آن وقت در ایران دیده نشده بود. خدمت بزرگ این موسسه نجات جان هزاران نفر ایرانی از خطر مرگ ناشی از بروز فحطی سال ۱۳۳۵ ه. ق. بود. در این سال در سراسر ایران مردم دچار فحطی کم نظیری شده بودند. جنگلی ها علاوه بر آنکه مقدار زیادی برنج به تهران فرستادند، به دستگیری و پذیرایی هزاران نفر از مردان و زنان و کودکانی پرداختند که از استانهای دیگر مانند همدان، کردستان و آذربایجان به گیلان آمده بودند. حتی در همین سال پرورشگاهی برای اطفالی که پدر و مادر آنها در حین مهاجرت به گیلان از گرسنگی تلف شده بودند، دایر گردید و اطفال یتیم را در آنجا جای دادند و روزنامه جنگل طی فراخوانی همه مردم گیلان را دعوت از دستگیری از فقرا و مهاجرین نمود. (۱۹)

در گوراب زرمیخ و کسما جنگلی ها بیمارستان تاسیس نمودند و در گوراب زرمیخ کارخانه رسیدگی و بافندگی جهت تعمیر لباس و کفش و کلاه و سایر نیازمندیهای مجاهدین دایر گردید و حتی کارخانه تهیه فشنگ نیز در همان مکان ایجاد شد. (۲۰)

* * *

آنچه تا اینجا ذکر گردید، بیان و شرح پاره ای از اقدامات اصلاحی و عمرانی در نهضت جنگل بود. بدون تردید ادامه فعالیت جنگلی ها در عرصه سازندگی قیام جنگل تنها محدود به آنچه ذکر شد نمی باشد. اما همین اندازه کافی است تا نشان دهد جنگلی ها چه افکار بلندی در سر داشتند و چه اهداف و آرمانهایی را تعقیب می نمودند. اندیشه اصلاح و مدرنیزه کردن کشور آنچنان در روح و ذهن جنگلی ها رسوخ داشت که پس از پایان کار نهضت، آن گروه از جنگلی هایی که باقی مانده بودند تلاش نمودند تا به شکلی دیگر و با توجه به شرایط جدید آرمانهای ناکام مانده جنگل را تحقق بخشند.

به نمونه هایی از اینگونه تلاشها نظر می افکنیم؛ صادق ترچکپور از فرماندهان ارشد جنگل، چنانکه پیش از این آوردیم براساس سفارش میرزا به خدمت فرهنگ درآمد و بقیه عمر خود را در گیلان و قزوین صرف تعلیم و تربیت فرزندان وطن نمود. و با ابراهیم فخرانی در کنار پیشه معلمی به کار روزنامه نگاری روی آورد تا به بیداری اذهان مردم و ارتقاء سطح فرهنگ و پیش جامعه یاری رساند. و نصرالله رضاسوزیر پست و تلگراف و تلفن اولین کابینه جمهوری گیلان پس از شکست جنگل مدتهای مدید شهردار رشت گردید و ویکسک دوستان جنگلیش و دلسوزی صمیمانه آنها به اصلاحاتی توفیق یافت. (۲۱)

همه اینها بیانگر کوشش حساب شده جنگلی ها پس از

تراژدی میرزا

شعین (بدرشد) - GRAVE -

شعر و آهنگسوزی:

جواد شجاعی فرد

حمایل قشنگش، قطار پرفشنگش
شدم او، ترانه تفنگش

در شب ظلمت زدگان شهابی
آینه روشن ماهتابی (۲ مرتبه)

دیدن او از همه دیدنی تر
قصه او هرچه شنیدنی تر (۲ مرتبه)

هر که در او صفای ساحلی بود
گمان مبر کوچک جنگلی بود
حماسه شصت گیل و گالش
خلاصه ششم اصیل تالش



هر که در او صفای ساحلی بود
گمان مبر کوچک جنگلی بود

حماسه شصت گیل و گالش
خلاصه ششم اصیل تالش

آبی چشم سبز او شمالی
جلوه آسمان در آب شالی (۲ مرتبه)

شور عمیق دریا، در شط پاک خورش
کا کلیان عاشق، در خط چند و چویش

ماهی سرخ آزاد، تشنه تور صیاد
واژه ماهیان را، معنی دیگری داد

شکست مبارزه نظامی و سیاسی است که چگونه در صدد برآمدند تا مبارزه را به صورتی عمیقتر و با توجه به نیازهای جامعه آرزو ادامه دهند.

منابع

- (۱) نک: فخرانی، ابراهیم: سردار جنگل، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲، صفحات ۵۶، ۵۹.
- (۲) همان منبع، ص ۴۳.
- (۳) کوچکبوری، صادق: نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و فزویین، رشت گیلکان، ۱۳۶۹، ص ۳۲.
- (۴) همان منبع، ص ۹۱.
- (۵) فخرانی، ابراهیم: سردار جنگل، ص ۴۳.
- (۶) گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، رشت، گیلکان، ۱۳۷۱، ص ۷۹.
- (۷) ابوالف، م. س: تاریخ نوین ایران، بی جا، بی نا، بی تا، صص ۴۸، ۴۷.
- (۸) دفتر روانی. ناصر: خاطرات و اسناد ناصر دفتر روانی، به کوشش ایرج افشار و بهزاد رزاقی، تهران، ادیب، ۱۳۶۳، ص ۴۲.
- (۹) روزنامه جنگل، سال اول، شماره بیست و پنجم.
- (۱۰) یقینان، گریگور: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش بزرویه دهگان، تهران، نوین، ۱۳۶۳، صص ۳۴۴ و ۳۵۴.
- (۱۱) اطلاعات مربوط به جاده‌ها از منابع ذیل اخذ گردید:
 - گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، ص ۱۷۹.
 - جنگلی، اسماعیل: قیام جنگل، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۷۲.
 - تمیمی طالقانی، محمد: دکتر حشمت که بوده؟ جنگل گیلان چه بوده؟، تهران، شعله ۱۳۲۴، ص ۱۸۱.
 - کمانی، تراب: خاطراتی از ماجرای جنگل و به دارشدن دکتر حشمت، مستدرج در: گیلان نامه، به کوشش م. ب. جکناجی، ج ۳، صص ۲۷۷، ۲۸۸.
 - (۱۲) گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، ص ۱۸۹.
 - (۱۳) روزنامه جنگل، سال اول، شماره دوم.
 - (۱۴) گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، ص ۷۹.
 - (۱۵) مؤمنی، باقر: مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران، تهران، بیوند، ۱۳۵۹، با نقل از: اصلاحات ارضی در ایران، دکتر لبنون، ص ۳۳.
 - (۱۶) صبوری دبلی، محمد حسن: نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، تهران، بی نا، ۱۳۵۸، ص ۸۶.
 - (۱۷) درباره، سرگذشت حشمت رود رجوع شود: پاینده لنگروری، محمود: یاد از دکتر حشمت جنگلی، تهران، شعله اندیشه، ۱۳۶۸، صفحات ۸۵ الی ۸۷.
 - (۱۸) گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، ص ۷۵.
 - (۱۹) نک: گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، صص ۱۷۶، ۱۷۵. روزنامه جنگل، سال اول، شماره‌های پانزدهم و بیست و دوم.
 - (۲۰) فخرانی ابراهیم: سردار جنگل، صص ۹۸، ۱۴۰.
 - (۲۱) همان منبع، ص ۲۵۲.

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

گیله‌وا

با انتشار هر شماره تازه، گيله‌وا عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می‌کنند. کفایت معادل مبلغ ۶۰۰ ریال تمیر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گيله‌وا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

درباره نهضت جنگل

محمود دهقان

۲

۱

چندی پیش چشم و دل دوستداران تاریخ و فرهنگ گیلان به هفته‌نامه کادح، «ویژه تالش» (چهارشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۷۱) روشنی گرفت. بی‌شک نشر این گونه ویژه‌نامه‌ها، می‌تواند در زمینه گیلان شناسی موثر و مفید واقع گردد. لذا جادارد از جناب دکتر عبدلی که باعث و بانی این امر خیر بوده‌اند و هم چنین آقای علی طاهری صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته‌نامه کادح که هرازگاهی امکانات خود را در اختیار اهل ادب و تاریخ گیلان قرار می‌دهند، سپاس خود را تقدیم بدارم. بنده حسب علاقه فراوانی که به اسناد تاریخی دارم، قبل از هر چیز، مقاله (تاریخ خاطرات جنگل) توجه‌ام را جلب نمود و خوشحال شدم که، سندی نویافته در ارتباط با نهضت جنگل را می‌خوانم و ... اما متأسفانه تصورم درست نبوده آنچه که خواندم تنها یک نقل قول غیر موثقی بود به همراه امضایی جعلی!

جناب دکتر عبدلی در مقدمه کوتاهی مرقوم فرمودند: (گردآوری اسناد و مدارک و ثبت و ضبط خاطرات مربوط به جنگل و آشکار ساختن و بررسی نقش تالشان در آن نهضت از جمله وظایف مهمی است که برعهده ماست در این مورد و برگ دست نوشته مستعلق به مرحوم حاج دوست محمد رحیمی شاندرمنی، از جمله خاطرات موثق و در بر دارنده نکات قابل توجهی می‌باشد که در اینجا با تصویر آن جهت استفاده اهل تحقیق ارائه می‌شود. کاری نیک و اقدامی درخور ستایش، اما با یک ایراد بزرگ، آنهم لزوم توضیحی در باره صاحب خاطرات، اینکه مرحوم حاج دوست محمد رحیمی شاندرمنی کی هستند و چیرا خاطرات ایشان موثق است؟ ممکن است آن مرحوم در منطقه تالش ویرای تالشان نامی آشنا باشد، اما لزوماً برای خوانندگان ویژه‌نامه که جملگی اهل تالش نیستند - هويت شناخته شده‌یی ندارند و معرفی ایشان به لحاظ اینکه خاطره نویسی نموده‌اند - آنهم از دو نامه رهبر نهضت جنگل - ضروری می‌نمود.

مرحوم حاج دوست محمد رحیمی شاندرمنی، در یادداشت بجای مانده خود - چه بسا که هرگز مایل به نشر آن نبودند - نوشته‌اند: (نامه مرحوم میرزا کوچک خان در پاسخ نامه مرحوم نصرالله خان واله اینجانب ...) «... دو تا شد! تا آنجا که حقیر، کتاب‌ها و مقاله‌هایی را که در مورد نهضت جنگل نوشته شد، خوانده‌ام، به نام نصرالله خان، بدون نام فامیل و یا لقب و ... اینکه اهل تالش باشد و یا ... برخورد نمودم. بدین ترتیب خواننده با روشنی صورت مجهول الهویه طرف است که، می‌بایست خاطرات آسان را بعنوان (خاطرات موثق) و (نقش تالشان) در نهضت جنگل به پذیرد - البته بزعم آقای دکتر عبدلی - که بی‌شک نخواهد پذیرفت، نه فقط به دلایلی که ذکر آن رفت، بلکه به خاطر جعل امضای میرزا کوچک خان!

بقیه در صفحه ۴۵

آن چه در پی می‌آید بخشی از کتابی است با عنوان و نوشته ... به زبان آلمانی که توسط پروفیسور دکتر احمد مهرداد از اساتید گیلانی دانشگاه هاننور آلمان ترجمه و ارسال گردیده است و حاوی نکاتی از نهضت جنگل است. بی‌شک آگاهی از نظرات دیگران - بویژه خارجیان - در مورد جنبش انقلابی جنگل ولو بسیار مختصر - مثل موردی که ملاحظه می‌فرمائید - به شرط دقت و هشیاری می‌تواند مفید و ره‌گشا باشد و جا دارد عزیزان گیلانی که در خارج از کشور بسر می‌برند و به این قبیل منابع دسترسی دارند، نسبت به استخراج و ترجمه این گونه آثار اقدام نمایند.

ترجمه‌ی

پروفیسور احمد مهرداد (آلمان)

... sein letzter Gegner Kutschuk-Chan als Flüchtling in den Wäldern ein tragisches Ende gefunden hatte, war Resa Schah der unbestrittene und unabhängige Herrscher über ganz Persien. (Kutschuk-Chan) Adjutanten) Rußmann traf ich in einem Bazar Teherans als — Schneider. Rußmann war als österreichischer Dragonerwachtmeister in russische Kriegsgefangenschaft gefalle kam in das Lager von Aschabad und flüchtete nach Buchara, wo es bis zum Kavalleriegeneral brachte. Es wird erzählt, daß er arwischentlich deprimiert und ebenso oft wieder in seinen Rang rückerstete wurde. Rußmann soll sich am Wochenende (am Donnerstag ist der mohammedanische Samstag) immer dann betrunken haben und sich am Freitag seines Ranges ... lustig erklärte, um ihn am Montag wieder in Rang und Würde

زمانی که کوچک خان مغلوب شد، روسان نیز از کارهای ماجراجویانه خود خسته شد و به خاطر آمدن که در (لینز) خیاطی را یاد گرفته بود، اوایل کار برای سوارنظام ارتش ایران اونیفورم مدل اروپایی می‌دوخت. زمانی که من در تهران بودم، بطور اتفاقی از حضور او در تهران و زندگی پرمجاریش با خبر شدم. شخصی که سابقاً ژنرال اسواران و فرمانده کشتی جنگی کمونیست‌ها بود، اکنون هنرمند طراح لباس است...

وقتی من با او به آلمانی صحبت کردم، او فقط لسخند زد. در حالیکه چیماته روی زمین نشسته بود مانند مردم بومی - و چرخ خیاطی خود را می‌چرخاند. از او پرسیدم: آقای روسان، نمی‌خواهید به اطریش باز گردید؟ خیر آقای روسان نمی‌خواهد برگردد. او زبان آلمانی را از یاد برده است و در تمام و جنات و رفتارش آن گونه که من دیدم، بیشتر شبیه یک آسیایی بود تا یک اروپایی.

ده سال ماجراجویی بین بخارایی‌ها و ایرانی‌ها، او را کاملاً تغییر داده بود. اوسال‌ها قبل مسلمان شده بود و با یک زن افغانی ازدواج کرده بود. خاطرات روسان می‌توانست تمام یک کتابخانه را پر نماید ...

* لیز - شهری در اطریش

... آجودان میرزا کوچک خان را که نامش (روسان) بود و در بازار تهران به کار خیاطی اشتغال داشت، ملاقات نمودم. روسان، یک گروه‌بان اطریشی بود که در جنگ جهانی اول، توسط نیروهای روسی دستگیر و زندانی شده بود. بعدها او را به عشق آباد فرستادند، او از آنجا فرار نمود و به بخارا رفت و توانست تا درجه‌ی ژنرالی اسواران ترقی کند.

او برای من تعریف کرد که: در آنجا چون اوآخر هس هفته به علت مصرف مشروبات الکلی مست می‌گردید، امیر بخارا او را از منصبش عزل و اول هر هفته دوباره به مقامش نصب می‌نمود!!

او در بخارا به علت عدم آشنایی با زبان فارسی - که در آن زمان زبان رسمی ارتش بخارا بود - مجبور شد که صاحب منصبان ارتش را با فرامین و اصطلاحات نظامی متداول در زبان آلمانی تعلیم دهد. او سپس از بخارا به ایران آمد و به دسته کوچک‌خان ملحق شد، و حتی به عنوان وکیل تام‌الاختیار میرزا کوچک به باکو رفت. شوروی‌ها، یک کشتی توپدار و مقداری اسلحه و ششنگ در اختیار وی قراو دادند. روسان جنگ افزارها را به ازلی آورد و آنها را به کوچک خان تحویل داد، که او این تسلیحات را در جنگ بر علیه رضاخان بکار برد.

تاریخ انقلاب جنگل

تاریخ انقلاب جنگل

تألیف محمد علی گیلک (خمایی)

(کمیسر فواید عامه کابینه جنگل)

رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۱

۲۲۸ صفحه، وزیری، زکوب، ۶۴۰۰ ریال

انقلاب مشروطیت ایران از وقایع شگفت‌انگیز تاریخ بشریت است. مثنی از نظر اقتصادی تهیدست و درمانده و از نظر اجتماعی در مرحله خان‌خانی و اکثریت آنان با تمدنی ایلاتی و شبانی به رهبری تنی معدود از علمای اعلام و دانشمندان و متفکران خود پیا خاستند و با دو بست‌نشینی در مسجد شاه و دو مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم در طی هجده ماه قمری (از محرم ۱۳۲۳ تا جمادی‌الثانی ۱۳۲۴) رژیم استبدادی چند هزار ساله را تبدیل به مشروطه کردند. طی زمان بین و مکان در سلوک شعر

کاین طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود بعد هم در برابر مانعی خشن و بیرحم چون محمد علی سیزدا و یاران او و برادرش سالارالدوله و همکارانش با دادن هزاران شمشیر چنان مقاومت کردند که جهانیان را به شگفتی واداشتند و چرایند معتبر و نامدار دنیا را وادار ساختند که خبرنگار به تبریز و تهران بفرستند و خوانندگان خود را در جریان این پدیده شگفت‌انگیز قرار دهند. اما پس از آنکه به گوهر گرانبهای خود که مشروطه باشد دست یافتند با آن همان کردند که سعدی در دوران کودکی با انگشتری گرانبهای طلای خود کرد.

ز عهد پدر یاد دارم همنی که باران رحمت بر او هر دمی که در خردیم لوح دفتر خرید ز بهر یکی خاتم زر خرید بدر کرد ناگه یکی مشتری به خرمایی از دستم انگشتری چو نشناسد انگشتری طفل خُرد

به خرمایی از وی تواند برد مطالعه این فصل پراز شگفتی و سرشار از عبرت جنبه و جوب دارد. همه کس بخصوص علمای تاریخ و علوم اجتماعی (علم الاجتماع) باید آن را به دقت مطالعه کنند. آنچه که در اینجا می‌خواهیم بگوئیم این است که در جریان ناامیدی مردم از مشروطه و یاس آنان از این رژیم که اکثریت به کنج آنزوا پناه برده از همه چیز و همه کس مأیوس شده بودند «زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم» تعدادی مردانه‌وار جان برکف برای حفظ آزادی و جلوگیری از بازگشت استبداد قیام کردند و مبارزه را دوباره آغاز نمودند. مبارزه‌ای که

منجر به شهادت و مرگ باافتخار آنان گردید. تعدادشان نیز به خلاف آنچه تصور می‌شود کم نبود. متأسفانه درباره این فصل اگر چه محققین خاموش نشسته‌اند و در شرح حال بعضی از آنان کتاب و رساله و مقاله نگاشته‌اند اما کتابی جداگانه تألیف نکرده‌اند و این کار لازم است.

یکی از قیامها قیام جنگل است که با قیام مردانه میرزا کوچک خان در مرداد ۱۲۹۴ شسی آغاز گردید و با مرگ او در آذر ۱۳۰۰ پایان یافت، ۶ سال و ۲ ماه و چند روز طول کشید.

در باره این قیام بیش از تمام قیامها قلمفرسایی شده است و کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها تألیف شده و به بازار تحقیق عرضه گردیده است که اگر همه یکجا جمع شود، کتابخانه کوچکی بوجود خواهد آمد و این هیچ عاملی ندارد جز اینکه هموطنان گیلانی ما پرکارتر و هشیارتر و به حال مُلک و ملت دلسوزتر و درکارهای علمی و مطالعه و تحقیق تواناترند.

تاریخ انقلاب جنگل

(به روایت شاهدان عینی)

تألیف

محمد علی گیلک

(کمیسر فواید عامه کابینه جنگل)

رشت

نشر گیلکان

در میان انبوه آثار مربوط به قیام جنگل نامدارتر از همه کتاب «سردار جنگل» است به قلم توانای شاد روان ابراهیم فخرائی که لاف‌دل دوازده نوبت تجدید چاپ شده است. به نظرم این کتاب همواره بی‌رقیب خواهد ماند. زیرا مؤلف علاوه بر اینکه در جریان وقایع قرار داشته، نویسنده‌ای مبرز و توانا نیز بوده است. بعد از کتاب سردار جنگل نوشته‌ای قویتر و برابرتر از «تاریخ انقلاب جنگل» تألیف شادروان محمد علی گیلک ندیده‌ام. با این تفاوت که مؤلف سردار جنگل منحصرأ شادروان فخرائی است. اما این کتاب یک اثر دست جمعی است.

تعدادی از وطن خواهان پاک نهاد و دلسوز به حال مردم و مملکت که خود در دل واقعه جای

پس مجاهد

پس مجاهد در اصطلاح مردم شرقی‌ترین نقطه گیلان یعنی منطقه رحیم آباد و اشکور از بار تاریخی خاصی برخوردار است و به مجاهدانی اطلاق می‌شود که در واپسین لحظات دور اول حیات نهضت جنگل به میرزا کوچک خان پیوسته بودند و او را در زمان عقب‌نشینی از برابر قوای قزاق رضاخان یاری رسانده بودند. هنوز هم در گوشه کنار منطقه دیلمان و اشکور و تنکابن می‌توان سراغ تنی چند از «پس مجاهدان» را گرفت که واپسین روزهای عمر خود را می‌گذرانند.

* * *

روایت است وقتی میرزا در مقابل جبهه قزاقان از لاهیجان عقب‌نشست و میخواست از راه لنگرود و املش به دامنه کوههای جنوبی رود سر عبور کند به پیشنهاد ونوق عسکری که دخترش زوجه میرزاعلی فریدونی فرزند میربلوک از خوانین رحیم آباد بود، به رحیم آباد وارد شد. چون قزاق‌ها به فرماندهی کل رضاخان میرپنج در تعقیب آنان بودند، میرزا و دکتر حسنت و خالو قربان و عده‌ای از یارانشان پس از جنگ سختی در سیجران (از محال اشکور سفلی) بطرف تنکابن عقب‌نشستند و پس از مدتی که واقعه تنکابن پیش آمد، دکتر حسنت تسلیم و عده‌ای دیگر چون خالو قربان و یارانش متواری شدند.

میرزا با عده معدودی از جواهر دشت به بالا اشکور و از راه کوههای ساموس وارد پلام شدند، در این هنگام عده‌ای از اهالی شویل همچون مرحوم تقی‌هادی پور، میرزا علی فریدونی و عده‌ای دیگر با تشویق ونوق عسکری اسلحه بدست گرفته میرزا را یاری دادند، غافل از آنکه بصیرالدیوان (سرتیپ زاهدی بعدی) با عده‌ای قزاق از راه قزوین وارد شویل شده و آنجا را محاصره کرده و با دستگیری مالکین رانکوه و اشکور بنام‌های: مختارخان سیاهکلرودی در لیبسی، نصرالله‌خان و محمد تقی خان صوفی در امام، حسین خان مومنینا در شوک و نصرالله خان شلمانی در دیورود آنها را جهت تحقیقات به شویل می‌آوردند. در ضمن خود ونوق عسکری و عده‌ای از طرفداران وفادار میرزا را دستگیر می‌نمایند که ونوق عسکری و عده‌ای دیگر از مجاهدین را دست بسته به شهر می‌برند.

از طرفی چون میرزا و یارانش در جنگل‌های پلام بعد از چند روز توقف از دو طرف در محاصره قرار می‌گیرند، عده‌ای از مجاهدان و پس مجاهدان چون وضع را آشفته می‌بینند، سلاح بر زمین گذاشته و فرار را برقرار ترجیح می‌دهند. سلاح‌های بجا مانده در پلام مخفی می‌شود، میرزا که با کمبود آذوقه و نفرت و تعقیب بی‌وقفه قزاق‌ها مواجه بود، با اندک یاران قدیمی و بجا مانده خویش (مجاهدان اصلی) از کوههای پلام راه رشت را در پیش می‌گیرد و با عبور از جنگل‌ها و مناظر در سر راه و مبارزه با گشنگی و خستگی و ناملایمات به فومن می‌رسد. بقیه ماجرای جنگل را بخاطر پرهیز از تکرار و می‌نهم با این توضیح که با مرگ میرزا پرونده قیام جنگل و مجاهدین و پس مجاهدین برای همیشه بسته شد، یادش گرمی باد.

یگانه هادی پور - رحیم آباد

داشته‌اند، پس از شکست جنگل و مرگ میرزا باز هم یأس به خود راه نداده و این افتادگان مسکین دورهم جمع شده خاطرات خود را به طور مستند روینیم ریخته‌اند که با قلم شادروان محمد علی گیلک همه با هم پیوند یافته و به اصطلاح تألیف شد.

خود کلمه «تألیف» مصدر باب تفعیل از کلمه «الفت» است یعنی به هم پیوند دادن و با یگدیگر مهربان کردن و الفت دادن - در این کتاب بهتر از بسیاری از تألیفات دیگر، دورنمای واقعه را می‌توان مشاهده کرد و به خوبی می‌توان دید که چگونه بلیات از چهارسو به جنگلیان روی آور شده و چگونه بقیه در صفحه ۴۴

(پیامدهای حاصل از تکلم فارسی در کودکان شمالی)

امروزه فارسی صحبت کردن در میان کودکان گیلانی رایج گردیده و این رواج دیرگاهی است که در کل خطه شمال دیده می شود. بگذریم از اینکه این موضوع خطرانی در زمینه نابودی زبان گیلکی دارد. در اینجا سعی داریم اثبات کنیم که این امر علاوه بر عدم یادگیری درست فارسی موجب عدم یادگیری گیلکی نیز در بین این کودکان می شود.

وجود لهجه و زبان موضوعی جغرافیایی است و مردم هر جایی به روش خاص خود صحبت می کنند چنانکه نحوه تکلم انگلیسی در نقاط مختلف دنیا متفاوت است. حتی تفاوت در ادای لهجه فارسی در جنوب و شمال تهران نیز دیده می شود.

با این توضیح مشخص می گردد که به هیچ عنوان نمی توان یک زبان را همه افراد با یک لهجه ادا کنند و برحسب فواصل جغرافیایی، هر زبان به لهجه های چندی تقسیم می گردد لذا نمی شود متوقع بود که فارسی در خطه شمال بدون لهجه بیان شود. ولی اگر هر زبانی در موطن اصلی آن و به روش تکلم کنندگان آن یاد گرفته شود درصد لهجه دار شدن و غلط ادا کردن آن به مقدار زیادی نزول خواهد کرد.

مطابق با فیزیولوژی مغز انسانی، چنانچه زبانی از جنبه فرهنگ لغات و گرامر بخوبی یاد گرفته شود آموختن زبان دوم به مراتب ساده تر خواهد بود، به همین ترتیب آموختن زبانهای بعدی نیز از سهولت بیشتری برخوردار خواهد گردید. حال در این بین ما با وادار کردن کودکانمان به تکلم فارسی کژدار و مریز که گاهی حتی توأم با اصطلاحات گیلکی است علاوه بر اینکه آنها را از نعمت آموزش یک زبان (گیلکی) محروم میکنیم تا آموزش زبان دیگر برایشان سهل تر باشد، بلکه مغز کودک را مدام با تکرار غلط و لهجه دار کلمات فارسی مواجه می سازیم. طوری که تمامی این کلمات بصورت غلط بر روی مغز او نقش بسته و برایشان مسیر عصبی ایجاد می گردد و کودک فارغ از اینکه کلمات را بصورت بد ادا می کند در مجامعی که افراد غیر گیلک حضور دارند مورد تمسخر آنان قرار می گیرد.

در موسیقی اساتید معتقدند اگر هنرجو آهنگی را بلد نباشد بهتر می تواند یاد بگیرد تا اینکه آهنگ را از اینجا و آنجا شنیده خود بصورت غلط آموخته است. این هنرجو باید دوکار انجام دهد یکی حذف آهنگ غلط آموخته شده که در قسمت مربوط مغز نقش بسته است، دیگری آموختن آهنگ صحیح. در حالیکه در مورد هنرجوی اول فقط کار دوم صورت می گیرد. در مورد این کودکان نیز چنین است یعنی باید تمامی آن کلماتیکه کودک بصورت غلط آموخته بود حذف گردد که این کاری بسیار مشکل است زیرا در طی سالیها این کلمات مداوماً در قسمتهای مربوطه مغز ضبط

گردیده و برای ادای آن مسیر عصبی تشکیل گردیده است، سپس کلمات درست را که در اثر مهاجرت یا معاشرت با افراد فارسی زبان یاد گرفته بیاموزد.

نقش مغز در این موضوع را می توان با مثال دیگری روشنتر بیان کرد. کودکانی که از ابتدا با زبان گیلکی در منزل تکلم می کنند در فارسی صحبت کردن کاملاً همتراز با کودکان شمالی هستند که در منزل عادت کردند فارس صحبت کنند بدون اینکه با هیچ شکل غیر مشترک با این کودکان در این مورد مواجه گردند، در حالیکه عکس این موضوع صادق نیست یعنی اکثریت کودکان شمالی که در منزل عادت کردند فارسی صحبت کنند نمی توانند همتراز با کودکان گیلک زبان، گیلکی صحبت کنند.

علاوه بر این اگر کودکان نمونه اول (کسانی که در منزل گیلکی صحبت می کنند) بعدها به شهرهای دیگر یا شهرهای فارسی زبان مهاجرت کنند بهتر می توانند فارسی صحبت کنند زیرا شنوایی و گویایی شان به مراتب کمتر از کودکان نمونه دوم در معرض سیل آماج کلمات غلط و لهجه دار در دوران کودکی مواجه گشته است. و کلاً در این یادگیری غلط فارسی، پسران نسبت به دختران زبان بیشتری می بینند زیرا مراکز کنترل تکلم در مغز مردان نسبت به زنان کمتر است.

حال بینیم هدف از اجبار نمودن کودکان شمالی به تکلم فارسی چیست؟ احتمالاً دو جواب به این پرسش داده خواهد شد.

۱- می خواهیم کودکان فارسی صحبت کنند تا مشکلی در مدرسه و در برخورد با معلمین که فارسی صحبت می کنند نداشته باشند.

در مورد مدرسه و یا جاهایی مشابه مدرسه همچنان که گفته شد کودکانی که در منزل گیلکی صحبت می کنند دچار هیچ مشکل غیر مشترک با کودکانی که از ابتدا فارسی صحبت می کنند در ادای تکلم فارسی ندارند پس لزومی ندارد با توجه به عوارض تکلم فارسی کودک، او را مجبور به این کار کنیم.

۲- هدف از اجبار نمودن کودک، به تکلم فارسی آنست که در برخورد با جماعت تهرانی لهجه اش مورد تمسخر قرار نگیرد و کودک همتراز با تهرانیها گردد.

در مورد اینکه کودک هیچگاه به درستی فارسی صحبت نخواهد کرد بلکه این نوع صحبت بیشتر بر

روی تکلم درست او اثرات منفی خواهد گذاشت در بالا صحبت شد.

اما در اینجا نکته قابل اهمیت مسئله الیناسیون و از خود بیگانگی است که در این گونه افراد مشاهده می گردد. در ایران پهنای نژادها، تیره ها، ایلات، عشایر و مختلفی دیده می شود که هر یک زبان و لهجه مخصوص به خود دارد. کرمانی به لهجه مخصوص خود، یزدی، اصفهانی، شیرازی حرف می زند و بلوچ، لر، عرب، ترک و هم به زبان خود تکلم می کنند و مسکن است در فارسی صحبت کردن لهجه اش مشخص گردد ولی نباید اینطور باشد که این افراد وجود لهجه خود را یک نوع کسر منزلت و ضعف برای خود بدانند.

در صورتیکه ما به کودک الفاء کنیم با برای کودک اینچنین نداعی کنیم که یک احساس کوچکی در مقابل لهجه تهرانی داشته باشد کودک را سرحالتر و دجایز انواع و اقسام اختلالات شخصیتی نموده ایم که بحث مفصل آن از این مقاله خارج است ولی بطور خلاصه می توان اشاره نمود که از همان ابتدای شکل گیری شخصیتش او را به تقلید غلط وادار نموده ایم، اعتماد بنفس را با در نظر گرفتن بی توجهی به فرهنگ و زبانش و اظهار ضعف در مقابل یک نفر تهرانی در او کشته ایم و ضعف و سستی شخصیت را با توجه به تکلم غلط فارسی در مقابل فارسی زبان در او بوجود آورده ایم.

از آنجائیکه پدر، مادر و افراد بزرگسال با یکدیگر گیلکی صحبت کرده و با فرزندان حتی تا سن بالا فارسی صحبت می کنند و فرزند تا دیرگاهی احساس می کند که هنوز در جرگه افراد بزرگسال وارد نشده است، لذا ممکن است رفتار مناسب با سنش از او سر زده و یک حالت رجعت ویا درجا زدن در رفتار از خود نشان دهد که این مورد نیز بخوبی در مقایسه این افراد با افرادی که از ابتدا گیلکی صحبت می کنند بخوبی مشهود است. کسانی که از کودکی گیلکی صحبت می کنند عموماً در رفتار، کردار، و گفتار افرادی پخته تر و اجتماعی تر جلوه می کنند.

همچنانکه یک فرد غیر آذری در آذربایجان در برقراری ارتباط با مردم مشکل دارد و فرد مجبور می گردد برای ایجاد ارتباط ترکی را یاد بگیرد و یا در تهران فرد غیر تهرانی دچار همین مشکل می گردد مگر فرد بتواند بدرستی به زبانشان با این افراد تکلم کند و اینچنین تعصب نسبت به زبان و فرهنگ در ترک و تهرانی دیده می شود چرا ما با توجه به فرهنگ، تاریخ و روابط و مناسبات اجتماعی کم نظیر خود چنین نباشیم و بجای تمیث از فرهنگ دیگران، دیگران را به تبعیت از فرهنگ و زبان خود مایل نکنیم و جایگاه واقعی فرزندانمان را به آنان نشان ندهیم؟

خواننده عزیز
اگر گیلهوا را می پسندید و با آن
همراه هستید به هر طریق ممکن که
می توانید آن را حمایت کنید.

(به مناسبت شصت و هشتمین سالگرد درگذشت آقا دائی نمایشی، پدر تئاتر گیلان)

دائی نمایشی

فرامرزی طالبی

درآمد

گیلان به لحاظ موقعیت اجتماعی و طبیعی، همواره یکی از مراکز عمده فرهنگی کشورمان در تاریخ معاصر بوده است. جنبش مشروطیت آغاز شکوفایی اندیشه‌های ترقی خواهانه در سرزمین ما بود. در این دوره، با کوشش‌ها و با جانبازیهای فراوان، گیلان نیز توانست در تحولات فرهنگی کشور، پایگاه ویژه‌ای کسب کند. جنبش جنگل نیز به نوبه خود، میراث ارزنده‌ای را در قلمرو فرهنگ به این مجموعه افزود.

شرایط جدید (چشم‌اندازی برای آزادی و تجدید) دستاوردهای تازه‌ای نیز به همراه داشت: روشنفکران با حضور فعال خود، دست به فعالیتهای گسترده‌ای زدند. این حضور بدون شک ابزار و وسایل دوران بیداری را می‌طلبد: مدارس جدید در گوشت و کنار ایالت به ویژه مدارس دخترانه - وکلاس‌های سوادآموزی جهت بزرگسالان تأسیس می‌شود؛ مطبوعات با تنوعی در خور نشر می‌یابد، کتابخانه‌های متعدد با اهداف فرهنگی دایر می‌شود؛ و نیز کانون‌های فرهنگی - هنری از جمله تئاتر شروع به کار می‌کند.^۱ در چنین فضایی، جنبش فرهنگی در گیلان، آغاز دیگری می‌یابد. با گرفتن اولین کانون فرهنگی در رشت - هیئت امید ترقی، ۱۲۸۹ شمسی - فعالیتهای فرهنگی متمرکزی در اغلب رشته‌ها، صورت می‌گیرد. نیروهای روشنفکر متشکل می‌شوند و با داشتن هدف و برنامه مشخص یکی بعد از دیگری اعلام حضور می‌کنند. هدف کلی تمام گروههای فرهنگی، از جمله تئاتر، ارتقاء فرهنگی جامعه و نیز آگاهی اجتماعی مردم بوده است؛ لزوم دگرگونی روابط اجتماعی، شناخت هویت تاریخی و فرهنگی جامعه، ضمن شکل دادن به نهادهای جدید و ... چیزی از برنامه‌های فرهنگ نو، جهت رسیدن به زندگی - آرمانی به شمار می‌رفت.

با تأسیس «هیئت امید ترقی» به عنوان یک کانون فرهنگی، یک گروه نمایشی مقتدر به کارگردانی مردی - حسن ناصر - آشنا به فوت و فن نمایشی غرب، به ویژه فرانسه، از بطن آن اعلام حضور می‌کند. هنرمندان تئاتر در این دوره وظایف چندگانه‌ای به ویژه در بعد اجتماعی به عهده می‌گیرند. از یک طرف پیوند با مردم و آموزش‌های لازم جهت نشر و ترویج اخلاقی و روش جدید زندگی با افق‌های تازه، که با شکل و اصول پیشین آن متفاوت و گاه متضاد بود، و از طرف دیگر، کمک به نهادهای فرهنگی از جمله تأسیس مدارس، نشر مطبوعات و ... در مجموع، تئاتر گیلان در این زمان، جدا از هدفهای جنبی آن - در راه تهذیب اخلاقی گام برمی‌دارد.



با توجه به موقعیت جغرافیایی گیلان، و نیز شرایط جدید اجتماعی - فرهنگی از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۴ شمسی، رشت پایگاه و مرکز اصلی هنرمندان و آزادخواهان غیر گیلانی می‌شود: حسن ناصر، یحیی کرمانی، عباس بانکی (اصالت) ... و آقا دائی نمایشی، نمونه‌های بارزی از این واقعیت هستند.

زندگی

سیرزا محمد حسین خان دائی نمایشی در هشتم ربیع‌الاول سال ۱۲۸۷ هـ ق در شهر تبریز به دنیا می‌آید. پدرش، حاج احمد آقا صراف آذربایجانی بود. در مجموع چنین به نظر می‌رسد که پدر، شرایط مناسبی را برای رشد و تربیت محمد حسین خان، آماده کرده بود. وی تا ۲۸ سالگی در تبریز ماند. متأسفانه از فعالیت محمد حسین خان تا این مدت اطلاع چندانی در دست نیست. در کشاکش انقلاب مشروطیت، محمد حسین خان به مجاهدین مشروطیت می‌پیوندد و یکی از چهره‌های مبارزان راه آزادی در تبریز می‌شود.

محمد حسین از سال ۱۳۱۵ هـ ق به رشت می‌آید و به عنوان مشی در تجارتخانه سید علی آقا تبریزی مشغول به کار می‌شود. چند سال بعد، دختر سید علی آقا را به عقد او درمی‌آورند. فعالیتهای اجتماعی محمد حسین خان در رشت نیز ادامه می‌یابد. با این تفاوت که او این بار پایه عرضه هنر نمایش نیز می‌گذارد. شاید یک اتفاق ساده باعث چنین پیش‌آمدی شد ... اولین جشنی که در رشت، سرای گلشن، به نام مشروطیت گرفته شد، مشارالیه، بانی بود ... در زمان استبداد که محمد علی میرزا مجلس را به توپ بسته، و حکامش در ولایات بیداد می‌نمودند، نمایشی، انجمنی به نام انجمن نصرت آذربایجان تشکیل و برای آزادی تلاش می‌کرد. در سنه ۱۳۲۷ به نمایندگی سلوین گیلان به آذربایجان رفته، در

اجتماعات سیاسی داخل و تا حصول مشروطیت آنجا مقیم بوده، سپس به رشت مراجعت کرده ... اولین دفعه که به صحنه نمایشات اخلاقی قدم گذاشت، مرقعی بود که آکتورهای قفقازیه رشت، پس نادر شاه را به معرض تماشا گذاشتند. دائی رل مهم میرزا مهدی خان صدراعظم را به خوبی ایفاء کرد ...^۲

زندگی تازه او، در پیوند زنده و پرتحرک با زندگی تئاتر معنی و وسعت می‌گیرد. حرکت دیگری آغاز می‌شود، راه و روشی که تا به آن روز، تجربه‌ای منسجم از آن در دست نبود و مانند تمامی راهروان راه‌نو، باید ایثار می‌کرد تا معیاری به جای بگذارد. با تلاش و بی‌گیریهای عاشقانه او روی صحنه تئاتر، چنین نیز می‌شود. آن هم در شرایطی که هنر نمایش، به عنوان یک هنر تازه وارد، دشمنان تازه و گناه خطرناکی پیش رو داشت. ولی مبارزه دائی، با افق‌های انسانی که خود آنرا به روشنی می‌دید و برای مردم تصویر می‌کرد، مبارزه‌ای گسترده و بی‌امان بود. او نه تنها در تماشاخانه‌های رشت، زندگی عبرت انگیز مردمان همعصرش را برای عبرت دیگران به نمایش می‌گذاشت، بلکه در حرکت‌های اجتماعی - فرهنگی نیز سبسی داشت: در تأسیس و ادامه حیات دارالایاتم رشت قدم جلو گذارد و با گرو گذاشتن خانه خود، نقش عمده‌ای در ادامه زندگی این مؤسسه برداشت. و برای برپا داشتن مدارس در صف اول پیشگامان ایستاد و جهت برپایی کتابخانه و دایر نمودن تئاتر ... از چیزی کوتاهی نکرد.

دائی نمایشی، تئاتر را - همچون دیگر هنر زمان خود، یکی از عوامل تحولات فرهنگی جامعه می‌دانست. و در این راه آنقدر عشق می‌ورزید که می‌خواست «در راه معارف از طریق نمایش به انشاء خود کمک کند»^۳ بی‌جهت نبود که خود را به نام «نمایشی»، «صفت خو» کرد.^۴ و به لحاظ محبوبیتی که بین مردم داشت به آقا دائی نمایشی معروف شد. مردی که صحنه‌های تئاتر رشت را با حضورش به تحرک واداشت، با مرگش خاطره‌ای جاوید از خود به جای گذاشت؛ مرد یک لاقبا و شیدایی که برای جلوه‌گر نمودن آرمانهای انسانی، سایه‌بانی جز تئاتر نداشت.

دائی نمایشی و تئاتر گیلان

گیلان به لحاظ همسایه بودن با کشور روسیه و از این طریق با سایر کشورهای اروپایی، یکی از مراکز اصلی تئاتر ایران بود. یادداشت‌های پراکنده به جای مانده در تاریخ، سند گویایی از قدمت هنر تئاتر در این منطقه است. به یاد از مشروطیت «گروه‌های متعدد فرهنگی، در مقام تربیت و تصنیف اخلاقی عمومی برآمدند. و آداب نامحج اجتماعی را به باد انتقاد



انجمن فرهنگ (دایی نمایشی نفر چهارم از سمت راست - پشت تابلو)

جمعیت فرهنگ رشت جان تازه‌ای می‌گیرد. کریم کشاورز ترجمه آثار کرنی را با نامهای «سینا» و «هوراس» در دستور کار خود قرار می‌دهد.^۸ آثار نمایشی ویکتور هوگو و راسین نیز به این مجموعه افزوده می‌شود. بدین ترتیب جمعیت فرهنگ رشت، با درکی بسیار گسترده از تئاتر، به همت دائی‌نمایشی، روزهای درخشانی را پشت سر می‌گذارد. این دوره نسبت به دوره قبل - هیئت امید ترقی - به دو دلیل برتری دارد.

۱- حضور گروههای گوناگون تئاتری در رشت، بدگاه‌های مختلفی را در اصول فنی و اجرایی تئاتر مطرح می‌کند. این مسئله باعث میشد تا آقا دائی نمایشی و گروه او، با توان بیشتری کار کنند و به غنای اجراهای نمایشی خود بیفزایند و چنین هم شد.

۲- به علت حضور همین گروهها و نیز جوانانی چون کشاورز، متون نمایشی به عنوان دستمایه اولیه، از تنوع بیشتری برخوردار می‌شود. چنانچه در مرکز تئاتر جمعیت فرهنگ رشت نیز، آثار متعددی از نویسندگان مختلف ترجمه و توسط آقا دائی نمایشی به اجرا در می‌آید.

نمایشنامه‌های معروفی که در این دوره از زندگی هنری دائی نمایشی - غیر از آثار یاد شده - اجرا شد، عیسارت بسودند از: «ارسانی» و «ریبلاس» اثر ویکتور هوگو ترجمه کریم کشاورز و «مريض خیالی» و «تاروف» اثر مولیر، ترجمه حسن ناصر و نمایشنامه ارزنده «جعفرخان از فرنگ آمده» اثر حسن مقدم و ... «دائی‌نمایشی طبق یادداشت‌های عبادالله رنجبر که خود او از هنرمندان نامی تئاتر رشت بود، از طرف سراسکی آرتیست شهر آذربایجان قفقاز، همچنین از طرف عزیز حاجی بکوف (ادیب و دانشمند مشهور) نشان لیافت از طلا و نقره داشت»^{۱۰}.

دائی کبیر نمایش، همانگونه که زندگی واقعی خود را از صحنه شروع کرده بود، در صحنه نیز جان خود را از دست داد. شب ۱۴ آذر ۱۳۰۴ نمایشنامه «مريض خیالی» اثر مولیر را برای چندمین بار به روی صحنه می‌برد. بعد از پایان اجرا، مرد شیدای تئاتر گیلان، در هوای سرد ماد آخر پاییز، به طرف خانه می‌رود و در سینه دم ۱۴ آذر، به علت عارضه قلبی از دنیا می‌رود و شهر رشت را در سوگ بزرگ مردی فرو می‌برد. اداره‌های دولتی و مدارس تعطیل می‌شود. مردم برای تشییع جنازه دائی شریف نمایش، به طرف خانه او می‌روند. جنازه با احترامات تمام به طرف سلیمانداراب، حرکت داده می‌شود تا در کنار مزار میرزا کوچک جنگلی و دیگر مردان آزاده گیلان، دفن شود.

در هفتمین روز مرگ دائی، از طرف جمعیت فرهنگ رشت، مراسم باشکوهی برگزار می‌شود. بعد از سخنرانی، جمعیت با نظم ویژه‌ای به طرف آرامگاه دائی رهسپار می‌گردند. «۱- موزیک، ۲- ساگردان ایتم، ۳- محصلین مدارس، ۴- عکس تزئین شده نمایشی و کسانی که دسته‌های گل داشته با تعقیب اشخاص مذکور، جمعیت عمومی، اعضاء محترم [هیئت‌های نمایشی] آزاد ایران، اخوت و نسابندگان محترم ارامنه و کلیسی نیز با دسته‌های گل شرکت نمودند»^{۱۱}.

بقیه در صفحه ۴۴

شرایط را برای رشد خصلت‌های انسانگرایانه دائی نمایشی فراهم می‌آورد. او با شناخت درست از جامعه، و نیز درک تفاوت‌های اجتماعی در باب هنر تئاتر، سعی می‌کند، همچون حسن ناصر، آثار نمایشی را به فرهنگ مردم نزدیک کند. «نمایشنامه‌هایی که در این زمان توسط حسن ناصر ترجمه می‌شد و به کارگردانی دائی نمایشی به اجرا درآمد، نمایشنامه‌هایی بودند که از صورت فرانسوی خود درآمده، و بیشتر ویژگیهای متداول گیلان را داشت و حالت کاملاً ایرانی به خود می‌گرفت. و مخصوصاً بیشتر شکل محلی آن در اجرا مورد نظر بود... در ضمن در مورد اشخاص نمایشنامه چیزی به اصل نمایشنامه اضافه نمی‌شد»^۷.

نمایشنامه‌های احمق ریاست طلب، داماد فراری، مريض خیالی، داماد پریشان از جمله آثاری بود که توسط آقا دائی نمایشی به اجرا در آمد. تلاش هنرمندان، از جمله دائی نمایشی، تأثیر نگرانی از خود به جای گذاشت. به همین دلیل این دوره نه برای دائی نمایشی، بلکه برای تئاتر گیلان، دورانی طلایی و به خاطر ماندنی بود. در این زمان، زبان پر رمز و راز تئاتر، هنر ناشناخته و تازه وارد، آموخته می‌شود و تجربیات ارزنده آن، در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. بعد از مدتی هیئت امید ترقی منحل می‌شود و آقا دائی نمایشی کانون متمرکز خود را از دست می‌دهد. ولی سنگ بنایی که حسن ناصر گذاشته بود از یک طرف و تلاش جامعه جهت شناخت هویت فرهنگی و تاریخی خود از طرف دیگر، باعث ادامه این حرکت فرهنگی می‌شود. جمعیت رفاه آدمیت، جمعیت محمدیه، جمعیت فرهنگ و ... یکی بعد از دیگر با همان اهداف هیئت امید ترقی شروع به کار کردند.

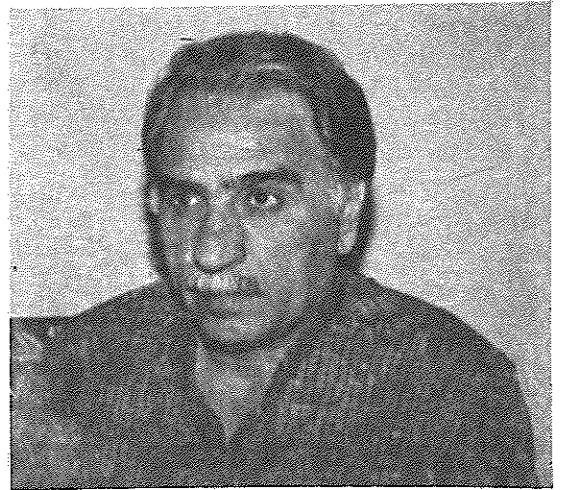
جمعیت فرهنگ که در سال ۱۲۹۵ ش بنیان یافت، یکی از منسجم‌ترین کانون‌های فرهنگی دوران خود بود که توسط میرزا حسین جودت تأسیس شد. تأسیس کتابخانه و مدارس، کمک به مؤسسات اجتماعی و افتتاح گروه نمایش و انتشار مجله «فرهنگ» از جمله فعالیت‌های پررنگ این جمعیت بود. دائی جزء اولین کسانی بود که به این جمعیت دعوت می‌شود. او این بار، جدا از هیاهوی اطراف، با دستی پرتر به تئاتر روی می‌آورد. بعد از مدتی، حسن ناصر، یار و همدم دائی، به او می‌پیوندد. با حضور حسن ناصر در کنار دائی نمایش و نیز جوانی به نام کریم کشاورز، به عنوان بازیگر و مترجم، گروه تئاتری

گرفتند. و به شکل نمایشنامه‌های اروپایی، روی صحنه نمایش نشان دادند»^۵. در باره تئاتر گیلان از حسن اعظام قدسی، معروف به اعظام الوزاره که بعد از کوتای محمدعلی شاه به رشت رفته بود و نیز بازیل نیکیتین کنسول روس که در سال ۱۳۳۰ از نمایشی در رشت دیدار می‌کند و متن آنرا برای استادش پرفسور ژوکوسکی می‌فرستد، یادداشت‌هایی به جای مانده است. بدون شک بانی تئاتر نوین در گیلان، حسن ناصر بود که با تشکیل مجمع امید ترقی اولین گام‌های نمایشی را در این ولایت برداشت. این هیئت توانست در اندک زمانی، موفقیت‌های بسیاری به دست آورد. شخصیت‌های فرهنگی رشت، در این هیئت جمع شدند و تمام سعی و کوشش خود را جهت هر چه بیشتر فعال نمودن این هیئت به کار گرفتند. اکثر مردم - منهای عده‌ای که به هر دلیلی نمی‌خواستند جامعه بسته و بی‌ساز خود را بدرند - از چنین حرکتی استقبال کردند. مدتی بعد از عمر این هیئت نمی‌گذرد که میرزا محمد حسین خان - دائی نمایشی - به دعوت میرزا حسن خان ناصر، وارد این مجمع می‌شود. حسن ناصر، در اعصاب نمایشنامه‌های این هیئت، نقش‌های عمده‌ای را به عهده دائی نمایشی می‌گذارد. بعد از چندی به خاطر عشق و علاقه و نیز استعداد درخشان دائی، حسن ناصر، کارگردانی نمایشنامه‌ها را نیز به او واگذار می‌کند.

همکاری و همیاری حسن ناصر و دائی نمایشی، خاطرات دلپذیری در اذهان مردم باقی می‌گذارد. «میرزا حسن خان ناصر معلم فرانسه ما [ابراهیم فخرایی و...] در مدرسه شمس [در رشت] بود. و افتخاری تدریس می‌نمود. آثار کرنی و مولیر را با احاطه‌ای که به مرور در زبان فرانسه و فارسی داشت، با انشایی فصیح ترجمه می‌نمود و من و مرحوم محمدعلی مهری که خطمان خوانا بود، ترجمه‌ها را برای سولورها پاکتویس می‌کردیم. البته می‌دانید که در نمایشنامه‌های قدیم سولورهانش منی می‌به عهده داشتند و بازیگران را در ایضای نقش‌شان کمک می‌کردند. پرسنل‌هایی - که در ترجمه‌های مرحوم حسن ناصر درخشیده بودند - سه نفرشان در ردیف اول قرار داشتند: دائی نمایشی، یحیی کرمانی و عباس بانکی (اصالت)»^۶.

دائی نمایشی کارگردان، اینک بهتر می‌توانست با مخاطبان خود ارتباط برقرار کند. این دوره، بهترین

نیت من خدمت بود



پای صحبت محمد تقی صالحپور

نویسنده و روزنامه‌نگار صاحب نام گیلانی

برای دیدار و تجمع دوستان و مکانی جهت برپایی بحث‌های داغ هنری-ادبی، و گاهی هم سیاسی! منتها این همه، چون مطبوعاتی فضایی نداشت، نه در داخل که در خارج از مغازه انجام می‌گرفت. یعنی درست به فاصله‌ی دو سه متری رو به روی آن، به عبارت دیگر کنار جدول خیابان وزیر چند درخت فطور و پرشاخه و برگی که در آن نقطه نمودی خوش داشت!

شهرت مطبوعاتی طاووس به جیات فوق بود. متأسفانه این جایگاه و پایگاه کوچک و نقلی! حدود سالهای ۴۲-۴۳ همراه مغازه‌های اطراف و ساختمان بالای آن که مالک تمامی شان یک نفر بود، وسیله‌ی «بانک تهران» جهت احداث ساختمان مرکزی‌اش، خریداری و درهم کوبیده شد، و با احداث این ساختمان و مرکز بانکی - که اکنون جنب همان گاراژ جفودی بایرجاست - عمر شیرین مطبوعاتی طاووس هم به انتها رسید.

می‌بخشید، داشتید از زندگی تان می‌گفتید و از خانواده تان.

بله، همانطور که گفتیم ضمن تحصیل شبانه، با ۱۶ تا ۱۸ ساعت کار مختلف و متعدد روزانه توانستم خانواده‌ام را به قول معروف «جمع و جور» کنم.

اما خود من در سال ۱۳۴۶ بود که ازدواج کردم. منسرم دیپلمه ادبیست و خانه دار، و زنی فنی و فداکار. بنهان نمی‌کنم که توفیق تمامی خدمات فرهنگی و مطبوعاتی‌ام را در سایه‌ی آسایش و آرامشی که او به من و زندگی‌م بخشید به دست آوردم. از اینرو همیشه مدیران اویم و سپاسگزارش.

فرزندانی یک دختر و دو پسراند و به ترتیب: دانشجوی سال آخر پزشکی دانشگاه «سال آخر دندانپزشکی و سال چهارم مهندسی عمران.

از کی دست به قلم بردید؟ چگونه و کجا؟
اشاره کردید زمانی شعر هم می‌سرودید؟

آغازم با سرودن شکل گرفت (سال ۱۳۲۹)، ضمن آن که نوشتن مقالات تند و تیز و شعارگونه هم در دستور کارم بود. مقالاتم را به تهران برای جراید آن سالها می‌فرستادم اما هیچکدام چاپ نمی‌شد. شعرهایم نیز که تا مدتها دوبیتی‌های بیوسته (با چهار پاره) بود و مفهوم اجتماعی-سیاسی، به همین ترتیب. یعنی آنها هم خوانده و نخوانده راخی‌سید باطله نشریات مرکز می‌گردید! تا این که «چلنگره زنده یاد محمدعلی افراشته» منتشر شد. و این افراشته بود که دستم را گرفت و بانندکی چلنگری (چلنگری اصلاحی بود برای شعرهای حکم و اصلاح شده‌ای که در چلنگره چاپ می‌گردید) چند شعرم را با امضاء «م-ص- محروم» چاپ کرد و موجب تشویق و دلگرمی و تحریک بیشتر شد...

شوق دیدن افراشته به تهرانم کشاند. در دفتر «چلنگره» واقع

گیله‌وا: آقای صالحپور از خودتان بگویید، از دوران کودکی، خانواده، و زندگی تان ...

صالحپور: با سلام و درود به شما و به همه‌ی خوانندگان صمیم و آگاه «گیله‌وا» اعم از گیلانی و غیرگیلانی. من در سال ۱۳۱۳ متولد شدم، در نسی از ماه بهمن و در منزلی از منازل محله قدیمی باقر آباد شهر رشت. همین شهری که به شدت دوستش دارم و هرگز نتوانستم - حتی به خاطر وسعت بخشیدن به کارهای فرهنگی مطبوعاتی‌ام و رسیدن به امکاناتی مساعدتر در جهت پرداخت بهتر به «ولگردیهایی قلمی»-ام - از آن دل برکنم یا مهرش را در وجودم کاهش دهم. و اما خانواده‌ام: مادرم را اصلاً به یاد ندارم، چون او در همان روزهای آغازین تولدم فوت شد.

دوران کودکی‌ام - تا ۱۴ سالگی - که پدر را بالای سرداشتم، در رفاه و بی‌نیازی سپری شد اما در این زمان - سال ۱۳۲۷ - با ورشکستگی و بیماری و سپس درگذشت پدر، و درگیری با مسئولیت سرپرستی خانواده، روزگارم سالهای بسیار به سختی گذشت.

من آن هنگام سال اول متوسطه بودم و سرگرم تحصیل در دبیرستان «تربیت» رشت. نوجوانی بغایت ضعیف بودم و بدور از هر گونه تجربه. با حادث و وضعیت جدید، ناچار درس روزانه را رها ساختم و در یکی از کلاس‌های شبانه ثبت نام کردم و آنگاه به دنبال کارگشتم. توفیق یارم بود که در اندک مدتی توانستم چندین کار دست و پا کنم و در یک تقسیم‌بندی حسابگرانه با ۱۶ تا ۱۸ ساعت کار روزانه، از پس همه‌ی آنها برآیم!

منشی‌گری دفتر اسناد رسمی، فروشنده‌ی، حسابداری، از جمله‌ی این کارها بود.

آیا «مطبوعاتی طاووس» را هم که شهرتی بین روشنفکران این خطه بهم زده بود، در همان زمان راه انداختید؟

خیر- در سالهای ۳۹-۳۸ که وضعیتم بهتر شده بود، راه انداختم، این مطبوعاتی دقیقاً جنب گاراژ جفودی (اول خیابان شریعتی فعلی) قرار داشت. جایگاه بسیار کوچکی بود تقریباً به طول و عرض دو سه متر. در «مطبوعاتی طاووس» ضمن فروش مطبوعات، نمایندگی چند مجله را در رشت از جمله: «خوشه» و «صبح امروز» گرفتم، و از سویی به کار کرایه کتابهای تازه انتشار یافته پرداختم با شیبی یکی دوریال کرایه که این کار مورد استقبال فراوان قشر کتابخوان قرار گرفت و با اصطلاح بازاری گرم و شیرین یافت!

گذشته از این چون خودم چند سالی بود از «بل حادنه» پای در حیطه‌ی شعر و قلم نهاده بودم به همین لحاظ مطبوعات طاووس «پاتوق» همه‌ی اهالی شعر و ادب رشت شد و محلی

کلاس کارگاه

حود و حوش سالهای ۱۳۴۰ تعدادی از نشریات فرهنگی و ادبی در گیلان شکل گرفت، از جمله پاتنگ، سیدرود... و " ویژه هنر و ادبیات " که از این میان، آخری، تا دیری پائید. ظهور " ویژه هنر و ادبیات " که به کوشش و پایمردی محمدتقی صالحپور اندکی بعد از رفرم ارضی شاه صورت گرفت، موجب پیدایی نوعی مطبوعات منطقه‌ای و ادبی و هنری پیشتاز و مترقی در استانها شد. نشریاتی که زرق و برق مجلات پایتخت را نداشتند. ساده و صمیمی بیرون می‌آمدند و در همان حال میان جوانان و روشنفکران ولایتی دست بدست می‌شدند.

کار زیبا و مستکرانه محمدتقی صالحپور که در رشت چاپ می‌شد، در اندک مدتی، پا از دایره گیلان فرا نهاد و به یک نشریه سراسری میان جامعه اهل قلم - بویژه جوانان - بدل گشت.

با صالحپور، روزنامه‌نگار پیر و لایتمان و بانی این حرکت زیبا به گفتگویی صمیمانه نشستیم که می‌خوانید.

ایضا کارگاه

در خیابان تواب - بود که برای نخستین بار دیدمش. در همان برخورد اول بسیار ساده و صمیمی بافتمش. و همین جرأت داد تا بیشتر نزدش بروم و پاره‌ای از مقالاتم را نیز نشان دهم با برایش بگویم و حتی ارجاع کاری در نشریه‌اش را از وی تقاضا کنم! آن بزرگمرد گیلک، نرم را بیشتر از شرم می‌پسندید و توصیه می‌کرد که برای روان نوشتن - و مسلط نوشتن - جز به ضرورت نباید قلم را بر زمین گذاشت. و اما در زمینه ارجاع کار چون مصرم دید مرا به محمد ژندی، سردبیر روزنامه «بسی» آینده معرفی کرد، با سفارش بسیار و تعریفی که نشان از بزرگواری‌اش داشت.

ژندی، در ملاقاتی با «فرشید» که سردبیر روزنامه «دنیای امروز» بود از من سخن گفت و مرا برای کار در روزنامه مزبور مناسب دانست، که اوایل به عنوان مصحح و سپس مدیر داخلی و بعد از جندی عضو تحریریه، در آغاز مشغول به کار شدم. و این، اواخر سال ۳۱ بود.

«فرشید» سردبیر روزنامه «دنیای امروز» - که اسم کوچکش را بیاد ندارم - روزنامه‌نگاری چیره دست بود و در این حروفه بسیار مدیر و مذبذ. «سوزیه‌یابی» را او یادم داد و همچنین انتخاب «تیترو» و «سوتیتر» را که چگونه باید آیندو چشمگیر باشند و جذابیت تا توجه خواننده را جلب کنند...

یاد او خوش یاد و روانش مسرور که در کودنای ۲۸ مرداد ۲۲ هم خودش بازداشت شد و هم روزنامه‌اش توقیف، و کودتاچیان خانه و اداره روزنامه‌اش را یکجا به آتش کشیدند...

باری، نخستین مقالاتم - که اغلب فاقد امضا بود - در «دنیای امروز» چاپ شد، از جمله سلسله مقالاتی تحت عنوان «دیروز و امروز» که برخوردی بود ملایم و منطقی با نظرات مرحوم «خلیل سلکی». این سلسله مقالات در آزمون بسیار مورد توجه قرار گرفت و حتی موجب دیدار و گفتگوی دوستانه من و ملکی (براساس دعوت خود او) شد که داستانش مفصل است و در این مجبث نمی‌کنجد!

شعرهایم تا انتشار «ویژه هنر و ادبیات» در اکثر مجلات وقت تهران (از جمله «آشنا» و «با مشاد» که هر دو به گرداندگی «شاملو» بود) چاپ شد.

چگونه شد که شعر را کنار نهادید؟

به اشاره و گذرا می‌گویم: گذشته از مسئولیت گرداندگی «ویژه هنر و ادبیات» که از سال ۴۴ تمام مشغله فکری‌ام را به خود اختصاص داد، رانش دیدم یک شاعر، نخست باید «زندگی شاعرانه» داشته باشد، من این زندگی شاعرانه را نداشتیم، و به دلایلی هم نمی‌خواستیم داشته باشیم. بنابراین خیلی ساده شعر را رها کردم!

به نظر شما میان جماعت اهل قلم دیروز و امروز این خطه، چه پیشرفتی حاصل شده است؟

در مقوله داستان‌نویسی باید عرض کنم از سویی آثانی که دیروز می‌نوشتند امروز هم می‌نویسند اما متفاوت به بقوت و قدرت دیروزشان. بیان چنین واقعیتی بواقع برام دردناک است چرا که با یکایک این عزیزان دیروزی سالها زیسته‌ام، دوست بوده‌ام و امروز هم هستم، و مهم‌ترین که دوستانم نیز دارم... از سوی دیگر امروزی‌ها هم به قوت و قدرت مرحله آغازین همین دیروزی‌ها نمی‌نویسند! با این وصف بین امروزی‌ها تنی چند با داستان‌های تازه شان نویدروزهای خوشتری را می‌دهند که باید منتظر نشست و دید...

در زمینه شعر فارسی اما قضیه فرق می‌کند. چون هم اکنون ازخیل شاعران جوان این خطه دو سه جنبه مطرح در شعر معاصر داریم...

ناگفته نگذارم در قلمرو شعر بومی دست آورد تازه شعر گیلکی - «سا شعر» - با چشم اندازهای بدیعی، و نیز نوشته‌های تحقیقی و پژوهشی بویژه در حوزه گیلانشناسی، در شمار پیشرفت‌های اهل قلم این خطه است و قابل بحث و تأمل.

از «ویژه هنر و ادبیات» بگوئید، آغاز کار چگونه بود؟ همکاران شما چه کسانی بوده‌اند؟ استقبال جامعه هنرمند کشور چگونه بود؟ سختی‌ها و

شیرینی‌های کار را برای خوانندگان بیان فرمائید و این که آیا در زمینه روزنامه نگاری از نشریاتی که قبل از فعالیت شما کار می‌کردند تأثیر پذیرفتید یا به طور ابتکاری «ویژه هنر و ادبیات» را راه انداختید؟

پس از به دست آوردن و پشت سر نهادن تجاربی که قبلاً بیان داشتیم، و نیز تجربه انتشار یک شماره مجله «فکر جوان» در سال ۴۲ با «محمد سراجی» نخستین شماره ماهنامه «ویژه هنر و ادبیات» را با استفاده از امتیاز هفته‌نامه «بازار» رشت، در خرداد ۴۴ منتشر ساختم که انتشارش تا پایانی سال ۴۹، یعنی دقیقاً ۶۹ ماه، به صورت ماهانه، علی‌رغم وجود انبوهی از مشکلات شکسته، ادامه یافت. تعداد شماره‌های انتشار یافته ماهنامه به ۴۲ رسید که دو شماره آخرینش با امتیاز هفته‌نامه «سایبان» رشت منتشر گردید، و در خلال انتشار تقریباً ۶ ساله‌اش، دویار به مدت ۷ ماه و ده ماه توقیف، و چند بار نیز پس از توزیع جمع آوری شد تا این که سرانجام در اسفند ۴۹ از سوی ساواک، از ادامه انتشار باز ماند.

چگونگی کار ماهنامه «ویژه هنر و ادبیات» و نیز چگونگی استقبال جامعه هنرمند کشور از این ماهنامه (بازکر اهداف، روش، و شیوه انتخابی و ابتکاری‌اش) خصوصاً در شماره‌های ۱۴-۱۵ اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰ ماهنامه فرهنگی و هنری «کلک» مفصلاً آمده است، و من نیازی به تکرار آن نمی‌بینم اما چند نکته از نکاتی را که ناگفته مانده است و تازگی دارد در اینجا به بیان می‌کنم:

برای بازتاب گسترده‌تر و «برود» هرچه افزوتر ماهنامه، و خارج ساختن آن از قالب خاص و محدود منطقه‌ای ترجیح دادم آثار شعرا، نویسندگان، مترجمان و کلاً هنرمندان اهل قلم تهران و چهارگوشه این ملک را نیز همراه آثار عزیزان این خطه، در هر شماره به نسبت ۵۰:۵۰ چاپ کنم.

در مورد قطع ماهنامه، علی‌رغم عدم رضایت اولیه اغلب دوستان دورو نزدیک، زمینه کار را براساس قطع روزنامه‌ای در نظر گرفتم تا ماهنامه با بنیادی کمتری در دسترس قرار گیرد و نهایتاً مخاطبان پرشماتری در بین قشر اهل مطالعه، داشته باشد.

تمام امور نشریه‌ای اعم از گرداندگی، ویرایش، تصحیح چاپی، رسیدگی به امور مشترکین و نمایندگان شهرستانها، مکاتبات و ... را کلاً به تنهایی انجام می‌دادم.

هیئت تحریریه، دایره مشترکین، سازمان شهرت‌ها، و ... که هر از گاه به مناسبتی در ماهنامه از آنها ذکری به میان می‌آمد، اصلاً و به تریبی که باید باشد وجود خارجی نداشت. حال چرا از کارگروهی، پرهیز داشتیم و به تنهایی بار تمام مسئولیت‌های ماهنامه را به دوش می‌کشیدم، شاید به خاطر وسواس بیش از حدی بود که دانشم و در نتیجه می‌اندیشیدم که به این صورت فردی، کار، بهتر و مطلوبتر به سامان می‌رسد...

اگر صاحبان فرهنگ، هنر و اندیشه را "جامعه روشنفکری" بدانیم - که قاعدتاً چنین است و جز این نیست - آنگاه مقوله‌ای که شما می‌گویید، یعنی "بحران هویت" را با اجازه‌تان من قبول ندارم چون این بحران را در هیچ جای دنیا - بین جوامع روشنفکری نمی‌بینم.

سختی‌های کار انتشار ماهنامه را هم باید بگویم که دلپره‌های همیشگی میزی بود و ... نبود حداقل امکانات فنی، که چاپ ماهنامه را با آن حروف‌های سری کهنه، و ماشین‌های چاپ عهد بون، بسیار مشکل می‌نمود. از جمله این که هنگام چاپ روزنامه، می‌بایستی از سریب تا دم صبح، بالا سر این ماشین‌های عهد بونی می‌ماندم و حرکت آهسته و قرار گرفتن تک‌تک صفحات بریده شده کاغذ را به روی صفحات بسته شده‌ای که در کف ماشین چفت و بستش کرده بودند نظاره می‌کردم و می‌پایدمشان تا نکند مثلاً کاغذ کج و موج شود و «تا» بخورد، و یا فشار ماشین، حروف صفحات چفت و بست شده را بشکند و بهم بریزدشان ...

شیرینی‌های کار نیز استقبال خوب خوانندگان نشریه در سراسر ایران بود و نامه‌های پرشورشان از اقصی نقاط کشور که دلم را گرم می‌کرد و وجودم را سرشار از شوق و خستگی‌های یکماه تلاش جانفرسا را از تنم می‌زد.

و اما... ماهنامه ویژه هنر و ادبیات ... نه تنها از هیچ نشریه‌ای تأثیر نپذیرفت و یا الگو برداشت بلکه خود تأثیر گذار شد و الگویی برای نشریات و جنگ‌های فرهنگی، هنری و ادبی مستقل آن دوره. (آنگشتی که حتی در آغاز انتشار پارهای از این نشریات و جنگ‌های مستقل، «ویژه هنر و ادبیات» از لحاظ مطلب به تغذیه‌شان نیز می‌پرداخت). برای نمود نقش تأثیر گذار «ویژه هنر و ادبیات» تصور می‌کنم نقل خلاصه شده یکی دو نوشته بی‌مناسبت باشد:

«... کوشش‌های پراکنده در دهه‌ی چهل به جریان منظم و فوری بدل می‌شوند ... جنگ‌های محلی پدیدار می‌شوند و در آنها برای نخستین بار سخن از نهضت ادبیات ناحیه‌ای به میان می‌آید. نخستین جنگ شهرستانی «ویژه نامه هنر و ادبیات» در خرداد ماه ۱۳۴۴ در رشت منتشر می‌شود، و به دنبال آن جنگ‌های هیرمند و پارت در مشهد، مهد آزادی و سهند در تبریز، فلک‌الافلاک درخرم آباد، جنگ در اصفهان، هنر و ادبیات در جنوب، و جنگ‌های بسیاری در تهران یکی پس از دیگری منتشر می‌شوند و در بوجه‌ی انتشار رنگین‌نامه‌ها نوعی ادبیات مقاومت در این جنگ‌ها شکل می‌گیرد ... ص ۱۱۰ - جلد دوم داستان نویسی در ایران» تألیف «حسن عابدینی».

و این هم از نامه ۲۷ اردیبهشت ۴۵ زنده‌یاد «جلال آل احمد» به «ویژه هنر و ادبیات» که تحت عنوان «سلام یک لرشهری ...» هم در ماهنامه و هم در کتاب «نامه‌های آل احمد» به کوشش «علی دهباشی» آمده است:

«این مختصر را بعنوان سلام یک لرشهری به شهرت‌شان ولایتی بپذیرید ... و بعد این که کئی خوشحالی از این که کار شما مطبوعات ادبی ولایات گرفته است ... و میدانید که این گرفتن کار شما یعنی سلب اعتبار از مطبوعات ادبی تهران که مرکز رق و فتح همه امور مملکت شده است بی‌اینکه لیاقت را داشته باشد ... و یادتان باشد که شما در خطه‌ای قلم می‌زنید که «پسیخانیان» از آن برخاسته‌اند و «میرزا کوچک‌خان»... سپهر صورت فعلاً تهران شده است جای سرگردانی‌های عظیم، و مرداب قدرت‌ها. در چنین روزگاری زهی سعادت من که ده نشین شده‌ام - در تجریش - و شما که در رشت کارتان را می‌کنید...»

روزنامه هنر و ادبیات

تحت نظر و با وادعیت

تیر

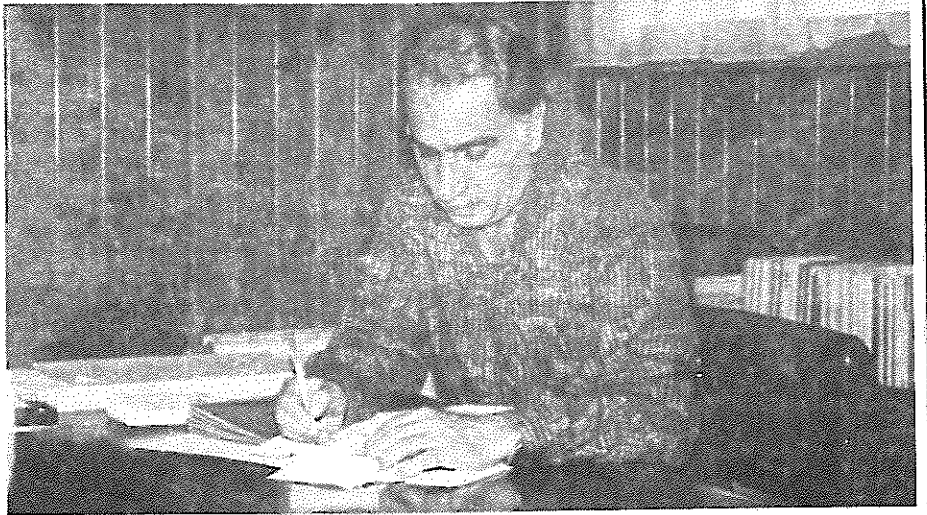
باران

در این شماره ...

... و ...

نیروی پایداری خود

... و ...



است که در دو جلسه گفت و شنود دست‌اندرکاران مطبوعاتی کشور در اواخر ماه گذشته، یکی از مسئولان مطبوعاتی جمهوری اسلامی ایران - یعنی دکتر احمد پور نجانی، معاونت مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وجود «دلواپسی‌ها» و «مشکلاتی» را در جامعه مطبوعات تأیید کردند و نیز تأکید به این مسئله که «قانون فعلی مطبوعات، هم ناتمام است و هم غیرمنصفانه». البته نوید دادند که در آینده نزدیک «این دلواپسی‌ها» و مشکلات از جامعه مطبوعات رخت برخواهند بست «هفته‌نامه «هدف»، چهارشنبه سوم آذر ۷۲».

امید که چنین باد. اما شما لطفاً اجازه دهید اولاً قانون ناتمام مطبوعات، همانطور که وعده داده شد، به گونه‌ای منصفانه تمام شود، و در ثانی دلواپسی‌ها و مشکلات مورد مباحثه هم به همت مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از جامعه مطبوعات رخت بر بندد، آنگاه من اگر عزم کشف داد در نشست و فرصتی دیگر، در خدمتان خواهم بود تا چنانچه خواستید، در باره وضعیت و جایگاه مطبوعات در کشور ما، به ارزیابی و سنجشی راحت و دقیق برایتان، دست زدم!

■ گیل آوا (گیل آتو) را نقطه عطفی در کارهایتان در زمینه گیلانشناسی و مردم شناسی باید دانست و کوششی بود در جهت معرفی مسایل مربوط به گیلان، آیا این کار را ادامه خواهید داد؟

● کار من در زمینه گیلانشناسی و مردم شناسی مسبق به سابقه است. در پایانی سال ۴۸ بود که در روزنامه یوبیه «کیهان» به برپائی دو صفحه‌ی هفتگی و جداگانه تحت عنوان «هنر و ادبیات چهار گوشه» و «هنر روز گیلان» دست یازیدم. «هنر روز گیلان» را اختصاص دادم به کار در زمینه گیلانشناسی و مردم شناسی، و نخستین شماره آن را پنجشنبه ۱۴ اسفند ۴۸ - با چاپ این مطالب آغاز کردم: «گویش گیلکی رویه فراموشی می‌نهد» و «گفت‌وشنوی با: محمدتقی میرابوالقاسمی، معصطفی فرض پور ماجیانی، محمد بشرا، و علی اکبر سزادیان گروسی، بنیانگذاران انجمن پژوهشی و در شرف تأسیس: گیل و دیلم». و این همانطور که گفتیم در سال ۴۸ بود، در حالی که «گیل آوا - گیل آتو» را در سال ۷۰ راه انداختم.

بهر حال، انتشار «هنر روز گیلان» - همراه «هنر و ادبیات چهار گوشه» - یکی دو سالی دوام یافت. (دوره کامل این دو را ندارم چون ضمیمه‌ی بسیاری از نشریات، اوراق و کتابهایم، در یکی از یورش‌های ساواک به خانهم، به تاراج رفت. و چند شماره‌ای که در دسترس هست دوست پژوهشگرم و محمود نیکویه، به من هدیه کرد).

باری، ضرب‌المثل‌ها - اصطلاحات محلی گیلکی - در باره گویش مردم رشت - سیری در ترانه‌های گیلکی - شعر و شاعران گیلک و کوشش‌های ۱۵ سال اخیر در زمینه گویش گیلکی (که این پژوهش نسبتاً مفصلی بود از عزیزگراقدردم: محمودپاننده) ... و ... از جمله مطالب و مباحث مندرج در «هنر روز گیلان» بود. با چنین پیشینه‌ای، گام در راه‌اندازی دو صفحه هفتگی «گیل آوا - گیل آتو»، در هفته نامه «کادح» نهادم. و این دو صفحه آنجنان به «بارور» نشست که آوازه آن گذشته از سراسر گیلان، به هر جای ایران که گیلردی در آن ساکن بود، پیچید، و خوانندگان و هواخواهان بسیار یافت.

■ مردم گیلان و فرهیختگان گیلانی آنقدر آگاهی و تیزهوشی دارند که خیلی راحت دوست را از نادرست تمیز دهند و بازشناسند، و نسبت به حرکت‌های غیرصادقانه و منفی که در سمت و سوی بهره‌برداری‌های خاص دور زند، بی‌اعتنا بمانند.

و با در راه اندازی‌شان سهم مؤثری داشتم - شکل گرفت، و پروازشان نخستین بار از این نقطه و نقاط بود که صورت پذیرفت.

البته عامل عمده‌ی شکل‌گیری، و نیز پرواز رو به اوج این عزیزان، مشخصاً ارزش‌های در خور توجهی بود که در آثارشان وجود داشت. یعنی در معنا حرف اول را آثارشان بود که می‌زد، نه چیز دیگر. در این میانه کاری که من کردم فقط عرضه‌ی این آثار و قراردادنشان در چشم‌دید علاقمندان بود. همین و بس. خوب، باین ترتیب وقتی مجموع مسایلی را که به عرضتان رساندم در نظر بگیریم و لذت‌های شیرین و صادقی را که در متن این عملکردها وجود دارد دریابیم، آنگاه انگیزه‌ی ادامه فعالیتیم - یا خدمتم - و این که چرا پس از سه دهه کار و تلاش هنوز هم از طی طریق در این رنگداز باز نمانده‌ام، روشنتر خود را نشان می‌دهد.

■ آقای صالح‌پور در عصر ارتباطات و سیستم‌های کاربردی آن هستیم. بیش از صد سال قبل ده‌ها نشریه در زمینه مختلف هنری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، در گیلان منتشر می‌شد، در شرایط کنونی گویی خیلی از قافله عقب افتاده‌ایم، علل این پس‌روی را در چه می‌بینید؟

● «صد سال قبل»ی که فرمودید حتماً عصر مشروطیت و دوران نهضت جنگل را مطرح نظر داشتید. بله، در آن عصر و دوران شرایط روز، تعدد نشریات و فزونی آن را می‌توانید، بویژه نشریات اجتماعی سیاسی را که شمار اینگونه نشریات در آنزمان در گیلان انگار از ۶۰-۵۰ نیز گذشته بود. بعدها در برهه‌هایی، چند نشریه فرهنگی - هنری نیز پای به عرصه وجود نهاد که مجله «فرهنگ» از مشهورترین و شاخص‌ترین آنها بود.

بهرحال از نظر کمیّت «عقب‌افتادن قافله» که عوامل «ناساز» متعددی هم در بروز آن مؤثر هستند - مشخص است اما از لحاظ کیفیت، اصلاً چنین چیزی نیست چرا که دستیابی مان خاصه به تدر برتحرك و زبان زنده امروز، کیفیت کار را در سطح بالاتری قرار داده است. برای اثبات این کیفیت، تعارف نمی‌کنم، چه برهانی فوری‌تر از «گیله‌واهی شما یا بهتر و صمیمانه‌تر گفته باشم «گیله‌واهی ما».

■ جایگاه مطبوعات را در دنیای معاصر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● مطبوعات از جمله‌ی حساس‌ترین و مؤثرترین رسانه‌های گروهی است و فاعداً آئینه افکار، عقاید، و خواسته‌های مردم... اما جایگاه آن در هر نقطه‌ای از این جهان معاصر فرق می‌کند... واضح‌تر گفته باشم، این بستگی دارد به نوع حکومت هر کشور و عملکرد رهبر یا رهبران و دولتمردان آن کشور و ... سرانجام نحوه‌ی برخوردشان با این رسانه‌ی مهم.

لا بد می‌خواهید در مورد جایگاه مطبوعات کشورمان و وضعیت آن، ارزیابی و سنجشی هم داشته‌باشم. لازم به توضیح

برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر نمونه‌های دیگری از ایندست نظرات که تمامی آنها در برگرنده حدیث تأثیر گذاری «ویژه هنر و ادبیات» است و نقش ابتکاری و مؤثر آن در شکل‌گیری نهضت ادبیات ناحیه‌ای و راه‌اندازی نشریات و جنگه‌های شهرستانی، چشم می‌پوشم.

همین جا اضافه کنم که «ویژه هنر و ادبیات» بعد از انقلاب هم یازده شماره از تیر ۵۸ تا تیر ۵۹ به صورت ماهیانه منتشر شد. البته «ویژه هنر و ادبیات» بعد از انقلاب همان «ویژه هنر و ادبیات» قبل از انقلاب بود منتها به مناسبت جو سیاسی خاص آن دوران، مطالب هنری و ادبی‌اش کمرنگ‌تر بود.

■ هنگامی که اوایل دهه چهل کار روزنامه‌نگاری را آغاز کردید همانطور که برشمردید موانع و مشکلاتی آن را تهدید می‌کرد. آیا امروزه آن موانع برطرف شده است؟ یا هنوز بر سر راه همتایان شما موجود است؟

● علی‌الاصول می‌بایست آن موانع و مشکلات برطرف می‌شد اما مگر نه آن که ابزار کار جماعت روزنامه‌نگار فلم است و کاغذ؟ اکنون وجود یکی از ایندو، یعنی کاغذ، در حکم کیسبا شده است. و طفلکی‌ها این روزها چنان در جنگال مشکل آزار دهنده کاغذ و بیای سرسام آور و پرزافزون آن در بازار آزاد! گرفتار آمده‌اند که دیگر به این مسئله که آن موانع و مشکلات قدیمی - با حضور پدیده‌ای به نام کامپیوتر - رفع شده یا نشده، اصلاً نمی‌اندیشند!

■ پس از سه دهه کار و تلاش هنوز از فعالیت باز نمانده‌اید، انتظارات شما تا چه حد برآورده شده است؟

● مراد و نیت من، به قول شما از سه دهه کار و تلاش، تنها خدمت بود، خدمتی صادقانه و بی‌هیچگونه چشمداشت به فرهنگ، هنر و ادبیات این مرزوبوم، و نیز به استعدادهای تازه و جوان. انتظاری اگر بود توفیق ده‌تایی به انجام این خدمت بود. من همین که توانستم در طول این سه دهه با ایجاد پایگاه‌هایی و یاره اندازی نشریاتی، حرکت مثبتی را دستکم در دوزینه‌ای که بیان داشتم، در حدود امکانات و توانایی‌هایم سامان دهم، طبیعی‌ست که راضیم.

چندی پیش شاعری قدیمی و بلند آوازه (که مسئولیت عمده‌ای هم در یکی از نشریات فرهنگی - هنری مرکز دارد) در پیشانی شوری که عنایتاً به من تقدیم داشت، با خلوص نیت نوشت که: «تقدیم به ... که همه‌ی ما با «ویژه هنر و ادبیات» او به راه افتادیم» هر چند کلام این شاعر گرامی را - در مقطع «همه‌ی ماه» بزرگوارانه و با «غلی شاعرانه» همراه می‌دانم اما واقعیت امر این که از میان بزرگان و نامداران معاصر (که اغلب آنان نیز درحال حاضر در عرصه‌ی مطبوعات مستقل فرهنگی و هنری ما حضوری فعال دارند) کم نیستند عزیزانی که آغازشان با «ویژه هنر و ادبیات» - و دیگر پایگاه‌هایی که من راه‌اندازی‌شان کردم

در این باره بر نشتن صفحات مزبور، من سهم بسیار اندک و ناچیزی داشتم، و در واقع این تلاش ارزشمند حیث تحریریه آن بود که باعث چنین توفیقی شد.

صفحات «گیل آوا - گیل آتو» متأسفانه شش ماه بیشتر نباید و در حالی که کار نامه خوب و قابل قبولی از خود باقی گذاشت ناگهان به دلیل بحران کاغذ و تقلیل صفحات «کادح» تعطیل گردید.

بجاست و فرصتی مناسب که در اینجا از یاران صمیمی و کوشایم در حیث تحریریه «گیل آوا - گیل آتو» ضمن تشکر، با توافقی و احترام نام ببرم و برای نخستین بار به معرفی شان (به ترتیب حروف الفبا) بپردازم: محمد علی اخوات (وارش فومنی) - محمد بشرا رحیم چراغی - محمد فارسی - علی اکبر مرادیان - گروسی - و فریدون نوزاد که ایشان البته در سه مأمه دوم انتشار طی دعوتی، به یاران حیث تحریریه پیوست.

و اما در مورد ادامه کار در زمینه گیلان‌شناسی و مردم‌شناسی، بعدها که امکانات هم فراهم آمد، بارخ نمودن نیگوی «گیله‌وا» ترجیح دادم تنها در همان عرصه‌های قلم و قدم بزنم که سالیان درازی از عمر را وقف آن کردم.

«هسا شعر» را که پدیدۀ جدیدی در ادبیات گیلکی بود، دو سال قبل به جامعه مطبوعات کشور معرفی کردید، پس از دو سال انعکاس آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من با «هسا شعر» وسیله «محمد فارسی» بود که آشنا شدم و آن را شیوه‌ای بکر در حوزۀ شعر گیلکی یافتم. به همین خاطر نخست از طریق ماهنامه گرامی «کلک» با ذکر چند نمونه و مشخصی از «شان نزول» این شیوه، به مطبوعات کشور معرفی‌اش کردم و سپس - گذشته از اولین شماره «جنگ کادح» - در همان صفحات «گیل آوا - گیل آتو»ی هفته نامه «کادح» که وصف آن قبلاً به میان آمد، به ادامه کار و درج سروده‌های «هسا شعر» پرداختم.

چاپ این شعرها، بازتاب خوب و گسترده‌ای داشت، و به تدریج نه تنها اغلب شعرای گیلکی سرا را بلکه تنی چند از شاعران فارسی‌گوی را هم تحت تأثیر قرار داد، و آنان را به سرودن این نوع شعر تازه تولد یافته برانگیخت.

ناگفته نماند که «هسا شعر» بدعت فردی نبود. حاصل کار جمعی و نتیجه نشست‌های فراوان عده‌ای از شاعران برجسته گیلکی سرا با هم بود.

بهر تقدیر، تعطیلی غافلگیرکننده‌ی صفحات «گیل آوا - گیل آتو» و نبود پایگاه دیگر حیث ارائه اشعار «هسا شعر» از شدت رو به ازدیاد آن بازتاب اولیه تا حدی کاست، اما سرودن «هسا شعر» وسیله شعرای نوگر از پیشرو گیلکی سرا این خطه، متوقف نشد... و اینک خوشحالم که می‌بینم «گیله‌وا» اخیراً - یعنی از شماره ۱۴ - صفحه‌های را به درج شعرهایی که به این شیوه سروده می‌شود، اختصاص داد که جای تشکر و امتنان دارد، اما کاش عتابی می‌شد و اندکی فضای بیشتر در اختیار «هسا شعر» قرار می‌گرفت و به یک صفحه محدود نمی‌گردید... این توضیح هم شاید توضیحی اضافی نباشد که گرچه من به دلایل بیان شده پیشین سرودن شعر را سالها پیش رها کردم اما حساسیت را نسبت به شعر - ویژه به شیوه‌های جدیدی که «عادت زدایی»‌هایی را نیز در من خود دارند - هیچگاه از دست ندم. حال چه این شعر، شعر گیلکی باشد. و چه شعر فارسی.

حالا که کار این مصاحبه به ذکر سوابق کشیده است بد نیست از پیشینه دیگری هم سخن بگویم:

در سال ۴۴ هنگام انتشار «ویژه هنر و ادبیات» بود که به بدعت تازه «محمد بشرا» (سرودن به شیوه نیایی در شعر گیلکی) برخوردیم. علی‌رغم عدم چاپ شعر گیلکی در ماهنامه «ویژه هنر و ادبیات» با چاپ شعر «ذغالی ره بمانست» به معرفی این شیوه نو، دست زدیم.

یادم هست پس از انتشار شماره‌ای که شعر گیلکی «بشرا» را در برداشت به تهران رفته بودیم. گفتیم سری به ادب به جاودانیاد «فروغ» بزنم. به اتفاق عزیزانم «سیروسی طاهباز» و «بیزون جبرودی» به دیدارشان شتافتم. «ابراهیم گلستان» هم حضور

داشت. «ویژه هنر و ادبیات» روی میز کار «فروغ» بود. پرسیدیم: ویژه را خواندید. گفت: تازه رسیده و تنها توانستم ورش بزنم اما چیز عجیبی در آن دیدم. به شوخی گفتیم: نکند جزء «عجایب هنرگانه» باشد. خندید و گفت: نه، جدی می‌گویم. و به دنبال آن «ویژه هنر و ادبیات» را برداشت و ورق زد و روی شعر «بشرا» مکت کرد و گفت: این شعر گیلکی چگونه است که مصارعش کوتاه و بلند است؟ گفتیم: شعر محلی است و به شیوه نیایی. لحظه‌ای دقیق شد و بکیاره به شادمانی فریاد زد: خدای من چه جالب. و سپس تا ساعتی بکریز از «بشرا» می‌پرسید که چه کاره است، چند سال دارد، چه مدتی است که شعر می‌گوید، چه گونه به این فکر افتاد، و... دلش می‌خواست هر چه رودتر «بشرا» را به بیند و شخصاً به او تبریک بگوید.

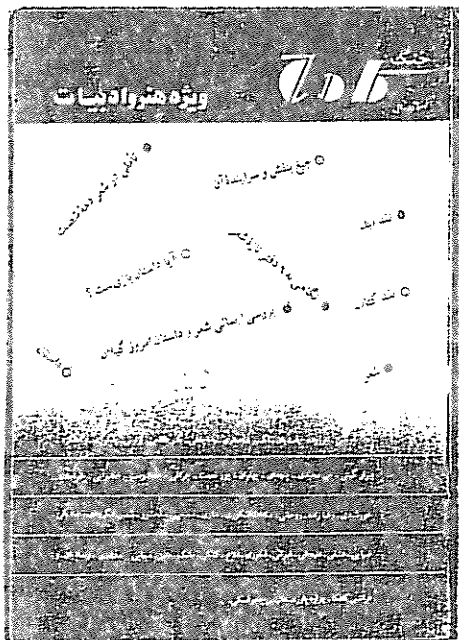
شوخی و شادمانی «فروغ» را در این مورد، هرگز فراموش نکردم. یادش بخیر و روایتش شادباد.

خاطره جالبی بود. اما سؤال بعدی: جامعه روشنفکری در دنیای کنونی از جمله کشور ما دچار بحران هویت شده است، آیا تعریف جدیدی از مقولۀ روشنفکر لازم است؟

اگر صاحبان فرهنگ، هنر و اندیشه را «جامعه روشنفکری» بدانیم - که قاعدتاً چنین است و جز این نیست - آنگاه مقوله‌ای که شما می‌گویید، یعنی «بحران هویت» را با اجازه‌تان من قبول ندارم چون این بحران را در هیچ جای دنیا بین جوامع روشنفکری نمی‌بینم. مثلاً در کشور ما شاخص‌های هنری خودمان، نمایشگر هویت ملی، فرهنگی و هنری جامعه روشنفکری ما است. این هویت در آثار شاخص‌هایی چون: نیما، شاملو، ساعدی، دولت‌آبادی، احمد محمود، گلشیری، و... به نحو بارزی به چشم می‌خورد، و از طریق ترجمه آثار این شاخص‌ها به زبان‌های بین‌المللی هم - که کم و بیش صورت می‌گیرد - تا حدودی نمود می‌شود. حتی در عرصه سینما نیز به عنوان مثال «بهرام بیضایی» و «بناشو غریبه کوچک»‌اش را می‌توان معرفی و نمودار هویت جامعه روشنفکری ما، یا مشخصه دیگر از این هویت دانست. در سایر نقاط دنیا بر همین گونه است. «مارکز» «بورخس» و... دیگران هم با تکیه به هویت ملی، فرهنگی و هنری خویش توانسته‌اند در جوامع روشنفکری جهان مطرح شوند.

با این توصیف مختصر (که شرح تفصیلی‌اش سماندا) تعریف جدیدی از مقولۀ روشنفکر، از منی ندارم.

به نظر شما چه رابطه‌ای بین دموکراسی و هنر وجود دارد. و آیا ایندو لازم و ملزوم یکدیگرند یا مکمل هم؟



دموکراسی اگر نباشد فرهنگ طبعاً پوچ و بی‌معناست، مرده و بی‌روح است. با دموکراسی است که فرهنگ شکوفا می‌شود.

چاپ این شعرها [هسا شعر] بازتاب خوب و گسترده‌ای داشت، و به تدریج نه تنها اغلب شعرای گیلکی سرا را بلکه تنی چند از شاعران فارسی‌گوی را هم تحت تأثیر قرار داد.

در این سؤال بجاست نخست «فرهنگ» را جایگزین «هنر» کنیم چرا که جامعه‌ی فاقد فرهنگ مسلماً عاری از هنر خواهد بود. با این ترتیب دموکراسی و فرهنگ را کاملاً مرتبط به هم می‌بینیم و دو روی یک سکه. چون دموکراسی اگر نباشد فرهنگ طبعاً پوچ و بی‌معناست، مرده و بی‌روح است. با دموکراسی است که فرهنگ شکوفا می‌شود، رشد می‌کند، و در سایه آن خلایق‌های فراوان در تمام عرصه‌های هنر و ادب مجال بروز و ظهور می‌یابند، و کل جامعه سرشار از طراوت و تحرک می‌شود، و نیز دموکراسی این حق را به مردم آن جامعه می‌دهد که حق دخالت در سرنوشت خویش را داشته باشند...

در سال‌های اخیر حرکت‌هایی در زمینه گیلان‌شناسی مشاهده گردیده و گوشه و کنار متولیان پیدا شده‌اند، بطور نمونه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان سمیناری در این باره برگزار نمود، نظر جنابمالی در این مورد چیست؟

حرکت‌ها اگر حرکت‌هایی صادقانه و مثبت باشند و بدور از سنایل «بناشویی» و بهره‌برداری‌های خاص، نه تنها ایرادی ندارد بلکه بی‌نیابت هم جای خوشحالی و خوشوقتی است. اما اگر جز اینهایی که سرسردم بود باید عرض کنم: مردم گیلان و فرهیختگان گیلانی آنگاه آگاهی و تیزهوشی دارند که خیلی راحت درست را از نادرست تمیز دهند و بازشناسند، و نسبت به حرکت‌های غیرصادقانه و منسفی که در سست و سوی بهره‌برداری‌های خاص دور زند، بی‌اعتنا بمانند.

اما نظرم در باره‌ی «به تعبیر شما - «متولیان»ی که در سال‌های اخیر از گوشه و کنار پیدا شده‌اند، بطور نمونه - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان» - که منظورتان دقیقاً همان مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی است و سمیناری که این مرکز به نام سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان، چندی پیش تشکیل داد - نخست اجازه دهید مطلبی را عنوان کنم:

دانشتم شماره ۱۴ «گیله‌وا»ی مهر و شهریور ۷۷ (این خواندم). رسیدم به گفت و شنودتان با محمود پاینده (شاعر، «پسند» محقق و گیلان‌شناس نامدار) و شرح این نکته از زبان ایشان که: «... تا حالا، یک کارت خشک و خالی دعوت، برای شنیدن شنیدنی‌های سیمار برای من و دوستان گیلانی تهران، که چند کتاب در زمینه گیلان‌شناسی دارند، ندادند».

خوب، وقتی چنین مرکزی - با آن همه علم و کتله گیلان‌شناسان بلند مرتبتی نظیر محمود پاینده را (که صاحب بیش از ده کتاب از: شنیدنی و ماندنی در زمینه گیلان‌شناسی است، و کتاب «فرهنگ گیل و دیلم» وی حتی برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران هم شده است) نشانند، و یا نخواهد «کارت خشک و خالی دعوت»ی برای آنان بفرستد، دیگر من در مورد این مرکز - یا نظایر آن - و گردانندگان محترمان چه دارم که بگویم؟ یا چه نظری می‌توانم داشت؟ ...

بقیه در صفحه ۴۵

گزارشی از مراسم تجلیل از شیون فومنی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

گزارش این شماره را احمد حضرت زاده، شاعر و مدرس ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی دانشگاههای کشور و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد - واحد لاهیجان و تهران - تهیه و ارسال کردند که صمیمانه از ایشان سپاسگزاریم. گفتنی است که از این شاعر و مترجم دو کتاب: «نقش معنایی لغات در آموزش واژگان» و «مقایسه شعر فارسی و انگلیسی» هم اکنون زیر چاپ است.

احمد حضرت زاده

تجلیل از شیون، تجلیل از شعر است

«شیون» و امثال «شیون» با واژه‌هایشان، با کلامشان و ارتباط تنگاتنگ با فرهنگ روستا آنچنان سرودهایی می‌سازند که من اگر فرصتی شد یکی را همین جا خدمتان تقدیم می‌دارم: من با یک دو بینی از این استاد ارجمند از یک زمزمه گیلانی دیلمان که عارفانه است می‌آغازم:

تویی که تب ناری می‌وقب مردن

مرا زوره مگه نی‌نازا بردن

بجا را بیج کارم نانه می‌فست

کمی شیر کردن نه شالانه خوردن
و بعد ترانه «برچین» از آهنگهای احمد علی راغب و شعر «شیون فومنی» را ارائه می‌دهد. سالن با شور و شعفی وصف ناپذیر به استقبال پرندۀ پیری می‌رود که از بهاران رفته می‌سراید ... سرسختانه از نشستش جلوگیری می‌کند. کجا ...؟ هنوز باید بی‌آغازی ... گرمی آوازت سردی‌های زمانه را واپس می‌راند ... زیباکناری نیست! ... پرندگان نوبال آواز ... هنوز پرواز را به تجربه در نیافته‌اند ... بیال پرندۀ عاشق ... می‌بالد با سرودی دیگر از ساخته‌های شیون

هنوز شکر صدای استاد پوررضا در مزمزاست که به ناگاه عقاب‌سنگین بال از دامنه پربرف و سرما خیز میلان از دیار شیخ صفی‌الدین اردبیلی برشاخه «تکاه» می‌نشیند. بحیوی شاعر و استاد دانشگاه اردبیل مردی از سلاله آواز و شعر. استاد «بجوی» نکاتی را متذکر می‌شود که با شعر بلندش رابطه دارد...

طنین واژه‌هایش شکوه قله‌های بابک را در اذهان متبادر می‌سازد کوراوغلی‌ها... نی‌ها ... همه رادمردان آذری و در نهایت ورق گردانان تاریخ مشروطیت: ستارخان و باقر خان ... دهانش پراز دود تفنگهاییست که جز بر روی دشمنان این سرزمین خالی نشده است به انتهای شعر بلند استاد بجوی می‌رسیم که می‌خواند...

آنکه! دلی پرچوش

جامی لبالب از می خورشید

روشن سجل مردم دریادل گیلان

در ساخت ابداع

شاخی تاوور از نهالستان کوچک خان

روح نجیب پیشه‌های ژرف نودرونو

شیر غزالستان معناهای نامکشوف

لطف پیام من

فریادی از فومن

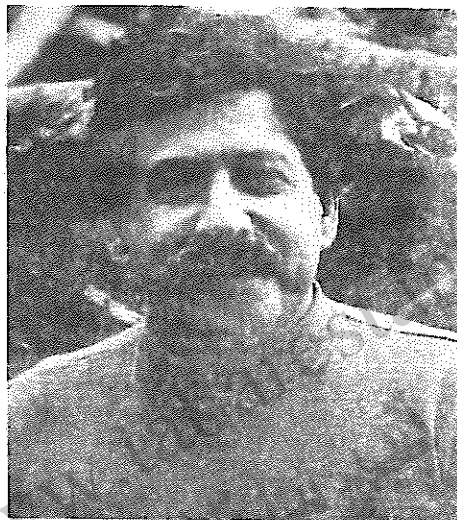
روح غزل «شیون»

مهندس کاظمی می‌آید شاعری پوستین بردوش با کلاهی و کلامی «چکل» آواز. چکل منطقه ایست سخت روزگار از مازندران:

چو دریا کم آمد زمین شد پدید

به کوه و به جنگل بنر آرمید

زمین سبزه‌زار و هوایش بهار



بردن فرهنگ بومی و فرهنگ ملی کشور است ... و اضافه می‌کند تجلیل این مجموعه از «شیون» و امثال «شیون» بخاطر این است که این هانوک پیکان دفاع و حمله ملت هستند. و ادامه می‌دهد:

در جامعه ما، شما می‌شناسید کسانی را و کم نیستند شعرائی که شعر را میکانیکی و مصنوعی می‌نویسند اما «شیون» تا زایمان شعری‌اش نگیرد شعر نخواهد گفت ... «شیون» کلمات را با وسواس و دقت زیادی انتخاب می‌کند ... شعر «شیون» پایدار و استوار است ... شعر در حد گستردگی‌اش امتیاز دارد ... بی‌شک «شیون» یکی از چهره‌های درخشان ادبیات این سرزمین است و چه بجاست که امروز شما عزیزان اینجا گرد آمده‌اید و پاس می‌دویدش ... حاج آقا طالبی در پایان یک مثنوی از سروده‌های خویش را به شاعر مانای گیلان: مین عرضه داشت.

آنگاه فاخته ککو کو خوانی از تشک زاران خیس گیلان و دیلمان - استاد فریدون پوررضا - با صلابتی بایسته و در خور، فراروی مشتاقان شعر و ادب و موسیقی اصیل این این سامان فرار می‌گیرد. شکر می‌کند از دست‌اندرکاران ... سن و سال کدام است، طنین آواش «زکام» را روسیاه می‌کند ... از فولکلور سخن آغاز می‌کند و از زمزمه‌ها و ترانه‌ها و سرودها ... می‌گوید: محققاً نزدیک به ۴۰ سال است به دلیل ایجاد ارتباط و راههای مبادلاتی باروستا فرهنگ شهری راه کشیده و اخلاق روستا را بلهیده و فولکلور دیگر از یک چنین مناطق زاده نمی‌شود... آنچه داریم از گذشته‌هاست. بخشی از آنها همراه با کلام ... بخشی دستخوش تحریف زمان رفته‌اند... بخشی کامل و آن بخش ناتمام را «شیون» با قدرت تکاملی واژه‌سازی ... بیاد دادند ... دوختند آنچنانکه با اصل هیچگونه مفایرتی ندارند...

ترجمان اندیشه (انجمن ادبی - هنری دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن) بر آن بوده که از هنرمندان بویژه از شاعران، نویسندگان و مترجمانی که با پیش زمینه فرهنگ بومی در مسیر فرهنگ مذهبی و ملی کشور تلاش داشته‌اند تجلیل بعمل آورد. به همین منظور در روز پنج‌شنبه مورخ ۷۲/۴/۲۲ مراسم باشکوهی با حضور استادان و دانشجویان دانشگاه، مسئولین منطقه و جمع کثیری از هنرمندان و شاعران گیلانی، نهرانی، مازندرانی، اردبیلی و آذربایجانی در تجلیل از شاعر ارجمند میراحمد سید فخری زاده (شیون فومنی) در سالن اجتماعات دانشگاه برگزار گردید.

مراسم با تلاوت آیاتی چند از کلام‌الله مجید رسیت پیدا کرد. آنگاه دکتر مفتاح رئیس دانشگاه سخن خوش آمد به مدعوین و اعضای انجمن ادبی ترجمان اندیشه اظهار امیدواری کرد که هر ساله برنامه و مراسمی در تجلیل از هنرمندان منطقه برپا شود. دکتر مفتاح قدردانی از «شیون» را خواسته مردم ادب دوست مازندران و گیلان دانست و افزود: استاد «شیون» سی سال در خدمت شعر و شاعری است و مهمتر از همه ترمیم و تشویق کننده شعر گیلکی بوده‌اند که خود از افتخارات استان گیلان و تمام ایرانست.

آنگاه آقای خلخاللی معاونت آموزشی دانشگاه به مناسبت شعر «شیون» اشاره کرد: شرط مانایی چیست؟ ... خیره شدن بر جزئیات فرهنگ بومی یکی از ملزومات جاودانگی در سینه‌های مردم است... و شیون از این سبب ماناست.

کسی بعد ادیب ارجمند «دلداد» استاد ادبیات دانشگاه از استان اردبیل که حامل سلامی از سوی مهندس «پریوند» ریاست دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل بود در پشت تریبون قرار می‌گیرد و می‌گوید ... این چه رمزیت! که بنده از جایگاه «شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، استاد پوررضا از رشت، مهندس کاظمی از قائمشهر، «طالبی» از ساری و «بجوی» از اردبیل، کریمی از آن گوشه، استاد «رضوی» و خانم بابا از نهران و ... زیر این سقف جمع شده‌ایم! این چه رمزی است؟ مولوی می‌فرماید:

باغها را گر چه دیوار و درست از هوشان راه با یکدیگرست شاخه‌ها را از جدائی‌گر غمست

ریشه‌ها را دست دردست هست تجلیل از «شیون»، تجلیل از هنر است ... در ادامه، استاد ضمن ارائه فرازهایی از اشعار «شیون» به مقوله عالم انسانی او می‌پردازد و با قرائت قطعات شعر «داروک» از نیما یوشیج و «زمینی» از شیون او را شکارگر کلمات معرفی می‌نماید.

حضور سپاهیمردی چون حاج آقا طالبی دادستان انقلاب اسلامی مازندران دست‌اندرکاران مراسم را به جدی‌تر بودن برنامه واقف می‌سازد. حاج آقا طالبی به تهاجم فرهنگی اشاره می‌کند: امروز در تهاجم فرهنگی که رهبری انقلاب به شیخون تعبیر کرده‌اند هدف اذتاب آمریکا و استعمارگران جهانی از بین



استاد ابوالحسن خورشو، با "لله وا" ی خود

به کوه و به دریا فراوان شکار
بیهشی که بزدان بفرمود راست

مقامت تاریخ مازندران که چهارده سال پیش سروده است
می گوید: بیادستان سر سبز مازندران یعنی همان فوس از گیلان
تا دامغان خطه ای که اندیشمندان بزرگی پرورد و می پروراند و
از روح جاری غزل یعنی «شیون» می گوید.
و آنگاه نوبت استاد خورشو می رسد.

استاد ابوالحسن خورشو با «لله وا» و «امیری» های
غنگانه اش چو تان ابوی برآمده از سنج جنگلی آوار... می بارد
دامن دامن ... واژه واژه دویشتی های شروه مانند شیون فومنی را:

سر شکم همچو آب روشن استی
غم نانشته رویان با من استی
به دوش ناله دارم بارخاطر
از آن در شعر نامم «شیون» استی
کسر می بندم از بازگ تن خویش
صلابت می زبم با هی حی خویش
بیابان دلم را و سمنی هست
چرا در کعبه می گردی بی خویش؟

«لله وا» نی هفت بندی که از بیستان جان شیفته عاشقان
آتشدم جدا مانده است، تنی را که بلبل آمل «طالب» می نواخته و
«زهره» عشق ناکامش را علیه بی عدالتی های اجتماعی
می شوراند ... استاد خورشو - صدائی که به عقیقه - زیر
خاکی های نایاب شباست دارد گران و بی همتا چون جام
مارلیک...

و گبار آوازش که فرو می نشیند بانویی از تبار غزل و غرور
سرامان به میهمانی نگاههای مشتاق فراخوانده می شود:

خاتم «مبین پایا» بانوی غزلسرای معاصر می هیچ هراسی از
خستن، با دلی کویبری و تفته ... «شیون» را مخاطب اولین کلام
موزونش دارد:

تو امباد که چون برکه خموش و ساکت و سردانی
نسیم بویه گر این بندت ز بند بند جگن دارد

و دومین غزلش را با مطلع:

ما جز تو ککل و باغ و بهاری نشناسیم
جز نقش تو ای دوست نگاری نشناسیم

فراغت می کند و به شور و غوغای حضار می پیوندد و ...

مهندس مرتضی کربسی استاد نغمه های دلپذیر ... از
گالش های تحصیل کرده بر سنج سکوت سالن خیمه برمی افرازد
که زمزمه های بیلاقی اش را نثار ادب دوستان ساید... از فولکلور
می گوید. از گزافندری «مظفری ها» و «شیون ها» و «افراشته ها»
و از نزاکت روستائی گیلان که حتی به گاه اعلام ناگوارترین
اندوه ... چگونه زمینه تسلی خاطر انسان را فراهم می آورد ...
«ترعوسی گب بیون ... مئلا فلانی گاب سقط بیو ...» و نیز از
کاربرد واژه های گیلکی و عظمت اصطلاحات محلی که چه

شفاف، تصویری از سلحشوری مردمان این خطه سرسبز را در آینه
ادراک بازمی تاباند ... چنان متواضع و صمیمی است که پنداری
بر سر سفره آواز گالشی نشسته ای که به «گوسمند خوان» و «زورده
ملیجه» دعوت می نماید ... با شعر بی پیرایه و بی تکلف
جایگاه را به صراف غفاری شاعری از تنکابن خالی می گذارد ...
صراف غفاری تجلیل از شعر را تجلیل از انسان عاشق
می داند و به شعر شیون می پردازد چرا که بعقیده او «شیون» در
شعر حل شده است و مثنوی فصل فراموشی را چنین می آغازد:
باد سحر بوی سفر می دهد

عشق، ترا از تو گذر می دهد
پنجره ام تالپ با نیز رفت
حنجره ام تا شب پر خیز رفت
یاد تو در خاطر دریا شگفت

چشم چمنزار تماشا شگفت
و ... چه شفاف و صمیمی می سراید تارگی های دهانش ...

تریون به احمد قربان زاده شاعر زلال اندیش گیلان می رسد
از برگزاکتندگان برنامه جدا تشکر می کند و از مازندران که
باتدبیر بهترین ماهی آزاد گیلان را صید کرده است ... لحنش از
شدت شغف، به شیرینی می لرزد. قربان زاده بی هیچ ادعائی در
انزوای استغنی شعری خویش بسر می برد. دوستانش متعجبانه
حضورش را شادمانی می کنند. به شعر می پردازد:

به خزر می مانم

- سبز

- آبی

- آرام

رفیق لنگرگاه ام

در باراندا ز ناوگان خورشید ...

و برآستی که به خزر می ماند این «حمبران» ی گیلک تبار بلخندی
شکفته بر پریدگی لبپایش، پنداری میبایی در برکه چمنانش تن
می شوید.

ماه در من تن می شوید:

دلشورهای دارم از ساچمه و باروت

- در خشکسالی مرغابی و درنا

حضور مطمئن اعتماد خویش است به خویش های آدمی،
دوستدار طبیعت است چرا که خویشاوند شالی و دریا و جنگل
است و اصلاً چون قطره برهنه در عربانی تن تنها شدن ... و بی
هیچ تردیدی به زندگی می ماند همچنانکه خود می گوید:

به زندگی می مانم

صبور و بریشان.

قربان زاده حتی در خشم کلماتش نیز ابروانش درهم
نمی رود مهربان انسانی که خزرگونه آمده است تا با شعر «تقسیم
به نسبت» برای پسرانش «البرز» و «احورای» کو چولو ... به مانائی
شعر شیون اعتماد ببخشد.

در امنیت کلام قربان زاده، عقاب جوانی بال می گشاید.
بوی «کهلک اوتی» های دامنه سیلان را دارد طنین توانمند

کلامش. درگاهی شاعر جوان استان اردبیل متواضعانه بر ستیغ
علاقه شیون می نشاند پروازش را که ادامه زیبایی غرور تیار
است:

من طفلک شیر خوار شعرم لالای توأم نوازد استاد
تا گریه من فرو نشاند قنداب غزل بسازد استاد
من تازه سوار اسب چوبین چون نوسن رزم نازد استاد
آلونک من نیی و ناچیز کاخی زهنر فرازد استاد
من بسته دست و پا شکستی بر تاج سپهر یازد استاد
در جنگل برپوش و خاموش شعی ست و می گدازد استاد
او - شیون شروه های شعر است
شیوا سخن و خدای شعر است

خلخالی شاعر جوان دیگری است از تنکابن که رباعی
کوچکش چون بلور شفاف برهبناب شکوه شب، شکره می کند
و ...

یک ربع از یازدهمین ساعت شب گذشته است. آقای
رسولی مسئول تدارکات دانشگاه و مرکز نقل عواطف دوستداران
هنر پشت میکروفون قرار می گیرد. اهل «نکاه» اما دلای چه
بسیار آبادی در سیطره رفاقت اوست آری به همت اوست که
شاعری چون «شیون» رو در روی آینه ها می ایستد و خود را
تکثیر می کند و زشتی را تصبیح ...

پذیرایی گرم میهمانان و همراهان شیون راه شاعر جوان
تنکابن «مسعود توانا» بعقیده داشت از خوان مهربانی بی دریغ او
بود که لقمه لقمه دوستی برگزیم و کاسه کاسه محبت نوشیدیم
در طول بزرگداشت، آتش شیون سه بار و هر بار با چند
نمونه از کارهای جدیدش به شور و حال و وصف ناشدنی
دانشجویان و استادان و هنرمندان افزود منظومه شعر نیسایی
آس بیک و غزلهای فارسی «چگور» - «برکه» برساند و
چندین غزل گیلکی بهرمان منظومه گیلکی (آبانگاره ...) که بقول
شیون تازه از «آبچین» بیرونش آورده بود میهمانان را مسحور
بدعت و قدرت واژه سازی و تازگی اندیشه اش می نمود ...

بعجت مطالعه کلام و استفاده بیشتر از شاعران میهمان هر بار شیون
سعی داشت که از طرح مسائل فنی آثارش پرهیز نماید تنها در
سرآغاز قرائت منظومه «آس بیک» که به همسر مهرساش تقدیم
کرده بود بیان داشت: بی شک شعر در من بازتاب عاطفی
پرسویان انسان در قبالی رویدادهای شورمند زمانه است ... در
لحظه های سرشاری شعر، آنگاه که می سرایم ... جهان در جانم
زادنی دوباره دارد و اشیاء به گونه ای «شعر آغاز» می نمایند که
می توانشان نامگذاری کنم ... شعرم اگر چه به مناسبت های عاطفی
گناه به فردینی خاص راه می جوید اما باورتانم یک قبیله یابک
پوسته اجتماعی است که جنبه های همگانی و همیشگی اش را در
ابراز دردی مشترک می نمایاند بی آنکه جدا خواسته باشم
شعرهایم را جانبدار و هدفمند بنمایانم!

استاد بهزاد رضوی تنبک نواز شایسته ایران ... از شاگردان



گوشه ای از مراسم



پرندگان در باور مردم

کاکا

کوکو (= فاخته)

بعد از چاپ مطلب مربوط به پرنده «کوکو» (= فاخته) در شماره ۳۰۴ گیله‌وا، دو روایت از رودبار و تنکابن رسید که در شماره ۶۰۷ چاپ گردید. در شماره ۱۰ روایتی دیگر از «کوکو» در قالب یک افسانه فولکلوریک به زبان گیلکی نقل شد. اینک روایتی دیگر از این پرنده که باز از تنکابن رسیده است.

کوکو به روایت مردم تنکابن

... دختری بود که مادرش را از دست داد و پدر وی زن دیگری اختیار کرد، نامادری دختر را بسیار می‌رنجاند و مدام او را اذیت می‌کرد. مادر دخترک قبل از مرگ بنا به حس مادرانه مقداری رخت و لباس بعنوان جهیزیه (جهاز) برای دخترش تهیه کرده بود. نامادری دخترک را فریب می‌دهد که میوه بپی (به) را در صندوقچه لباس (جهیزیه‌اش) بگذارد تا رخت معطر شود، دخترک همان می‌کند، میوه در صندوق می‌پوسد و لباس‌ها از بین می‌رود، دختر از فرط ناراحتی مدام گریه و زاری می‌کند و هر جا که می‌نشیند، از سرگذشت خود با دیگران صحبت می‌کند و در نهایت از خداوند می‌خواهد که او را از این درد و رنج نجات دهد و بالاخره به پرنده «کاکا» تبدیل می‌شود.

روستائیان تنکابن این پرنده را سمبل درد و رنج می‌دانند و حتی معتقدند «کاکا» سر در هر خانه‌ای بنشیند در آن خانه اتفاق ناگوار می‌افتد و از این جهت آن را شوم می‌دانند و اگر برای کسی اتفاق ناگوار بیفتد گویند، کاکا بر سر درخانه‌اش نشسته است. اشعار زیادی مبین این روایت است از جمله:

کاکا بنیشته کنج خانه دمی کاری نسانه
(= کوکونشت کنج خانه دیگرکارمن تمام است)
و گاهی نیز، کسی که در مورد کاری یا چیزی رنج و عذاب می‌کشد گویند: (فلانی کاکا بوبه) یعنی فلانی کوکو شده.

علیرضا دریایی «بیدل» - تنکابن

دستور املائی گیلکی

حذف تنوین در گیلکی

۵- وقتی می‌توانیم عین واژه تنوین دار را در متون گیلکی بکار بگیریم که داخل عبارات عربی، یا شاهد مثال‌ها و یا نقل قول‌ها آمده باشد.

۶- و بالاخره مهمتر از همه این‌ها، در افواه مردم گیلکی زبان در گذشته و حال این نکته حائز اهمیت است که در استفاده از کلمات تنوین دار اصلاً حرف (ن) حذف می‌شود و بعکس به صورت گوناگون بکار می‌رود مثل: حتماً به صورت (حتم، حتمی) - مثلاً به صورت (مئل، مثلاً، مثلاً، مثلاً) - ظاهراً به صورت (ظاهر، ظاهرائی، ظاهرائی) و ...

چند مثال: حتماً آکارابوکود (= حتم آکارابوکود یا حتمنی آکارابوکود)

مثلاً بی‌گیتیم اتو نوبوست (= مثل بی‌گیتیم اتو نوبوست یا مثلاً بی‌گیتیم ...)

ظاهراً نواستی بوشویی (= ظاهرائی نواستی بوشویی یا ظاهر نواستی بوشویی)

والی آخر، استفاده از واژه‌های تنوین دار در افواه مردم گیلکی زبان باتکیه به صدای (ن) بیشتر میان تحصیلکرده‌ها و کسانی که فارسی یا عربی آموخته‌اند رایج است.

با همه این‌ها پیشنهاد حذف تنوین در نگارش گیلکی نه از سر عناد با تنوین یا زبان عربی است بلکه از سر پرباشی زبان و نگارش گیلکی است. ما به دانش صرف و نحو عربی و زبان عربی (و اصولاً هر زبانی) ارجح می‌گذاریم. چه دانستن هر زبانی دنیای جدیدی بروی آدمی می‌گشاید. با این تفصیل هر کس مخیر است آن را بنویسد یا ننویسد اما برای واژه‌هایی که تعلق به ما ندارد بهتر است بکار گرفته نشود یا اگر در تعلق آن چنان ریشه گرفته که بافت دستوری و دستگاه صوتی ما آن را در خود حل کرده است پس بهتر است به همان شکل که در میان مردم رایج است ثبت و ضبط گردد.

بدیهی است شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز در کتابت متون گیلکی خود باید به این نکات دقت فرمایند و کم‌کم به نگارش متن‌های گیلکی خود یک شکلی و ثبات ببخشند. گیله‌وا به حذف تنوین در نگارش متون گیلکی خود و آن گروه از نویسندگان و شاعران گیلکی سرا که از این شیوه و قرار پیروی کرده یا اظهار تمایل کرده باشند مصر است. بدیهی است اصرار در ثبت عین واژه عربی تنوین دار در متون گیلکی برخی شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز که با این نظر موافق نیستند به مسئولیت خود آنها از نظر ما بلا مانع است و بشرطی که در مقدمه یا مؤخره متن ارسالی به این مورد اشاره داشته باشند رعایت خواهد شد.

در بحث دستور املائی گیلکی شماره قبل مطالب زیر عنوان شده که خلاصه‌وار ذکر می‌گردد:

۱- نشانه ۲ به عنوان نیم زبر یا فتحه نیمه باز

۲- مضاف و مضاف‌الیه مانند گیلان دانشگاه

۳- صفت و موصوف مانند سورخ گول

و اینک در مورد حذف تنوین در نگارش گیلکی به بحث خود ادامه می‌دهیم.

تنوین لغتی است عربی به معنی متون کردن و آن آوردن دو پیش، دوزیر یا دوزیر است که در آخر برخی کلمات عربی می‌آید. از میان این سه نوع، تنها مورد سوم یعنی دوزیر در فارسی و گیلکی کنار برد دارد (در فارسی بیشتر و در گیلکی کمتر) و آن هم تماماً مربوط به واژه‌هایی است که از عربی بطور مستقیم یا از طریق فارسی به گیلکی راه یافته است. مثل: ظاهراً، حتماً، مثلاً، یقیناً و ...

چنانچه خوب نظر کنیم می‌بینیم با برگشت به اصل واژه‌های خودی و شناخت آنها و نوعی ادای کلمه که با بافت دستوری و دستگاه صوتی گیلکی همخوانی دارد و یا احياناً وضع قراردادی جدید، می‌توان آن را از میان برداشت و حذف کرد. پس به دلایل زیر از علامت تنوین در نگارش گیلکی پرهیز می‌کنیم:

۱- همان طور که هر صدایی را در واژه‌های گیلکی با حرف مبین همان صدا می‌نویسیم در مورد حرف (ن) نیز چنان عمل می‌کنیم. وقتی (ن) در کلمات (ندار - انجیل - زاکان) را خیلی راحت با حرف (ن) نمایش می‌دهیم و راحت می‌خوانیم می‌توانیم واژه‌های مثلاً، ظاهراً و حتماً را هم به صورت مثلن، ظاهرن و حتمن بنویسیم و بخوانیم.

۲- برخی افعال بویژه در لهجه بیه پیش با دو (ن) در آخر ختم می‌شود مثل: گونن (= می‌گویند)، شنن (= می‌روند)، کونن (= می‌کنند) و ... در حالی که ما هرگز آن را به سیاق یقیناً و ضمناً به صورت گونا، شناً و کوناً نمی‌نویسیم.

۳- چنانچه این گونه واژه‌های تنوین دار را به آوانوشت لاتین برگردانیم علامتی روی حرف (ن) = (N) نخواهیم گذاشت که مثلاً به تنوین تعبیر شود مثل: حتماً hatman یا حکماً hokman که روی (N) علامتی دال بر تنوین نمی‌توان نهاد چرا که اصلاً مناسبی ندارد.

۴- امروزه در القبای فارسی که مثل خود ما از القبای عربی مدد می‌گیریم و از زمره زبانهایی است که با هیئت حروف عربی به نگارش درمی‌آید، در اعمال ویرایش جدید، روزنامه‌ها و مجلات در متون خود تنوین را برداشته‌اند.

دو بیننی‌ها

چقد آی دیل مو تنهایی بموجم
بخوته بخت رسوائی دموجم
همه جا و جیگا مر تاسیونه
می غورصانا چه جوری مو بدوجم
مصطفی علی اکبری - رودسر

نتانم من بدارم می زبانا
باور سوزن بودوجم می لبانا
بوگوتم حرف حق نامردان دس
بوخورده مشت محکم می دهانا
رضا ملائی - شیخان خممام

دوچولکسته تی خون نوبدانه جیری
سینه سورخه تو واچی ره بیمیری؟
نیمیره، های نیمیره، های نیمیره
می دوئه گوشه مین، تی چیری میری
کریم مولاووردیخانی - رشت

معنی واژه‌ها درمغنه ۳۸

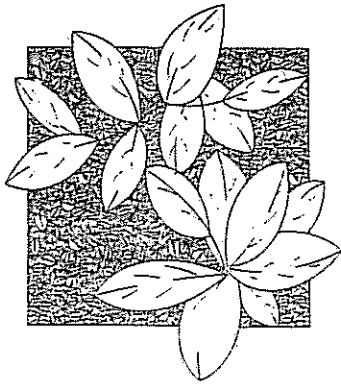
دهاته جی بمه شهرا پوراگود
خوگوگوسفندا، خو باغا ولاگود
شنه شهرا سراجیر و سراجور
آغوزا چو شما دا تیراگوماگود
محمد علی زاهدی - لاهیجان

تی غم هایته می جی هوش و حواسه
چله راهه تی عشقه پا دوماسه
هچی هر جا تی خوبی جی نزن گب
گالش تعریف کتونه ختو بارده ماسه
* * *

تی گالپوش ختونه وارون چیکه گینم
اوکتول داره تی آفتوگیره بینم
خوسنم شو تی کرکه لئونا که ور
دله شالونه جی تقاص هاگینم
* * *

بنه جئون می بیجار و باغ کارون
خوانه کولبار کشی ای هیسه بارون
تونام که گب زئی، گب صد ته یک شی
کله پیچه دعاجی نانه وارون
محمد دریایی لنگرودی - لنگرود

خدایا زنده یم تی یاد امره
گویم درد دیلا فریاد امره
نارم عادت پلٹ ولگ مانستن
بهر سمتی بگردم باد امره
حسن فرضی پور - فخرآباد لشت نشا



سپید کپک

ای نَفَر نِشْتِه او جُئور
 آمه کارانه، آ-جیر
 سالانه ساله پایه (شبنده روز!)
 تی حواس و، می حواس،
 خیلی واستی جما به ..
 نیویره،
 دَکَفِه ایواز، تفاق:
 - دَسته گول ایجا نایی به آبه دیم!

آدمی هته، پیله تر وابدازه هَمَشَكْ
 کی حیسایی اوته «رَج» کاره به آخر بیره
 غیر هُنْ اگر بیه
 آدَمَه «صبر» گیره
 کی «خودا پیغامه»

تَشْکَه دَیل، بوسوخته دیم ..
 خاشه جان، بی دَس و پا!
 دانمه جه رَنج دونیا چی کشی
 خُوبَه کی، تونام دانی:

(می درون مرا خوره)
 می بیرون خلاقه)

مراگی: چی وایته؟
 آدم، آدم بمانه؛
 جه خو تَحْم و، طایفه، دوره تبه
 ایچی گم دوچی مانه:

اونی کی نیشته او جئور
 ایتا نعمت آمه دَس فاده، ایسه مَثَل کیلید!
 آ-کیلید
 ایسه «عقل»
 کی اُما،

اونه فرمانه هَمَش و ابریم!
 اونی کی عاقبله قَسَم خورمه به او خودا،
 هیذره دوره نیبه جه آدمی ...

ایتا جوشمه، یا ایتا پرده ترانشان بَدَم:
 ای نَفَر بو، کی اوته خُوش آمویی،
 راه بَشَه کوهانه سر
 اَبْرانه جیگا بده خو موشته تان

تاشه ده بازین بیجیر ..
 کوه و جنگلا خو فرمان باوره!
 ده ناستی: ای نَفَر
 کی خُودَش پیشتران
 پیلا بو، کوهه گشه
 اوته امرابال بیال آبه بیجیر
 هَمه جا، جار زنه:

- من اگر،
 پیلا بوم کوهه گشه؛
 هیذره غوروره بیجانارمه!
 او بو جئور ..
 آ-بیجیر ..

آدم عاقبله ره، فَرَق ناره!
 نواسی گس گسه ده «سوسو» بده!
 غیر هُنْ اگر بیه
 آدَمَه «صبر» گیره
 کی «خودا پیغامه»

تهران - ۱۳۷۲/۸/۲۰



نحنین (نحس) به مفهوم نزدیک شدن دو سیاره نحس زحل و مریخ در یک برج است.

سوسو: برانگیختن آرزو، سوسودن: سوسودن: حسرت دادن، حسرت برانگیختن در مورد داشتن و نداشتن چیزی که مثلاً من دارم و تو نداری
 جوشمه: اشاره به چشم‌بندی و شعبده‌بازی و معرکه گیری برای این نوع امور توأم با تردستی است.

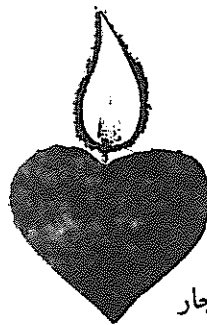
تاش: سُر، لیز، لغزش، و تاشه دن (دَن): لغزاندن و سُردادن و ایل دادن معنا میدهد.

واژه نامه و اصطلاحات:

سپید کپک: (کلید سفید) تمیز تازه‌ای است از عقل و شعور انسان که مفتاح و گشاینده است جهت رهیافت و دسترسی به صلح و آشتی
 رَج: راه دست و در اختیار

صبر: عطسه. اشاره به ضرب المثل گیلکی است که گوید: خودا پیقوم صبره: عطسه پیغام خداست و پس هر عطسه باید کمی صبر کرد تا قران بگذرد. قران (با کسر حرف اول) به معنای نزدیک شدن دو چیز بیکدیگر است و قران سعدین: در اصطلاح قدماء نزدیک شدن دو سیاره سعد را گویند مانند مشتری و زهره در یک برج فلکی. قران

کوجه توقاین



۱
می توقاین،
وورزامو!
جی بس، تو
تاسیانی مرزانا،
بگردسی!

۵
جلفه بجار
بیبین - فوکون
کشه چین
کولانه ...
یاور - یاوری
برم - بری ...

۲
جوکوله بو،
دیپچسته می ورا!
می مرا، هتو
بجارانا فاندرا!

۶
خودا ترا قوت بده!
فلاگان تی کمر دودا!
ورزا - موشته،

تی تو مانا کون!

۳
داره زندری
زورس کلا،
بندری!
تی چادر - بینی یه!

۷
تلمبار،
خو کشه جه،
جوکوله عطرا فیویخته!
تی کمر - بسته واکونی وخته!

۴
می ناچه موشته،
فجه

شهریور ۷۱

علامه حسن عظیمی

تی پا جیری!
تو وارشی - هوا نوبو!

توقاین = عاشقانه‌ها

وورزامو = به خوشه نشست

دیپچسته = منتشر شد، بخش شد

زورس کله = کورت شالی زودرس

چادرینی = مراسم بریدن چادر برای عروس

بیبین - فوکون = درو کردن و ریختن شالی بروی بوته‌های بجا مانده

کشه چین = شالی‌ها را بفل بفل جمع کردن

کولانه = کولبار کردن بار، شالی‌ها را بر شانه حمل کردن

فلاگان = تکان ده (به قسمی که اشیاء بجا مانده از آن بریزد)

کمر دود = چادری که زنها هنگام کاربرد کمر می‌بندند

ورزاموشته = آخرین دسته از شالی شالیزار که بوسیله دروگر

درو می‌شود و جنبه تزئینی و تبرک و تمثیلی دارد

کمر بسته - واکونی = مراسمی در پایان روز عروسی و شب

هنگام که در آن مراسم، داماد دستمالی را که بر کمر عروس بنا

چندین گره بسته‌اند در انتظار مدعوین باز می‌کند.

پابوس

تو اگر سفره به غمگینا
به شادی باوردی
به زیارت تی پابوس آیمه.

مره بباختن

خوش دارم
پا تو بنی می سینه سر
اگر تی پا تانا
بدرد اره می سینه خاش
مره بباختن.

محمد تقی بارور - بندر انزلی

اسا

اساکی خاباکش گیری
اشب خوسان پا جیری
گولان خنده امرا جیک،
بیدین کی من
تمش گومار من
تره
پلنگانا بودو بادم.

دو خاله گئس

سفید کوتران بال امرا شب
وا کودی پر،
نانم کویا بوشویی کرا!
هچین دانم
کی هر تا باغ چومه سر
تی سبز یاد امرا باز
دو خاله گئس والسته‌نا

علیرضا حسن زاده شاهخالی - تهران

خاش = استخوان

شب خوسان = گل‌های شب خسب

جیک = خمدم، انیس

تمش گومار = پیشه‌زاری از خار

دو خاله گئس = دو رشته گیسو

والسته‌نا = آویزان است

اسا = اکنون

منا

م

عمود طیاری

وقتی مینا بوگفت: «جدایی آیه سرنوشت» و خودستا، چه مه دست دریاورد، مرامات زه: اینگار غروب دمه، من مِره تاسیان جا ایسام، گولان کنار.

می نیگا پراگفت، بیست سال راه بوشو، واگردست بامو اونه برف بزه شانه رو بنیشت!

بوگفتم «تونم دونبال بهانه گردی» بوگفت «شاید» اما ایجور کی ای نفر می چغلی اونه ره بوکوده بی. واپرسم «خبری ایسه؟» بوگفت «نه».

«تی مار چیزی بوگفت؟»
«او بیچاره چی داره بگه»
«پس چی؟»

مینا خو صورتا واگردانه او ور. اما پامچال نیشته بیم. در بالکن با تودوزی و روکش چرم، مبلمان مدل کالسکه، کاغذ دیواری حاشیه طلایی، آب کفی و چیپس. اون، پامچالا بخاطر انه ایسم دوست داشتی، و همیشه شیر کاکائو با رولت خوردی.

چی گفتاند بوم؟ واگردانه او ور: آتو وقتا عین وقتی که خواهه رگبار بزنه، من مرا فاکشانه ایم دامنه جیر. می نفسا اونه مویان میان جیس کودیم ای جور کی او لاکی پروانه، بال بال نزنه ویریزه بشه! بازون هوا صافا بوستی، اما اونه مژان باغ سبزه میدان نرده یان بعد از بارانا مانستی!

واپرسم «پس چی؟»
مینا بوگفت «می پر کارگره و آبرودار. می وضع با دیگران فرق کونه. می تکلیف با معلوم بیه. هاجین آکافه او کافی کی نی به!»
«اما، پامچال جای آبرومندی ایسه.»
«آبرو به جانی به، به آدمه!»
مینا، دوواره انه دیم سُرخابو. شایدم لوستر دیواری تک شاخه روشنا بوسته بو. با نور آبی و موزیک «میتزا» کی بخشی از اون، اما ره واشتی بیست سال ره، در فضای او شب بال بزیم: مینا،

خبر نویس بو، در نمایندگی ایتا روزنامه گویا، بمانه. سبزه رو، سیاجشم و ابرو، با مژه و نمک، شاستی گفتن آپرو پا قشنگ. انه گیسویان، با سه گره دریایی، فووستی انه شانان سر! مثل نوگفته شعر همیشه می امرا بو! لبان بشکفته، مثل انار کله سرخ، مثل انه چشمان، همیشه به خنده باز.

چی دانستیم چی طلسمی در کاره. اینقدر فضای اما شاعرانه بو، اون مثل انجیر سه وقته، چشم اوکوف، کی می دامن پرا، نانستیم چطو او جیر بگیرم کی نکتته، امه راخو امرا نا کام بوکونه!

وقتی ای روز، دس دس رو نیشته بو، می چشم میل زه یسی - یعنی کاموا بافتی - بوگفتم: «مینا» خوسرا راستا کود، مات بو، مرا نیگا بوکود. انقسنا، می صدایا جیر باوردم. وقتش بو خانما اضافا کونم: «خانم». خو نیگایا می نیگاجا بوخوسانه، بوگفت: «می آما بید؟»

بوگفتم «زیاد بیدید بوکونی، تی میزا بید زنه! چره هیچی ننویسی؟»

«چی بنویسم، خبر کی ننا»

«چی فراوانه خبر»

«مثلاً»

«آدمی کی دو دیله!»

«دو دیل؟»

«کی ایتا دیله فده خو یارا یا نه؟»

مینا، خو خندا بشکنه. مثل دختری که بالغ به، اولین پسر اونه سلام کونه. میل و کاموا یا بنه کنار. کاموا لیمویی بو، می رنگ رو مانستن، چه ترس، کی بازون کم کم سرخ پر تقالی بیوست. بوگفت: «هسا او آدم کیسه و انه یار کی؟»

می دیل مثل بشکسته دیوار، فوگوردست. اونا نیگا بوکودم، مثل کوتری کی واشک بیده، انه دستان میل کاموا رو بنیشت. بوگفتم:

«او آدم منم و او یار، تو!»

اگه عشق آبی به، نام پس چره اون سرخابو؟ بوگفتم: «می رازا بدار!»

مدتی مرا نیگا بوکود. قیامت گیدی ها وقتانه. هزار شب بر من بوگذشت. دانستیم اگه می سرا تاووم جیر، مینا مره نفرین کنان پراگیره شه. چی دانستیم آفتابی که مرا سُرخا کوداندره، غروبی بیست ساله داره!

«یعنی تونم می رازا داری؟»

می نفس بو جور بامو بو. د تانستیم می نیگایا پرا دم، اون دستان ور، میل کاموا رو بنیشینه. زمان چه جور شروع به؟ با عاشقانا واپرسم! دفتر نمایندگی، با او میل بوستی جگری، کرکره صورتی، آفتاب بی رنگ پائیزی، ماشین تایپ و تلفن و لوستر سه شاخه شمعدانی، ایتا دیل کم داشتی کی اویه جا بنام و بامو! با اقرار کی عصر همدیگرا «پامچال» بیدینیم. البته نه به آراحتی. مینا خیلی ناز

و نوز بوکوده، چشم و ابرو تاوده، لب و لوجه آویزان کوده و گاز بیگفته کی «وای مگه به؟ می پر و برار چی بگم؟ رادوار، راگذر، آمه را بی دینید، خبر بیرید چی؟ کی بوگفته بوم» تو خودت خبرنگاری کی!

و بزه بوم خنده مرآ، جه اتاق بیرون، دوارسته بوم چهار راه میکائیل، چاربران محله، بامویوم فلکه صیقلان: هایه کی الان عروسی یه. خانه دالان کیشخال دَوسته، چهار دیوار سفال سر از تار اتاق تا حمام خانه سر، -ازاوجن دار حمام، تون دار و قدیمی- خوج دار و رزو دار بست پر برگ روی حوض، چراغانی بیوسته، چن تار یسه لامپ سرخ و سفید و آبی هم بامو داره انجیر دار شاخ و ولک میان، صندلی ارج آهنی دیچه نه اکل تا او کله ی حیاط. مهمانان جه تهران و خمسه بازار با مو! زناکان چاکون و اکون بوکوده، گل گردن طلا، مرداکان دم خط بزه، چشم اوکوف و بلا، دختران سر تا پا هیست، شُرهِی عرق! پسران آمه به رقص و دس کلا.

مینا نیسته، مویانا ای طرف گوش جمع کوده، با ایتا پروانه صدفی سفید گاب دکفته بازار، روسری جه شانان سر جلاسته، شربت خوری با یخ مهمانان دس، کس به کس. من و مینا، هر دو عروس سری بییم و جه مسگری مره موی سفید و سیل سیاه و ایتا بالاکا شعر بمانسته! اما خود مانیم، می تیپ از بیست سال پیش بهتر بو. و مینا هم اصلاً دنکفته بو. انگار نه انگار چهار تا شکم بزا، کی «رویا» یاها عروسی میان دینم! هو درشت چشم امراکی جه بس با حال و خندان بو، انه ناز خوره خوره آمویی تره! واپرسه:

«آیه چی کنی؟»

بوگفتم «باموم عروس تماشا. خواب امام دیل داریم.»

خنده مرآ بوگفت «اونی کی تو داری دیل نی یه، روبار گیله!»

نانم باموم چی بگم کی واگردست اوور، ایتا پر شیرینی اوساد، بنا پیشدستی میان، فدا خو مردا! از کویا بفهمستم؟ مو دار ولک، پهنه! هیچی. من مره دکلاسته، نیگا می شین دکنت انجیر دار کفتکه، کی می ابجی سینه توکا مانستی. اینگار مرا تازه جه شیر جیگیتیدی.

می دیل میان ونگ بزم. نانم اون خو دیل میان ایشناوستی یا نه کی بوگفت:

«تنها بامویی؟»

بوگفتم «نه. می دختر آمرایمه»

«کو؟ اوخه.»

«رقصا دره»

واپرسه «اوسفید دوکوده؟»

بوگفتم «خواستی مرا مانستن سیا دوکونه؟»

مرا فانددرست، بوگفت «اما توکی سیا دوکوده ناری»

انه مردای امارا فانددرستی. واپرسم «ایراد ناره به گبا شوئیم؟»

بوگفت «نه. ترا مانستن روشنه»

خنده امر: بوگفتم «جه گیلایه جا؟»

مینا خوره ننا. اما مردای ایتا سیگار بنا خولبه سر. مینا خو دوتا انگشتا به توکا گیتته و واپرسه «کشی؟» بوگفتم «ترکا کودم» خنده مرابوگفت «خورم پسر بیوستی!» واپرسه «از کیا دانی من پسر م؟» بوگفت «ایا رشته» بازون واپرسه: «الان چی کونه؟» مرآ بزم به او راه، واپرسه «کی؟» ایتا لوچان بزه و بوگفت «زاکان مار» بوگفتم «بوگورخت بشو خو پرخانه»

«عقلی کارا اون بوکوده؟»

ها وقت دستکلا بزه ئیدی. می «الی» ایتا بامزه توپر خوشگلکه کُر امر، جوقتی بنا کو دیدی رقصین. می چشم لوچانوبو؟ خودایا، اگه میناهنه، پس او کُر تا کیه؟ دو تا کل پیچا جه سفال سرفرنه کنان فوتور کستیدی کس کسا، پرستیدی انجیر دار سر، جه دار بست جا بزه ئیدی بجاک! اما عروسی انقدر زاکان رقص امرا گرم بو، کی هیچکس واقفا نوبوست. می حواس دوباره کی بامو خو جاسر، بوگفتم «عجب رقصی» مینا بوگفت «تی دختر انقدر بلا بو؟» بوگفتم «اویتایا چره نگی»

«شناسی؟»

«نه»

«می دختره، رویا! تانستی تی دختر بیه!»

بوگفتم «چقدر ترا مانه. پس می چشم تیری پیری نشویی! همه ذره خیال کودیم دیوانا بوم.»

«مگه آدم چن بار دیوانه به؟ ای بار بیوستی بسه. او شب پامچال یاده ترا چی بوگفتم؟»

«از جدایی حرف بزه یی. گریه م بوکودی. مرا یاده.»

«گریه؟ مرا یاد دینه. شاید تو خواستی گریه بوکونم. داستان چی بنویستی؟»

ها وقت، برق بوشو، عروسی لاف دکفت. الی و رویا بزه ئیدی ایتا گوشه. بوگفتم:

«دنیا مرا جا بینه، من ترا!»

مینا، ایتا سب پوستا کنده، نصفاکود، بی گیت می جلو:

«تره نوانان. بعضی جدایی یان، از آشنایی بهتره!»

ها وقت اونه مرد ایشاره بوکود «بشیم» مینا ویریشته، می سهما از او نیگایان کنار بنا، بوگفت: «ایا رشته، برای ای دفعه ی دیگر هم خودا حافظ!»

خو عطرا، مره بنه، خو قشنگ و شوخ چشمان اوسادو بوشو. من ویریشتم بوشوم پامچال، فقط اونه خیال امراکی قدغن نوبو! لوستر دیواری جا، فقط دوتا سوراخ سیخ ناهابو. مبلسان بهم بوخورده، کاغذ دیواری دود علاءالدین جه سیا بیوسته، نصف واچه، نصف جلاسته، می ماره خودا بیمارز، کویه ایسا بو بیدینه



هسا شعر

زمستانه و اتاواری واسی

باهار!

زیمین و داره خالا،

رنگ به رنگه دیلخوشی بدا

محمد بشرا - رشت

۱

دس و توره دیل به کار

توسه دار چگه سر

- ای کسه خوشک زگر

- فکا گوده

کلاچون قال مقال،

- باغ گوشا کرا گوده.

۲

تارکی مثن دماسته نام -

خو گولی قاره یا، جیک

فیرزاتره

چوم می شین

- خاب ره -

در تقلايه.

محمد دعایی - لشت نشا

هف کوه و هف دریا

پرچین

می خانه تی چینه جیر،

نها.

هوشنگ عباسی - لشت نشا

هسا

خو کولی بازی امرا، چی به روز اما باورده! حشش ان بو نوشویم
عروسی دختر کسی کی می عروسی یا یا مینا بهم بزه بو: چه خیر
بری و حسودی و دنگ زنی و دشمنی با مردخاخور!
اما چی بلايه مینا! بعد بیست سال، جای ان کی واپرسه چنطور
بیوسته آیه قول و قراران اوتور ایوار کی بهم یو خورده، مرا واپرسه:
«داستان چی بنویشتی؟»

۲۶ مرداد ۲۲

دوبیتی های تالشی

شهریار شفیقی

زازه بلیل چمان کسش بشته گئی

به بوم آزگده تو حشش بشته گئی

بی وفوتی و نیده همه ته کو به

چمان ام دل اوتش بشته گئی

ته کوم زونه اومیش رون زو پماردوم

اشته اینگه ریزونرو پماردوم

سه پنج سوره چشم کاشته زومان

ره بو آزاشته چشون رو پماردوم

محبوب، نواز کدامین راه آمده ای، قربان رهگذار تو شوم،

من برای زد باهای تو بسیرم

سه پنج سال است که من به راه تو چشم دوخته ام

زودبیا که من فدای چشمان تو بشوم

ای بلبل زرد رنگ من، بگذار بازوانم رادور گردن تو حلقه کنم

اگر من ذره ای رنجور و بیسار گروم و بالش به گردن توست

همه بی وفائی را از جانب تو دیده ام

آتش سوزان دلم دامنش را بگیرد.

اریاب و چوپان

یته چوپان خواربابه گوسندانه که ده تا

بن بزه صارا بچرانه. نهاره وخت که بون خو

غذا که حاضره کونه گه بوخره، یته ای نانه

آفتو بگستائی هچی چا گودای خوشکه

گرنگه. هپت که خوشکه نانه جوسته بو

یهو یه فیکری اینه سرزنه خویش گئی که:

خوبه که یته ای گوسندانه سیرا بنیم کباب

بزنم بوخرم. جندمه در کف، هرچی خاپش

ییای بدا ییای.

خولاصه، یته گوسنده گپره یو سیرا بینه

اونه با قائده چاکون واکون کونه یو تا اینه

مذهب روا گود خوره. مغرب سره که

گوسندانه بره خانه، اریاب گوسندانه

شوماره یته یته کته. آواز بولندی گئی که:

گوسندان بداری یته کته که ری، نه تا

ایسان که.

چوپان بداری که از همه چی بی خبره

گئی: خانه تا ایسان نه تا ایسان دئی اریاب.

چی بوئی مگه؟

اریاب گئی: آخه گوسندان ده تا بون.

چوپان گوی خاده تا بون ده تا بون دئی

اریاب، موچی بکونم! اریاب گوی: یانی

چی! گوسندان ده تا بون الون ایسان نه تا،

ایما گوی موچی بکونم؟ هر چی اریاب

گوی هندی اریاب گوی: خاده تا بون

ده تا بون دی اریاب. خانه تا ایسان نه تا

ایسان دئی اریاب...

اریاب یته که اپت اینه حالی گوده مینی

ئی. دستور دئی ده نفر آدم جیما کونه،

اوشانه گوی که هر ته، یته گوسنده بگیرن.

هر ته یته گوسنده گیرن و آخره سر یه نفر

ایسه ماطل. اریاب و گزده چوپانه گوی: ایسه

بنامستی موچی گم؟ چوپان گئی: چی گوی؟

اریاب گئی: می گوسندان ده تا بون، ای

آدمانان ده نفرن هر ته یته گوسند بگیتان، اما

ای یه نفر گوسند نگیتهای بیسای ماطل. زوتر

بگو یته گوسند چی بوئی هه؟

چوپان گوی: ای، اون چوشم کورخاست

زوتر بگیره اریاب. اون تمبولی بگو دای

گوسند نگیتهای می گونا چیه؟ هه

* خوشکه گزنگه: به هرچیز نرمی که به واسطه ای

سخت و محکم شده باشد اطلاق می گردد.

بهاد تیزرو - سیاهکل

نقل گمه نقلستان...

سه تا خاوران و انگوستر

ای روز، ایتا هیمه ورجین، خو تُوور مرا شیه جنگل دار بگانه، باره خانه ورجینه، هو آزاد دارا اگانه. آپیر مرداک و پیر زناي جنگل میان خوشانه، جاجیگا داشتیدی یو پادشاه پسرنی هر زما ت امویی جنگل شکار، خواسبا اوشان صارا دوستی.

پیر مردای، روخانه میان خو تومان لنگا جورا گیفته بو، خو پایا شوستان دبوو. ناخابر دینه ایتا شکاتم، آب امرا آموندره. شکاتما جی آب گیره، فاده خو زنا کاکی تاوده کله جلدبو سو جانه.

پیر زناي اوشکاتما تاوده کله، هیمه امرا بوسوجه کی ایوار جی آتش ایتا لاکوی وازکونه بیرون وکله کوت سر، نیشینه.

پیر زناک و پیر مردای وختی کی آلاکو دینیدی کی چم مانستانه، گیدی:

- تو کیسی؟ چو تو بوبوسته جی آشکاتم بیرون باموئی؟

لاکو، خوسرگودشتا اول تا آخر اوشانه گه. اوشان دیلام سوچه، گید.

- زای جان! ترا، خودا آسره پیری امرا فاداکی ای چگه آب آمی گولی میان دوکونی. تو دخانه نواشون کی تی خاوران هنده تی مرا حسودی کونیدی. تو آمی امرا زندگی بوکون. لاکو گه: خا!

ایتا روز پادشاه پسر کی آیه شکار، خواسبا پیر مرداک صارا دوستن دبوو اون چوم دکفه آلاکو، کی صارا یا واروختن دبوو. آیه پیر مرداکا گه:

توکی دوختر ناشتی. آچم مانستانی لاکو کیسه؟

پیر مردای همه ذرا پادشاه پسر اگه.

هف روز و هف شب ساز زیندی نقاره. پادشاه پسر، لاکو مرا عروسی کونه.

غ - ع (تهران)

او پشتران، ایتا زناي بوکی سه تا دوختر داشتی یو وجی مال دونیا نی ای دانه انگوستر. ای روز، مار خو دوخترانا گه:

- زاکان! باید اول شیمی جانا بوشورم، بازین بشید تره بیچینید، هر کی بیشتر تره بیچه، آنگوستر اونه شین.

خاوران ذوق امرا، خا - خا زیندی.

ماره، کله سر ایتا مرسین آب نیهه. زاکانا سر جانا شوره. بازین سه تا خاوران را دکفید شید باغان سر، تره چینی.

وسطی خاور، زرننگ زای بو، جی خو پله خاور و کوچی خاور و بیشتر تره چینه.

اوشان، ایتا پیام بیچه بید، آن ایتا پیران پره هبه سرا!

پله خاور و کوچی خاور داقوله آوریدی، گیدی:

- صوب سر با بیشیم هیمه وچینی، هر تان و بیشتر هیمه اوچه، انگوستر هونه شین. ماره گه: خا!

صوب سر، سه تا خاوران، ایجانا را دکفیدی شیدی باغ - بولاغ هیمه اوچینی. هنده اوشان دوتان دوازده. وسطی خاور ای کسه هیمه اوچینه، اوشان ای موشته. کی هنده داقوله آوریدی.

مارا گیدی: آچی! سه لنگه سه پاداره! فردا آماشیم اغوز وامجا. هر تان و بیشتر اغوز بیافیم، تو آنگوستر افادن اونا.

فردایی، سه تا خاوران شیدی اغوز وامجا.

هله پورزما ت وامجا نوکوده بید، کی ایتا گورگ جی گومار بیرون آیه.

پله خاور و کوچی خاور خوشان اغوزانا نهیدی، دوویدی وسطی خاور حواس پردایه! تا خو اغوزانا فزنه خو تومان قوزه، گورگ فترکه اونا گیره، فاکش - فاکش، بره جنگل خوره.

لاکو خون هو جنگل جاکی فووستو بو، هو جاسر، ایتا آزاد دار بوجور آیه.

یتنه قدیمی نقل جه لنگرود

سوته زناکن

یتنه مرد بو؛ سوته زن داشت. بقول معروف ایشون همدیگر اما «اوسی» بون. این زناکن هم، همه یته خونه مین زیندگی گودن. بیروز ایشون مرداک خانه خوزناکن و پسین خرید بکنه. اما خانه یجوری که یه نفر و پسین یچی هیتنه، بقیه نفهمن. گونه چی

بکنم، چی نکنم، بالاخره تصمیم گینه هر روز یه نفرا بیوری بازار، سیوا سیوا.

یه روز اوله بته، اینه و پسین گوشوار هاگینه، یه روز ده دومه بته، اینه و پسین النگوها گینه. روز بعدم سویمه بته و اونه و پسین کفش هاگینه.

تا اینکه یه روز که ای سوته زناکن خونه ایساین، اولی اطاق کف نیا کونه، بیدو اندی اشغال کالیسه. خانه خو گوشوار

اوشون نوشن بدی، خو بیر توکن دنه و گونه: «جارو کوجاس؟ جارو؟»

دومی که اونه گوشوارا یته، خودست یته خو سینه سر و خو النگو نوشن دنی و گونه: «رو دل کیجاس جارو.»

سومی هم که اوشون اینه، پا آینه، اشغالا کنار زنی و گونه: «سر سر ورم آردن نشاس زره؟»

علی بالایی لنگرودی

«شیم شیم» ایسا دراز شعره جه کتاب «اتکل متکل» حسنعلی محمودی (سروش گیلانی) کی پیشتران - شاه زمأ - چاپ بو بوسته بو ولی اشعرا جواز چاپ فانداید، چره کی جه اوضاع بد زمان حکایت داشتی و جه چپو و شیم شیم و هرکی هرکی، جه «کاوه» یو انقلاب گب زئی.

هسا سی سال جه چاپ او کتاب دواره، شاعر اونا گیله واره اوسه کوده کی: اگر تا هسا کتاب میان چاپ نوبو، ناقلن مجله میان چاپ بو بویی و جاختر خودش و مردم نوشویی. اقشنگ شعرا اسی خجیر مجله خانانا پیش کش کونیمی.

شیم شیم

حسنعلی محمودی (سروش گیلانی)

عزا زیله به کاره تو خؤی، او بیداره
وریس، بوخونده طله سردا نیی تی گله
اهوی اهوی جاقلان پیلوتران، عاقلان
ازا دارون بگتن نامدارون فگتن
خرونه به خاش بنان سگونه به واش بنان
همه ذلیل بودریم هاچیم هاچیم، شودریم
وریس ده ذلت بسه نونه به منت بسه
هاکش واکش خواگودن گلا آتش خواگودن
بل بله آتش بکون «از شادی، غش بکون»
موم موسون، نما بین گربزنین گر ما بین
مار دوشه دو بدین هر جا ایسا، لو بدین
دازه شیمه دس دره کاوه شیمه پس دره

* * *

کچل کچل مدینه دور دوره زغینه
چه روزگاری بوئو بیدی چه کاری بوئو؟
ایمه شکاتم فچین بوئو خدای زمین
امو برار! چی بودیم رسوائی زنبیل دو دیم
«اسباها دایم خر هیتیم از شادی پر هیتیم»
ایمه هوا نداشتیم آغوزه بد فکاشتیم
بیه امه کاره بین گو بره بازاره بین
خیر بوشو ده برار (هرکه به هرکه) برار!
وریس نزن تی دیمه الون برار شیم شیمه
هر که زودتر وریسه تو دنه خو وریسه

* * *

لنگرود ای شهر پیر! قشنگه سبز خو جیر
وقتی تا یاد آبه نم هیچ طاقت نا به نم

نو ته گبه وا بدم می دیله سر، جا بدم
تی جونکه پیرودی غصه ویستی جیرودی
کیشی ئیتی، بی زاگونه ریکانه، لاک لاگونه
تا همه جا گل ببون کولکا فیس، بلبل ببون
همه وسین، جان بنای همه کسه نان بنای
تا که خوشی سریتن تی کسه جی پریتن
تا ویتن تنها بنان یه مرته تا جا بنان
رسم زمونه، اینه بخوای نخواستی همینه

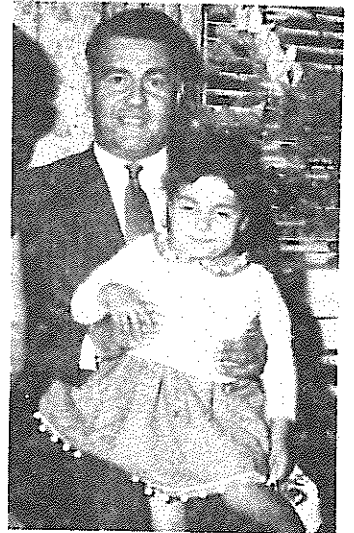
* * *

هنده ازا داری تو امه پیلو ماری تو
امه نفس تی شینه بنیش، ورس تی شینه
تی ور، هاچی هم، نی ییم کاله کاچی هم نی ییم
امو جیریم، جوری تو امو چوریم، توری تو
هرچم که جورجور بشیم باز، تی منت کشیم
هر جا بشیم تا اینیم هنیم تی ورجه می نیم
هر جا بشیم تا اینیم هنیم تی ورجه می نیم
تی خاکه بر سر زنیم تی ورجه پرپر زنیم
می نیم، تی آفتابکه تی گرمهتا بکه
تی سله کوله و سین تی «خشته پوله» وسین
تی سرس باره به تی شنبه بازاره به
تی ماش و بینو وسین تی شله خینو وسین
می دیل پورا بو دره هنده تورا بو دره
کروچ کروچ خوننده کولوشکنه موندنه
تا نی نه، ناجور زنه تا اینه، تام تور زنه
وقتی تو غم پاشنی می دیله فکلاشنی
وریس، تی جا جی ننه حیفه بی خم گینه
فردا تی زاگون هانن با دیل و جان تا پانن
بیاره، لوچی زنن تی دیمه موجی زنن
شهره چراغون کونن دیفونه داغون کونن
ظالم لو، فوسنه دیفه کمر دوسنه
تی گندوا شون شونن با لگ لگاشون شونن
اسیرون آزاد بونن همه دلون شاد بونن
وقتی تی دیل وابونه تی کسه گرما بونه
تی دوره زاگون گینن تی ناز و نوزه هینن
یادی هم از ما بکون دُخونسیم اوجا بکون
معنی واره ها در صفحه ۲۹ بهار ۱۳۴۸ - لنگرود

بایاد گلچین گیلانی

نایاب

به دوست گرامیم حسینعلی سلطانزاده پسیان



گلچین گیلانی و دخترش ژیزل

(عکس در کلوب ایران، لندن ۱۹۵۹ م.)

سال گذشته در شماره ۵ گیله و (آبان ۱۳۷۱) مقاله‌ای با نام «نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی» از آقای کامیار عابدی به چاپ رسید. چاپ مقاله موجب شد تا چندی بعد خانم ژیزل دختر و این اواخر خانم ایران دخت منقاص همسر دوم آن مرحوم از انگلستان با ما تماس بگیرند و عکس و قطعه شعری را که گمان می‌رفت چاپ نشده باشد در اختیار گیله و بگذارند. متأسفانه شعر ارسال شده دوبار در نشریات ایران به چاپ رسید و دیگر مناسبتی برای چاپ آن وجود ندارد.

از سوی دیگر شعر چاپ نشده‌ای با نام «نایاب» به خط خود شاعر از طریق دوست پژوهشگر جوانان آقای عابدی بدستمان رسید که مناسبت نیست و یکمین سالگرد درگذشت این شاعر بزرگ در این جا به چاپ می‌رسد. گفتنی است که کامیار عابدی هم اکنون کتابی را با نام «با ترانه باران» (زندگی و شعر گلچین گیلانی) در دست انتشار دارد مشتمل بر ۵ فصل: ۱- تصویرهایی از زندگی (شامل زندگی و آثار گلچین / منتخبی از نامه‌های گلچین / نوشته‌هایی در باره گلچین از دکتر پسیان، دکتر اسلامی ندوشن و اسماعیل توری علاء) ۲- جستجویی در شعرها (بررسی و پژوهشی مفصل در باره شعر گلچین) ۳- نمونه‌هایی از اشعار ۴- ترجمه تعدادی از اشعار به زبان انگلیسی از آ.ج. آربری، ۵- ضمائم (عکس‌ها، تصویرها، دست‌نوشته‌ها، نامه‌ها، شعرهای چاپ شده و نشده به خط شاعر، فهرست منابع و مآخذ تحقیق.

مؤلف که متولد ۱۳۴۷ خورشیدی در ماسال است تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی به پایان برد و معلم فارسی و کتابدار دانشسرای تربیت معلم یکی از شهرهای جنوب کشور است. وی در چند سال اخیر کوشش کرده تا چهره گلچین گیلانی را به جامعه ادبی ایران معرفی و بشناساند از جمله مقالات زیر: ۱- با ترانه باران [یادای از گلچین گیلانی]، نقش فلم [چاپ رشت] ویژه فرهنگساز هنر و اندیشه، شماره آذر ماه ۱۳۶۸، ص ۲۰۱.

۲- گلچین گیلانی [یادداشت]، آینده، سال ۱۷، شماره ۴-۱، فروردین - تیر ۱۳۷۰، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۳- نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی [به یاد بیستین سال درگذشت شاعر]، گیله و آ، سال ۵، شماره ۵، آبان ۱۳۷۱، ص ۹۰-۲۹.

۴- گلچین گیلانی در قلمرو زندگی و شعر، رشد ادب فارسی، سال ۷، شماره ۳۱، زمستان ۱۳۷۱، ص ۵۱-۵۷.

۵- شاعر ترانه باران (گلچین گیلانی)، ادبستان، سال ۴، شماره ۴۶، مهرماه، ۱۳۷۲، ص ۴۰-۴۲.

آمد ... ولی نهان شد.

۰۰۰

رفتم به جستجویش،

دنبال رنگ و بویش.

پیدا نشد.

۰۰۰

خران شد.

در برگ‌های بیجان

رفتم به جستجویش.

دنبال رنگ و بویش.

پیدا نشد.

۰۰۰

زمتان آمد به زندگانی.

رفتم به جستجویش،

دنبال رنگ و بویش.

پیدا نشد جوانی ...

۰۰۰

اما، دلجم جوان شد.

لندن - ۱۰ اوت ۱۹۵۴

دکتر محمدالدین میرفخرانی

«گلچین گیلانی»

شعر چاپ نشده‌ای از گلچین گیلانی (به خط شاعر)

شیم شیم

می‌نیم = می‌میریم
 کرم‌هتاب = مہتاب نیمه روشن
 خشته پول = پل خشتی
 ماش، بینو = دو نوع ماهی
 وسین = برای
 شل خینو = پرندہ‌ای با بال‌های بلند که در آبگیرها زندگی می‌کند
 کولوش کن = مرغ کوچ
 نکلاشنی = می‌خراشی
 نام توره زئن = دم فروستن، ساکت شدن
 هانن = می‌آیند
 خم کینه = شکوه، تہ تفاری
 لو = بوته، ریشه، طایفه
 فوسنه = می‌گسلد
 دوسته = از ضربه متلاشی می‌کند
 گندواشون = نوعی گیاه هرزه
 لگ لگاشون = باگریه پاها را به شدت تکان دادن
 دُخوتسم = فراخواندیم
 اوجا = جواب، پاسخ

شیم شیم = غارت، شیم گودن = غارت کردن
 طله = خروس
 ازادار = درخت آزاد
 فکتن = محو و نابود شدند
 هاچیم هاچیم = دولا دولا
 هاکش واکش گودن = کجدار و مریز کردن
 موسون = مثل، شبیه، مانند
 زغین = تنگ نظر، حسود
 شکاتم فچین = خرده هیزم جمع کن
 نکاشتیم = کاشتیم [مثلاً گردو را ردیف کردیم]
 گویره = اسم محلی است
 خوچیر = خوب، قشنگ
 نوتہ گب = سخن ناگفته
 کیش میتی = در آغوش گرفتن
 ریکا = پسر
 لاکو = دختر
 سریتن = شروع کردند
 اینیم = می‌بینم

حدود دو سال و نیم پیش، در روز سوم بیمن ۱۳۶۹، پروفیسور احمد سلیم سعیدان پژوهشگر برجسته عرب در زمینه تاریخ ریاضیات و نجوم دوره اسلامی در شهر امان (اردن) درگذشت. این محقق ارزشمند نقش قابل توجهی در شناساندن کوشیار گیلانی و آثار علمی او ایفا کرده است و از این لحاظ حق خاصی به گردن گیلانیها دارد که جا دارد با بزرگداشت نام و یاد و کار او در انجام وظیفه کوتاهی نورزیم.

کوشیار گیلانی ریاضیدان و اخترشناس نامی ایران در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که آثار خود را به عربی نوشته و میراث علمی چشمگیری در سطح جهانی از خود به جا گذاشته است. در فروردین سال ۱۳۶۷ همزمان با برگزاری نوزدهمین کنفرانس ریاضی کشور، مراسم بزرگداشت هزاره کوشیار گیلانی نیز در دانشگاه گیلان انجام شد ولی هنوز جای میدانی یا خیابانی یا دانشگاهی به نام او در زادگاهش خالی است.

ادای دین به

پروفیسور احمد سلیم سعیدان

محمد باقری



پروفیسور احمد سلیم سعیدان در سال ۱۲۹۳ خورشیدی در یک خانواده عرب از شهر صفد (فلسطین) به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در رشته ریاضیات لیسانس گرفت و از آن پس به مطالعه و تحصیل در زمینه ریاضیات دوره اسلامی روی آورد و در همین زمینه از دانشگاه خرطوم (سودان) دکترا گرفت. در سال ۱۳۵۸ خورشیدی رئیس دانشگاه ابودیس اورشلیم شد ولی دو سال بعد او را از اسرائیل اخراج کردند.

نخستین مقاله معروف او در سال ۱۳۳۹ خورشیدی چاپ شد که در آن نوانست سردرگمی ناشی از برهم خوردن ترتیب برگهای دستنوشته‌ای از کتابخانه بانکپور خند حاوی رساله‌هایی از بیرونی و معاصران و متقدمانش را برطرف کند. کار مهم دیگرش نشان دادن تقدم احمد اقلیدسی ریاضیدان سوری قرن پنجم هجری در به تازگی کسریهای اعشاری بود. تحقیقات او در باره رساله حساب ابوالوفای بوزجانی ریاضیدان نامدار ایرانی که برای نخستین بار عددهای متنی را به کار برد دارای اهمیت است. پروفیسور سعیدان در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در گردهمایی بزرگداشت هزاره بیرونی که در شهر کراچی (پاکستان) برگزار شد حضور یافت و در باره «منشآت بیرونی» سخنرانی کرد.

دربین پژوهشگران عرب در زمینه تاریخ ریاضیات و نجوم، پروفیسور احمد سلیم سعیدان تنها کسی است که درباره کوشیار و میراث علمی او کار کرد. او در سال ۱۳۴۶ خورشیدی متن عربی اصول حساب الهند (اصول حساب هندی) کوشیار را از روی نسخه خطی موجود در استانبول، در مجله مجله المخطوطات (مجله مؤسسه نسخه‌های خطی، قاهره) با مقدمه و توضیحات متصل به چاپ رساند. وی همچنین در فرهنگ زندگینامه علمی (به انگلیسی) مقاله‌ای در باره زندگی و آثار علمی کوشیار نوشته است.

پروفیسور سعیدان رساله «خلاصه مبانی هندسه» اثر علی بن احمد نسوی (شاگرد کوشیار گیلانی) را نیز به چاپ رسانده است. یادش گرامی و سعیش مشکور باد. در اینجا بد نیست یاد کنیم از سایر پژوهشگران که در باره زندگی و آثار کوشیار گیلانی کار کرده‌اند.

۱- پل لوکی (دانشمند آلمانی که نخستین بار نسخه اصول حساب هندی کوشیار در استانبول را شناخت و ضمن کتابش در باره غیث‌الدین جمشید کاشانی بارها به مطالب این اثر اشاره کرد.)

۲- ایدلر (آلمانی)، که در کتاب خود راجع به گاهشناسی، بخشهایی از مقاله اول زیج جامع کوشیار را به آلمانی ترجمه کرد.)

۳- اشتاین شنادیر (آلمانی)، که روی نسخه خطی ترجمه عبری کتاب حساب کوشیار کار کرد.)

۴- یواکیم لولول (از بلژیک)، که ۱۳۰ سال پیش در کتاب جغرافیای سده‌های میانه به زبان آلمانی، جدول طول و عرض جغرافیایی شهرها را از زیج جامع کوشیار نقل کرده است.)

۵- پروفیسور کندی (از آمریکا)، که خلاصه محتوای زیج جامع کوشیار را در کتاب ارزش خود با عنوان پژوهشی در زیجهای اسلامی آورده است.)

۶- م. لوی و م. پتروک (دو استاد آمریکایی که اصول حساب هندی کوشیار را به انگلیسی ترجمه کردند و همراه باعکس نسخه خطی این اثر که در استانبول موجود است به چاپ رساندند.)

۷- م. مظاهری (پژوهشگر ایرانی متیم فرانسه که در سال ۱۳۷۰ درگذشت. وی کتاب اصول حساب هندی کوشیار را به فرانسه ترجمه کرد و در دانشگاه نیس به چاپ رساند.)

۸- م. یانو (استاد ژاپنی دانشگاه کیوتو، وی در باره کتاب مجمل الاصول کوشیار که در باره احکام نجوم است کار کرده و قصد دارد متن عربی آن را به چاپ برساند.)

۹- مسرسه ویلادریج (خانم پژوهشگری از دانشگاه بارسلون اسپانیا که به همراه پروفیسور یانو روی محتوای مجمل الاصول کوشیار کار کرده است.)

۱۰- لئارت برگون (از کانادا، که پژوهشی در باب مثلثات کروی در زیج جامع کوشیار منتشر کرده است.)

۱۱- مرحوم دکتر محمد معین که در حواشی خود بر چهار مقاله عروضی سمرقندی پژوهشی در ریشه‌یابی نام کوشیار عرضه کرده است.

۱۲- ابوالقاسم قربانی (شخصیت علمی برجسته ایران در زمینه تاریخ ریاضیات که ضمن خدمات علمی پرشمار در شناساندن زندگی و آثار ریاضیدانان ایرانی، کوشیار گیلانی را نیز معرفی کرده و عکس نسخه خطی کتاب حساب کوشیار را که در دانشگاه تهران موجود است به چاپ رسانده است.)

۱۳- مرحوم اکبر دانا سرشت (پژوهشگر تاریخ ریاضیات که بیشتر روی آثار ابوریحان بیرونی کار می‌کرد و در مراسم بزرگداشت هزاره کوشیار گیلانی در دانشگاه گیلان نخستین سخنرانی را ایراد کرد.)

۱۴- دکتر محمد علی پورعبداللله نژاد (از دانشگاه فردوسی مشهد، که برای هزاره کوشیار گیلانی مقاله بزمخوتایی در باره مجمل الاصول کوشیار تهیه کرد.)

۱۵- رسول دریامشمت (مقاله‌ای در باره زندگی و آثار کوشیار برای هزاره کوشیار گیلانی تهیه کرد و مقالاتی از وی در این باب در مطبوعات منتشر شده است.)

۱۶- محمد باقری (راقم این سطور که چند سالی است با دلبستگی به مطالعه آثار کوشیار گیلانی پرداخته و آرزومند است بتواند ترجمه فارسی مجرعه آثار او را به انتشار برساند و دانشمندی را که آوازه شهرتش در قرن‌ها و سرزمینا طنین افکننده از غربت در دیار خویش برساند.)

تهران - مرداد ۱۳۷۲

گیدرو

محل فروش در تهران

کتابفروشیهای دوبروی

دانشگاه تهران

نکته‌ها!

از میان کتابها

محمود پاینده لنگرودی

استاد دکتر منوچهر ستوده، محقق گرانمایه غیر گیلانی را، همه پژوهشگران گیلان می‌شناسند و می‌دانند که بیشترین کار را برای فرهنگ و تاریخ گیلان انجام داده است. دکتر ستوده در میان شیفنگان فرهنگ و تاریخ گیلان مقام ممتاز و جای ویژه دارد. نخستین «فرهنگ گیلکی» - (از آستارا تا استراباد در ۷ جلد) و تصحیح و تحشیه کتابهای: تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی - تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی - تاریخ خانی علی بن حسین لاهیجی - حدود العالم - قلاع اسمعیله و ... بخشی از کارهای ارزنده این فرزانه فرهیخته است.

دشمن مریزاد - و زندگیش دراز باد.

پلت، دورو و دورنگ است.

۳- پله = pele، پیله = pile، پیللا = pilā / گالشی، یعنی بزرگ.

پله، پیله، پیللا / آگا پلر = پدر بزرگ

پله، پیله، پیللا / آگا مار = مادر بزرگ

پله، پیله، پیللا / آگا بوبو؟ = kuš... pill6 bubo? کوچولو، بزرگ شد؟

پلته، پیلته، پیلته / آگا، پیلتر = qiltar، پیلتر = بزرگتر.

پلتر، پیلتری = qiltari، پیلتری، پیلتری = piltari، پیلتری = بزرگترین.

پلتر، پیلتر، پیلتر، پیلتر، پیلتر، پیلتر = حسن، می‌چی (پلتره، پیلتره، پیلتره، پیلتره) = حسن، از من (بزرگتره).

پلتر، پیلتر، پیلتر، پیلتر، پیلتر، پیلتر = رضا، می (پلته، پیلته، پیلته، پیلته، پیلته) = رضا (برادر بزرگتر من است).

پلته، پیلته، پیلته، پیلته، پیلته، پیلته = آستان، پیلته آستان (یعنی آستانه بزرگتر).

در واقع هم همینطور بود و هست که آستانه اشرفیه سید جلال‌الدین اشرف در شرق گیلان، از دیگر آستانه‌ها بزرگتر بود و هست. اما آقای دکتر ستوده به قیاس، هلیستان = هلی آستان = گوجه‌زار، (آبادی بین چالوس و نوشهر مازندران را) با (پلته آستان - پلت آستان) گیلان، یکی دانسته‌اند.

در حالیکه، در شرق گیلان (سان، پسوند اسم مکان) را (ستان) نمی‌گویند و با همه این‌ها (ها) بعد از پلته = درخت جنگلی و (الف یا همزه) پیش از آستان = (استان) نیز اضافه است و در پلت = palat = درخت، به فتح (پ، ل) است و پلته = pelet6 = بزرگتر، به کسر (پ، ل) است.

به عبارت دیگر، مکان درخت پلت را (پلت کله son / kal6 / جار jâr به معنی: (ستان / مکان یک نوع روئیدی / زار) است نظیر:

کرف سان / karaf-son / روسنا / کرف کله / karaf-kal6 / کرف زار = سرخس + ستان

شیشارسان / šišâr.son / روسنا / کیش کله / kiš.kal6 / کیش زار = شمشاد + ستان

آزار سان / âzâr.son / آزار (آزاد کله) / âzâr-kal6 / آزار - = آزاد + ستان

انار سان / anâr.son / انار کله / anâr-kal6 / انار - = انار + ستان

توت کله / کونوس کله / سیرکله / توت زار - توت + ستان / کونوس + ستان.

۲- پلته = palat = افرا، درخت جنگلی و روستای پلت کله = p.kal6 در شمال غرب لنگرود است.

پلت کله = انبوه درختان پلت در یک سرزمین، دو روی برگ پلت، سیر و روشن است. به آدم‌های دورنگ و متلون می‌گویند: پلته و لگه: یعنی مثل برگ

palatas+an = پلت زار

* * *

و دیگر در باره (تولمچ یا تولمج)؛ در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی آمده است. [مرداویج نابکار، یکی از اشرار بدکردار را که تولمچ نام داشت ۸۸...]. (تولمچ ملعون یا نکبت تمام خود را به مرداویج رسانید) ۹۲ و (جاره‌ای ندید فی الحال تولمچ ... ۹۳) (چون اعادی نکبت شعار ... منزهم گشته فرار نمودند) (بتخصیص تولمجک بد فعل ۸۸... ۸۹) و آقای دکتر ستوده در پانویس صفحه ۸۸ و ۹۴ نوشته‌اند: در اصل تولمج ... و در جای دیگر توضیح داده‌اند که تولمجک (تصغیر تولمج) است یعنی آقای دکتر ستوده، واژه (تول + ملج = تولمج) متن کتاب را غلط یا لغزش دست نسخ و (توم + لج = تولمج) را درست دانسته‌اند.

در گیلکی: تول = چول / غ çul یعنی: گل و لای، خاک باران خورده و پر آب و شل و ول.

موج / ش = میج / میج میج = میج / میج = میج - گردنده (بسویچ، بسج = امر از مصدر موتن، مختن) شاهد مثال:

۱- تول دره - تول لات = (نام مکان) = دره گل آلود، دشت آیرفتی پرگل ولای

چولاب: (چول = گل + آب). آبادی بین راه رشت و لاهیجان = زمین باطلای و گل ولای

چل پاچ - چول پاچ - چل دباچ - تول پاچ - تول دپاچ = گل‌هایی که به هنگام راه رفتن به لباس می‌چسبند.

۲- (اصفهد خورشید ۹۳ زن داشت ... برای ورمجه به کنار یزدان آباد ت طبرستان - ابن‌سفندیار.

ورمجه = ورمج: کسی که جلو چشم بگردد، می‌گردد - راه می‌رود. (ورمجه = تحیب و دوستی)

بازار موج = بازار میج: دوره گرد، کسی که در شهر می‌گردد و کالا برای فروش عرضه می‌کند.

کنار موج، کنار میج و میان خوس: کنار گرد و وسط خواب (وسط می خوابد - کرایه‌لحاف نمی‌دهد)!

(محله موج - محله میج، دلیل شاده، خانه خواب: دل زن محله گرد شاد است و خانه‌اش خواب! مثل است.

گل موج gal-muj: در گل گردنده، (بخشی از گاو آهن که گل و لای را می‌شکافد)

زرانگیز دگوده قبا البجه / مره دس وزگینه، کوهانه موج) ترانه گیلکی

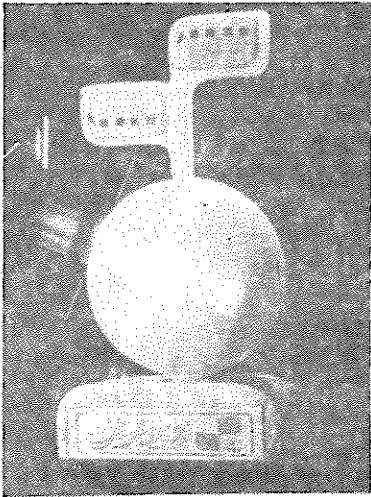
(زرانگیز قبا البجه پوشیده / از من دست

بقیه در صفحه ۴۴

گزارشی از دومین جشنواره سینمای جوان

(منطقه ۳ کشور)

اسماعیل پور جعفری



تندیس مرمرین جشنواره

شیخی فیلمبردار «سبز چون دل شایزار» از رشت، بهترین تدوین؛ سریم سبک روش تدوینگر فیلم «رویش» از رشت، بهترین صداگذاری؛ مجید سنگید برای صداگذاری «رویش» از رشت، بهترین فیلم تجربی؛ فیلم «پره» ساخته علی ارکیان از رشت، بهترین فیلم کوتاه؛ فیلم «قص» ساخته صبیحی کریم آزادی از گرگان، بهترین انیمیشن؛ فیلم «سخنرانی بزرگ» ساخته فردین محمدنار از بابلسر.

ضمناً یادواره افتخار به گروه سازنده انیمیشن «با هم» از لاهیجان اهداء شد.

بخش جوان: بهترین فیلمنامه: علیرضا مقدم نویسنده «رقص برآه» از گرگان، بهترین کارگردانی: حمید پوراحمد کارگردان «ارزش لحظه‌ها» از لاهیجان، بهترین فیلمبرداری: ۸ سلمان اسماعیل زاده فیلمبردار «سپار سفرایده» از رضوانشهر، بهترین فیلمبرداری: ۱۶ نادر معصومی فیلمبردار «دستپا» از رشت، بهترین تدوین: مهدی مرادی تدوینگر «رهانی» از رشت، بهترین فیلم مستند: فیلم «سفال» ساخته حسن بهرام‌زاده از انزلی، بهترین فیلم انیمیشن: فیلم «بادکنک قرمز» ساخته مهرا مهاباز از رشت، تقدیر هیئت داوران از «دوستان صبیحی صبیحی» ساخته مجید فییم حواد از رشت.

ضمناً یادواره افتخار به مجید نوروزی کارگردان «طلوعی دیگر» از لاهیجان اهداء شد. شورای برگزاری جشنواره نیز ضمن تجلیل از کیومرث پوراحمد کارگردان قصه‌های مجید تندیس و یادواره افتخار جشنواره را به او اهداء نمود.

منابع

- ۱- بولتن شماره ۴ گفت‌وگو با داوران
- ۲- بیان هیئت داوران
- ۳- ...
- ۴- ...

موضوعی پیش با افتاده، تحت الشعاع قرار گرفت. در بخش ویژه که در کنار بخشهای سابقه به نمایش فیلمهای کوتاه و مطرح استادان سینما اختصاص پیدا کرده بود با تأثیر بجا گذاشته از فیلمهای «نان و کرچه» (عباس کیارستمی) در مضمون ساده و صمیمی اش، «هفت تیرهای چوبی» (شاپور قرب) در کار با بازیگران خردسال، «گود مقدس» (هژیر داریوش) در انتخاب زاویه فیلمبرداری و افکت، «تهران پایتخت ایران» (منوچهر طباطبائی) و ... همچون کلاس آموزشی عمل نمود و افشوس که فشرده‌گی برنامه‌ها و همزمانی این بخش با جلسات بحث و گفتگو مانع شد که همگی از آن استفاده ببرند و این ضمنی است که بایستی در جشنواره‌های بعدی (در صورت تداوم) مد نظر قرار گیرد.

فرهاد مهرانفر واکیب فعال او، تلاش فراوانی در جهت مطلوب برگزار نمودن جشنواره داشتند. و تا حدودی به این مهم نزدیک شدند. نشر ۴ شماره بولتن روزانه با کیفیتی درخور تحسین، ضبط و بخش فیلمهای ویدئویی از رویدادهای حاشیه‌ای، استفاده از سیستم ویدئوپروجکشن (البته به نحو مطلوب فقط در روز آخر) نمایش فیلمهای کوتاه برتر سینمای ایران، دعوت از کارگردانان بنام (و البته نه چندان درجه اول) و جلسات بحث و گفتگو از جمله نکات مثبت جشنواره بودند و عدم برنامه‌ریزی مستقیم و حساب شده در طول برگزاری، اجرای ضعیف مجری در دو روز پایانی، کیفیت پایین باندهای بخش صدا و تا حدودی سرویس دهی میزبانها به همراه فشرده‌گی برنامه‌ها که فیلاً ذکر شد از کاستی‌های آن، و البته در صورت استفاده از یک مدیر داخلی مجرب، اغلب این ضعفها بوجود نمی‌آمد. اما هوار گشته‌اند که اولین جا عاری از اشتباه نبوده‌اند، پس به امید ...

آراء داوران

هیئت داوران عکس ضمن اهداء تندیس و یادواره افتخار، شرات اول تا ششم را به شرح ذیل اعلام نمودند.

۱- هرمز فیادی از قائم شهر ۲- محمد کوچکپور کپور جالی از انزلی ۳- حواد پورمحمد از ارومیه ۴- امیر سالاری از بابلسر ۵- حمید نظری از رشت ۶- محمد هادی شجونی از رشت، هیئت داوران فیلم نیز ضمن اهداء تندیس و یادواره افتخار، بهترینهای هر رشته را به شرح ذیل اعلام نمودند.

الف - بخش جوانان: بهترین فیلمنامه: رحیم رافتی نویسنده فیلمنامه «سبک» از رشت، بهترین کارگردانی: کریم عطیسی کارگردان «فراموش شده» از اردبیل، بهترین فیلمبرداری: بهزاد

اسمال برای دومین بار پیاپی جشنواره سینمای جوان کشور بصورت منطقه‌ای و در چهار استان در رمانهای مختلف انجام می‌پذیرد تا هنرجویان خود را در بُعدی وسیعتر از استان بیآزماید. به همین عنوان نالار سردار جنگل رشت در ایام ۲۷ الی ۳۰ مهرماه میزبان دهها فیلمساز و عکاس جوان استانیهای آذربایجان غربی و شرقی، اردبیل، زنجان، سمنان، مازندران و گیلان بود که در دو بخش فیلم و عکس به رقابت پرداختند.

در بخش فیلم، هیئت داوران جهت حمایت از فیلمسازان، علی‌رغم کیفیت نازل اغلب کارهای ارائه شده، بیش از نیمی از آثار در بخش مسابقه جای دادند. ۱۰ بدین‌سان موقعیتی مهیا شد تا فیلمساز به واسطه اثر خود (حداقل برای همین یکبار) با تماشاگر ارتباط برقرار نماید و از ۷۴ فیلم ارائه شده ۴۳ حلقه از آن در دو بخش «جوانان» (فیلمهای هشت فیلمسازان کمتر از ۲۵ سال) و «جوان» (فیلمهای هشت فیلمسازان بالاتر از ۲۵ سال و کلیه فیلمهای شانزده) جای گرفتند.

اما در بخش عکس اینگونه نبود و داوران از همان ابتدای امر مورد انتقاد شدید عکاسانی قرار گرفتند، که انتخاب عکسها را نه بر اساس رعایت اصول و یک روش سطحی بلکه بر پایه پیش‌فرضهای فردی و اعمال سلیقه‌های شخصی ذکر می‌کردند. توجه بیش از حد به «فرم» در یک انتخاب محدود (از ۹۸۰ قطعه عکس رسیده تنها ۸۹ قطعه برای بخش مسابقه انتخاب شد) و در نتیجه عدم تنوع و در نظر نگرفتن بسیاری از ساخته‌های عکاسی و کم توجهی به بسیاری دیگر مثل «عکس طبیعی»، از جمله دلایل ذکر شده این ادعا بودند. در این میان صاحب نظرانی نیز بودند که تعداد قابل ملاحظه‌ای از عکسهای «اوانی» را از هر نظر برتر از حداقل ۱۰ عکسهای روی دیوار (انتخاب شده) می‌دانستند! تکامی به فیلمهای مطرح:

از فیلمهای نسبتاً خوب این دوره حواد، نخست باید از «سبز چون دل شایزار» کار محمد رمضانی از سینمای جوان رشت نام برد که با فیلمبرداری ریبا، کادربندی مناسب و تدوینی روانگر مضمونی ریبا از سنتی فراموش شده (طرح نیه جوکول) در روستاهای گیلان شد. این فیلم گرچه مخاطر مصلحت‌اندیشی موفق به اخذ همه حقوق خود نشد اما با حذف ۳۰۲ دقیقه (بخصوص از صحنه‌های پایانی) می‌تواند از مستندهای ماندگار فولکلور گیلان باشد.

سکه به روایت تاریخ، ساخته سعاده علی سعیدپور از تبریز دیگر فیلم مطرح جشنواره بود که با مضمونی متفاوت و متکی بر پایه تحقیق و تجسس (و ناقد ارزشهای تکلیکی) موفق به گرفتن جایزه بهترین فیلم مستند جوانان شد. علی ارکیان سازنده «پره» (کار دیگری از سینمای جوان رشت) در انتخاب زاویه و کادربندی موفقتر از سایرین نشان داد که البته ساخت و درایت نادر معصومی (فیلمبردار) در این امر، خصوصاً در عفتیای گسترده داده شده در نماهای دور تأثیر مضاعف داشته است. «روای پرواز» کار اکبر نیکمره از تبریز و انیمیشن «با هم» کار معصومه پورغفاری از سینمای جوان لاهیجان نیز از کارهای نسبتاً موفق این بخش بودند.

در بخش جوان، «سفال» ساخته حسن بهرام‌زاده از انزلی و «خشت، غربت، انتظار» کار غلامرضا سالی از رشت به توفیق نسبی رسیدند که البته در «سفال»، علی‌رغم سوره جالب بیشتر ثبت تصاویر کارت پستالی مدنظر بوده تا پرداخت موضوع انتخاب شده. کار تکلیکی مجید فییم حواد در «دوستان صبیحی و صبیحی» از رشت نیز که نسبت به سایر فیلمهای (حتی دو فیلم ذکر شده) برتر می‌نمود با کاربرد عنصر خشونت و انتخاب



جلسه گفت و شنود با کارگردان فیلم سفال حسن بهرام‌زاده - برنده تندیس جشنواره

از میان شعرهایی که زنده‌یاد جهانگیر سرتیب پور به یادگار پیش گذاشته بود، یکی هم شعر لطیف و آرام بخش «نسیم» است که در این جا به یاد او و به پاس نخستین سالگرد درگذشتش چاپ می‌شود. زنده‌یاد قول همه‌گونه همکاری را با گیله‌وا داده بود اما دریغ که مرگ در کاش بود. چند ماه بعد از وصول این شعر، نامه‌ای از شادروان اسحاق شهنازی بدستم رسید به این مضمون:

«... جناب آقای جهانگیر سرتیب پور، چند مدت پیش شعر لطیف گیلکی (نسیم) خودشانرا بمن دادند که آنرا به شعر فارسی برگردانم ... وقتی که من آنرا به دوبیتی منظوم ترجمه کردم، آقای سرتیب پور بتدری خوش آمد که فرمودند از این بهتر ترجمه شعر نمی‌شود، برای اینکه روح مطلب را که از زوایای نهاد و سرشت شاعر است نغز بیان کرده‌اید. اینک با اجازه قبلی ایشان، دو نسخه آنرا به حضور عالی می‌فرستم که در صورت ...»

بله اینک زمان، صورت اقتضا کرده است که هم اصل شعر گیلکی شادروان سرتیب پور چاپ شود هم ترجمه منظوم فارسی روانشاد شهنازی. و چقدر دشوار است برای من قبول لحظه‌های خالی این زمان که بی‌حضور آنان سرد می‌گذرد. روان هر دو شان شاد.
(م، پ، ج)

روز هفتم آذرماه دوستان و بازماندگان مرحوم جهانگیر سرتیب پور محقق نامدار گیلانی بر سرگور او در محل سلیمان داراب در جوار مقبره میرزا کوچک‌خان جمع شدند و اولین سالگرد درگذشت وی را بدون تشریفات و اعلام عمومی گرامی داشتند. سه تن از شاعران گیلانی محمدتقی بارور، فریدون نوزاد و رحمت‌موی در این مراسم ساده و صمیمی شعر و سخنرانی کردند و در حالی که باران بشدت می‌بارید و سوز سرمای آخر پائیزی بر سر تن باران و خویشان آن مرحوم می‌زد گور آن فرزانه از دست شده گلباران گردید. آنگاه باران حاضر بدعوت خانواده آن مرحوم به پرورشگاه مؤدمی رفتند و ناهار را با ۹۰ تن از کودکان و نوجوانان یتیم و بی‌سرپرست این پرورشگاه صرف کردند. سر میز ناهار آقای جعفر خمایی‌زاده محقق و مترجم سرشناس گیلانی از بانین پرورشگاه بویژه شادروان مؤدمی و مسئولان قبلی و فعلی آن یاد کرد و حرکت زیبای آقای خشیابار سرتیب پور را در پرهیز از تشریفات و صرف آن در پرورشگاه ستود.

دوره کامل و صحافی شده مجله

گیله‌وا (سال اول)

با جلد لوکس و زرکوب

در دفتر مجله موجود است



علاقه‌مندان شهرستانی که مایل به دریافت آن از طریق پست می‌باشند می‌توانند مبلغ ۸۵۰۰ ریال به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت بنام مجله گیله‌وا واریز کرده، فیش بانکی را همراه تقاضا و نشانی دقیق به آدرس مجله ارسال نمایند. دوره صحافی شده گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال خواهد شد.



ترجمه منظوم به فارسی

چون نسیم که بامداد بگاه
کوهی از بنگرم نشسته به راه
دست مهرش به سر کشم گهگاه
از کنارش وزیده، می‌گذرم

* *

گاه پیوم به پهنه صحرا
بوسم از هر چمن رخ زیبا
گیل سرخی ز سبزه و گلها
تنگ دربر کشیده، می‌گذرم

* *

تر شود چون ز ژاله کام و دهان
آتش ذوقها زدم دامان
سوزش شوقها کنم درمان
چون به تسکین رسیده، می‌گذرم

* *

هر کجا، هر زمان به خشکی و آب
چه به میخانه و چه در محراب
بینم از شعله‌ای بود بیتاب
سینه بر آن کشیده، می‌گذرم

* *

موج پویاست از دلم بخروش
دیگ دریاست از دم درجوش
پرچم مجد از منش بر دوش
سرفرازش دیده، می‌گذرم

* *

آسمانرا چو حجله ملکوت
از نقوش فروغ و جوش و سکوت
برسرا برده‌های پر جبروت
تارو بودی تیده، می‌گذرم

* *

ای همه دوری و همه پیوند
آو دلها وای همه لبخند
باربیش کشم به جان سوگند
با دلی آرمیده، می‌گذرم!

اسحاق شهنازی بهمن ۱۳۵۹ شمسی

گیلکی

مَن نسیمه مانستَم
گهگاه کوهان سر
دست نوازش کشمه

رَدبَم

گاهی آیم دشت میان
من سبزه زاران درون
سرخ گل کش کشمه

رَدبَم

دامن زخم، گه آتش ذوق
تسکین دهم گه سوزش شوق
گوشه کناران تادینم

رَدبَم

ول، برگه بیتابه کونه
سینه بر آتش کشمه

رَدبَم

بی من کویه دریا خروشان ب
دریا از موجش نمایان ب
بر آسمان از جو شها
از روشن و خاموشها

رَدبَم

بس نقش دیلکش کشمه
آی آهها، لبخندها
ادی دوری و پیوندها
من باربیش کشمه

رَدبَم

جهانگیر سرتیب پور

فرهنگ عامه

ضرب المثل‌ها

مردم شمال ایران

محب‌الله پرچی

تَلَبَّارِ بَكِيَّةِ وَ چَن پَيْرِه با کوشته، بازَم خیری بگذشته.

(= تلمبار افتاد و پدریچه‌ها را کشت. باز هم به خیر گذشت)

در مورد کسی گفته می‌شود که با توجه به وقوع حادثه دلخراش و ناراحت‌کننده‌ای باز بی‌تفاوت و بی‌خیال باشد.

پِه گِل چالِه گِلِه، پِه حُمیر بساخته.
(= گل یک چاله است و ساخته یک کوزه‌گر)

یعنی ظاهر و باطن کار همین است - از یک جنس هستند.

پیش از پیرِ صغیر یان.

(= پیش از پدر صغیر بودند [شدند])

کنایه از کسی (یا کسانی) که همیشه کم شانس و بدبیار است و مرتب کم و کسر دارد [می‌آورد]

محمد رضا عبدالله پور - تنکابن

سرشکنی گونی مرهم نهم

(= سر را می‌شکنی می‌گوئی مرهم می‌گذارم)

دشمن چو از همه حیلتی فروماند، سلسله دوستی بچیناند، بس آنگه به دوستی کاری نماید که هیچ دشمن نتواند (گلستان) و در مورد دشمنان دوست‌نما یا دوستان جاهل گفته می‌شود.

گَرزَه چاکنن ورزء

(= موش را گاونو درست می‌کنند)

کنایه از چیز کوچک را بزرگ جلوه دادن و از گاه کوه ساختن

کامیاب رضانی جیرکلی - اشکور سفلی

ایتا شونده‌لو هفت سال داز زنه.

(= یک سافه «شونده» را هفت سال داس می‌زند)

کنایه از کینه‌توز بودن بسیار.

«شونده» = آفتلی، نوعی گیاه خودرو و مزاحم که در گیلان فراوان می‌روید.

نادر محمدی - جیرکویه خشکبیجار

پوزش

در شماره ۱۴، مقاله‌ای تاریخی از نویسنده و محقق فاضل مازندرانی آقای سیروس مهدوی چاپ شده بود با نام «حمراء ديلم» که به اشتباه از ایشان با نام حسین مهدوی یاد شده است. مراتب جهت اطلاع و پوزش، خدمت خوانندگان عرض شد.

۱۰- سنگ سر و شوید

سر سنگ و نیت

۱۱- سومر تبه خونه و انجیل سکت

خانه سه طبقه و تیرک چوب انجیر

۱۲- شل و رقاصی

شل و رقاص

۱۳- کُل و کاگل

کچل و کاگل

۱۴- کُل و بی کولا

کچل و بی کلاه

۱۵- کورو بی عصا

کور بدون عصا

۱۶- کور اسب و شیشه بار

اسب کور و بار شیشه

۱۷- کور و خیاطی

کور و خیاطی

۱۸- کربلا و آقوزدار

کربلا و درخت گردو

۱۹- گبر و دارنشینی

«گبر» و روی درخت نشستن (گبر نوعی برنده است که هرگز روی درخت نمی‌نشیند)

۲۰- گیل سگ و کوردی لُو

سگ گیلان و پارس گردی

۲۱- نرماهی و اشکول دار

ماهی نر و خاویار

۲۲- نصف شو و کلاچ داد

نصف شب و قارقار کلاغ

۲۳- پیر خر و گل افسار

خر پیر و افسار گل دار

چالوس

یکی از ویژگی‌های ضرب‌المثل‌های گیلکی مترادف و همسانی بیش از حد تصور باره‌ای از آن‌هاست. بطور مثال ضرب‌المثل مشهور (شتر سواری و دَوْلادَوْلَا) در زبان فارسی سه چهار مترادف بیشتر ندارد از جمله (خانه خرس و بادیه‌س)، (قبل و فنجان) و (سا-مشت و درفش) در حالی که ضرب‌المثل‌هایی از این دست در زبان گیلکی وجود دارد که بیش از حد انتظار است. به قرار زیر:

۱- ای ورف سر و خاله پَسرا

روز برفی و پسر خاله

۲- تاریک شو و چوشمک

شب تاریک و چشمک

۳- پیر اسب و رنگین توربه

اسب پیر و توربه رنگین

۴- حسن کیاده و زیتون

شهر حسن کیاده و زیتون

۵- خرس و مچیت

خرس و مسجد

۶- خوک و لا بدون

خوک و نار عنکبوت

۷- دریا و گل گوده

دریا و کلوخ گلین

۸- زمستون و بول بول زنک

زمستان و بچه بلبل

۹- سفید قوبه و سیا پنیک

قبای سفید و پینه سیاه

۱ - سیفیده، ورف نیه. تیجه، چاقو نیه.

(سفید است، برف نیست. تیز است، چاقو نیست)

۲ - بوم سر چی بکفی، اینه گوش توکن خورا
(از سر بام بیفتد، گوش‌هایش تکان می‌خورد)

۳ - نار کله‌یه دارا، مار نیه. سگ دوما دارا، سگ نیه. چارته
پا دارا، خر نیه. سنگ مناه، سنگ نیه.

(سر مار را دارد، مار نیست. دم سگ را دارد، سگ نیست. چهار تا پا دارد، خر نیست. سنگ را می‌ماند، سنگ نیست)

محمد دعایی - لشت‌نشاء

۱ - ۲۰۰۰

۱ - ۲۰۰۰

۱ - ۲۰۰۰

آغوز بازی

(بازی باگردو)

قسمت سوم

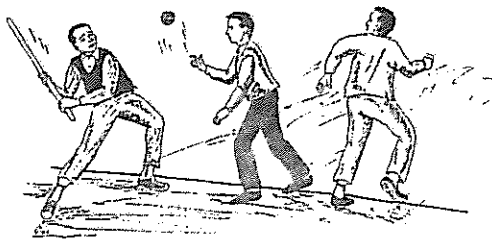
رحیم چراغی

۲- لیبیشیه‌ی Libișey

ابتداء تعداد گردوهای بازی را در «مالیکا» می‌کارند. آنگاه در فاصله سه تا چهار متری «مالیکا» با ایجاد شیار باریک به کمک تکه چوبی روی زمین، خطی ترسیم می‌کنند. بازی از روی خط ترسیمی آغاز می‌گردد. تعیین نوبت بازی برای بازیگران در هر دست و بویزه نوبت «قاق» (آخِر) قرار گرفتن بازیگران، قرار دادیست. بازیگران تلاش می‌کنند درصد «قاقی» خود را افزایش دهند. «قاقی» به نوبت در دست‌های مختلف بازی تغییر می‌کند.

یکی از اصول بازی «لیبیشیه‌ی» «شکافت» (šakáft) است که بازیگری، در صورت زدن هر تعدادی از گردوهای کاشته در یک دور، با گفتن اصطلاح «شکافت» از حق یک پرتاب آزاد «تیره» برخوردار می‌گردد و با آزادی عمل می‌تواند در راستای زمین بازی تا هر جایی که لازم دانست «تیره» اش را جلو بیندازد. همان بازیگر، در صورت عدم تمایل به پیشروی در زمین بازی، با ادای اصطلاح «بوخوسه» (buxus6) در جای ثابت خود می‌نشیند. گفتن «بوخوسه» در اینجا، الزامی نیست اما بازیگران براساس عادت و برای اطمینان خود و دیگران معمولاً آن را بر زبان می‌آورند. اهمیت «قاقی» در بازی‌های «لیبیشیه‌ی» و «په آره‌ی» (بازی مورد بعد) در آزادی عملیست که برای بازیگران بوجود می‌آید. بازیگر با استفاده از این امتیاز، «تیره» خود را تا هر جا که برای بُرد بازی «در مرحله برگشت» مناسب تشخیص دهد پیش می‌اندازد. بخصوص که اگر در دور برگشت بازی موفق به زدن گردویی گردد دوباره (در مسیر مخالف بازیگران و پیش از آنان) به گردوها «تیره» می‌کند.

گردوهای جدا مانده در «مالیکا» را - پس از زدن تک و سوکت آن توسط بازیگران - در کنار هم می‌کارند. بازیگری که «تیره» اش در دور رفت بازی به گردویی یا گردوهائی اصابت ننساید همان گردو یا گردوها را برمی‌دارد اما شرایط بازی در دور برگشت، متفاوت است و بازیگر در صورت توفیق خود در زدن گردویی، در رفت و برگشت‌های متوالی (که برای او یک برگشت محسوب می‌شود) به گردوهای کاشته «تیره» می‌کند و چنانچه تا پایان بازی در زدن گردوها مرتکب خطا نگردد نوبت به سایرین نمی‌رسد. او براساس اصلی، ابتداء - در رفت و برگشت‌های متوالی - به گردوهائی که در «مالیکا» جدا مانده‌اند «تیره» می‌کند و در صورت عدم خطا، به گردوهای



لیپه مزا

(توپ بازی)

بازیگران، «لیپه» (توپ) را از پشت خط می‌زنند. واضح‌تر اینکه، «لیپه» را به هوا پرتاب می‌کنند. به فاصله دومتری بازیگر اول، بازیگر دوم تیم با تکه چوبی نیم متری (به مانند دسته کلنگ)، به «لیپه» ضربه می‌زند که به این شروع در اصطلاح «لیپه مزا»، «آب دادن» اطلاق می‌گردد. بازیگر سوم تیم، پس از «آب دادن» به سوی سنگر دویده و ضمن لمس سنگر با همان سرعت به طرف یاران دسته خود باز می‌گردد. اگر تعداد بازیگران بازی، بیشتر باشد دوتفر به سمت سنگر رفته و برمی‌گردند.

بازیگران دسته مقابل که در مسیر آن‌ها تاسنگر و پشت سنگر، جایگیری کرده‌اند، ضمن تصاحب «لیپه» و با همکاری و پاس دادن به هم برای تحصیل نتیجه مطلوب‌تر، بازیگر مهاجم را نشانه گرفته که در صورت اصابت «لیپه» به آن بازیگر، بازی به سود تیم دوم پایان می‌رسد. در غیر اینصورت، تیم مقابل برنده بازیست. **جمشید شمسی پور خشتاوانی**

امروزه در ییلاق‌های تالش نشین منطقه فومنات، از جمله در ناحیه «تروشومی بند»، نوعی بازی زیبا و مهیج رایج است که این بازی، با توپی کوچک و پلاستیکی (به اندازه سیبی بزرگ) انجام می‌گیرد. در گذشته بخاطر عدم دسترسی مردم ییلاق به بازار، توپ مورد نظر را با نخ تاییده از پشم گوسفند درست می‌کردند.

تعداد بازیگران در بازی «لیپه مزا» ۴-۶ یا ۸ نفرند. (معمولاً این بازی، شش نفر برگزار می‌گردد). تأکید در تعداد زوج بازیگران بدلیل شرکت و تقسیم آن‌ها در دو تیم برابر (از نظر تعداد بازیگر) است.

در این بازی پس از پارگیری و مشخص شدن نفرات تیم‌ها، درختی بعنوان و بنام «سنگر» انتخاب می‌شود. سپس خطی بوسیله ایجاد شیار در زمین بازی و به فاصله یکصد تا یکصدویست متری «سنگر» (درخت مورد نظر)، ترسیم شده و یاران تیم آغازگر بازی، پشت خط ترسیمی قرار می‌گیرند. یکی از

جفت. اما هر جایی که «تیره» اش به خطا رفت، گردوها در «مالیکا» کنار هم جفت می‌شوند و نوبت به سایر بازیگران می‌رسد که - به همان ترتیب - به گردوها «تیره» کنند. یک دست بسازی «لیبیشیه‌ی»، در صورت «دوسره‌ی» بودن، در یک رفت و برگشت (چه تمام چه ناتمام) تمام شده تلقی می‌گردد و بازیگران، به خط شروع مسابقه رفته و بازی را (گاهی با توافق هم ضمن افزایش تعداد گردوهای کاشته در بازی‌های ناتمام) از سر می‌گیرند. اما چنانچه بازی «همه سره» بوده باشد بازی در رفت و برگشت‌های متوالی تا حصول نتیجه نهایی ادامه می‌یابد.

۳- په آره‌ی pearey

در این بازی نیز، ابتداء تعداد گردوهای بازی را می‌کارند. آنگاه خطی به فاصله یک متری «مالیکا» با ایجاد شیار در زمین ترسیم می‌کنند. بازیکنان از پشت

در مطبوعات کشور

آزبان

- اجلاس هیات‌های نمایندگی کشورهای ساحلی در زمینه منابع زنده دریای خزر، ص ۵۰۲
- شنگ (معرفی رسته‌های از پستانداران دریایی): دکتر بهرام کیایی، ص ۱۵۰-۱۵۱

بزرگ

- (شماره ۶۵۸-مرداد ۱۳۷۲)
- تعاونیهای تولید جای با بهره‌گیری از اراضی حاشیه جنگلهای بصورت کاملاً مکانیزه و با کشت بهترین بوته‌های جای موجود در ایران و جهان تشکیل می‌شود، ص ۲۸

- شرکت کشاورزی و دامپروری سفید رود الگوی موفق از یک مجتمع کشاورزی و دامپروری در کشور، ص ۳۴-۳۸

پیام دریا

- (سال دوم، شماره ۱۱-مرداد ۷۲)
- کشمیری دریای خزر خطوط دریایی خود را بار دیگر گسترش داد (اولین سفر کشتی ایران بشیر به بندر اکتاوا)، ص ۳۸-۳۹

دامدار

- (شماره ۱۸ و ۱۹-تیر ۷۲)
- آلودگی‌های صنعتی، شهری و کشاورزی تهدیدکننده اصلی آذربایجان دریای خزر هستند، ص ۹۰-۹۱

سروش

- (شماره ۶۶۰-۱۳ شهریور ۷۲)
- شاه شهبان در عمارلو (دیدار از مرقد مرد خدا در میان دره‌ای سرسبز)، ص ۱۹

- (شماره ۶۶۴-۱۰ مهر ۷۲)
- فوق‌ولی قوم... خروس می‌خواند (گزارشی از انتقال بازمانده کالبد نیما یوشیج به پوش مازندران)، ص ۱۸-۱۹

شهر

- (شماره ۲-اردیبهشت ۷۲)
- بومی سرود - ۲ (سلطان العشاق شرفشاه گیلانی): سید علیرضا میر علی قلی، ص ۷۵-۷۸

کلک

- (شماره ۴۲-شهریور ۷۲)
- تاریخ جامع بندر انزلی (تقد و بررسی کتاب تاریخ جامع بندرانزلی تحقیق و تألیف عزیز طویلی): سیروس طاهباز، ص ۱۱۲-۱۱۶

صنعت حمل و نقل

- (ریزه نامه ۶-تابستان ۷۲)
- لاهیجان، شهر جای و ابریشم: هوشنگ بور شریعتی، ص ۵۲-۵۸

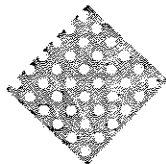
- یوش، زادگاه نیما: پرویز آذری، ص ۶۴-۶۶

فصلنامه تحقیقات جغرافیایی

- (شماره ۲۸-بهار ۷۲)
- دامداری سنتی فومنات: حسن افراخته، ص ۱۴۱-۱۶۱

نجوم

- (شماره ۲۴-شهریور ۷۲)
- قلم؟ ... یا قدم؟ گزارش از بازدید قلعه رودخان در سومین گشت علمی مجله نجوم: فرح‌الله صبا، ص ۲۸-۳۰



گیلوا

مدیر مسئول مجله شریفه گیلوا

... با خرسندی مجله پرنفخ گیلوا را خرمند فرزانه‌ای بدستم رساند، مطالب جذاب و تقدای بی‌پیرایه آن در این زمهریر، گرمی‌بخش دل‌افسرده گردید. خدایت جزای خیر دهاد که چراغی در دست گرفته‌ای و آئینه‌ای در مقابل نهاده‌ای، امید است که استقبال روزافزون و سوت دلان از گیلوا، گامهای شما را در پر بار کردن مطالب مجله استوارتر گرداند ...

تهران - حسنعلی محمودی دسروش گیلانی

مدیر مسئول محترم

... بسیار خوشحالم به اطلاع برسانم که هفته قبل، آخرین جلسه درس «اندیشه‌های مردم شناسی» در دوره فوق لیسانس مردم شناسی دانشگاه آزاد تهران برگزار گردید و در پایان درس استاد برجسته‌ی مردم شناسی در ایران، دکتر اصغر عسگری خانقاه به معرفی نشریه گیلوا پرداخت و مطالعه آن را به دیگر دانشجویان توصیه نمود...

[یک دانشجوی دوره فوق لیسانس]

نماینده فروش گیلوا در خوزستان

(مطبوعاتی مولایی)

اهواز - خیابان دکتر شریعتی - نیش طالقانی

نماینده فروش گیلوا در کرمان

مطبوعاتی نوین (جهانگیری)

کرمان - چهار راه ارک

فصلنامه علوم اجتماعی

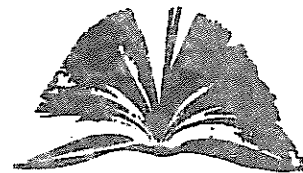
(زمستان ۷۱ - بهار ۷۲)

شماره سوم و چهارم از دوره اول فصلنامه علوم اجتماعی که از نشریات برابر دانشگاهی کشور است از طریق دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی در ۳۶۹ صفحه قطع وزیری به قیمت ۱۲۰۰ ریال منتشر گردید. مقالات این شماره بیشتر جنبه علمی و تخصصی دارد و در زمینه رشته‌های مختلف علوم اجتماعی تدوین و نگارش یافته است. از مقالات خواندنی این شماره «مدیریت بحران: برنامه‌ریزی پس از فاجعه زلزله است که بنحوی با گیلان در ارتباط است.

نگاه نو

(مهر - آبان ۱۳۷۲)

شانزدهمین شماره نگاه نو در ۲۶۸ صفحه به قیمت ۲۵۰۰ ریال به قطع وزیری منتشر گردید. نگاه‌نو نشریه‌ای است اجتماعی، فرهنگی، هنری و ادبی که همیشه با مقالات خواندنی و ماندنی همراه است. بیشترین مقالات این شماره به مسئله بررسی و مرزگورین اختصاص یافته است.



کتابهای رسیده

شاعران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیلوا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

دوم خرداد پنجاه و دو / محمدرضا پورجعفری / تهران، مؤلف، ۱۳۷۲ / ۱۸۷ صفحه، ۲۱۰ تومان

داستانی است بلند که از یکی از روستاهای شمال شروع می‌شود و به شکنجه‌های ساواک ختم می‌گردد. در این میان صدای مبارزان راه آزادی را می‌توان شنفت که ... پورجعفری از نویسندگان و مترجمان دل‌آگاه و پرکار گیلانی است. چندی پیش داستان «ردبای زمستان» را از این نویسنده خواندیم.

صندلی چرخدار / محمود طیباری / رشت، گانتور، ۱۳۷۲ / ۶۲ صفحه، ۸۰۰ ریال

فیلمنامه‌ای است از محمود طیباری، شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس صاحب نام گیلانی که برای اولین بار چند طرح را برای کار در سینما و بازی در صحنه در قالبی نو عرضه داشته است. کتاب در عین حال نخستین کارچاپی انتشارات نوپای «گانتور» رشت است.

ماه و پرچین / منصور یاقوتی / تهران، سرجان، ۱۳۶۹ / ۹۹ صفحه، ۶۵۰ ریال

مجموعه شعر منصور یاقوتی نویسنده معروف کرمانشاهی است که در فاصله سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ سروده است. گامی به پیش / منصور یاقوتی / تهران، سرجان، ۱۳۷۲ / ۳۹ صفحه، ۵۰۰ ریال

تقد و بررسی کتاب قصه «برفابه‌های بهاری» اثر لاری کرمانشاهی است.

یوگسائیدار، هنر و نهادگی / سوسامی سساتاناندا / ساراسواتی، ترجمه موسوی نسب / تهران، سرجان، ۱۳۷۰ / ۲۶۸ صفحه، ۳۹۵ تومان

کتاب دوم یوگسائیدار است که تلیث جسم و فکر و روان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

نشریات رسیده

کتاب پاژ - ۹

(تابستان ۱۳۷۲)

نهمین شماره کتاب پاژ زیر نظر دکتر محمد جعفر یاحقی و محمد رضا خسروی با مقالات متنوع و ماندگار در ۱۸۹ صفحه قطع وزیری به بیای ۱۵۰ تومان منتشر گردید. بیشترین مطالب این شماره پاژ به احمد کمال پور و کمال شاعر خراسانی اختصاص دارد. پاژ از نشریات برابر ولایتی (خراسان) است که به صورت فصلنامه ارائه می‌شود.

پیام پزشکی

شماره ۳ و ۴ از سال سوم ماهنامه دانشجویی دانشکده علوم پزشکی گیلان (شماره‌های ۲۵ - ۲۴ پای / اردیبهشت و خرداد ۷۲) در ۴۶ صفحه با مطالب تخصصی در زمینه پزشکی به‌همت دانشجویان و اساتید دانشگاه علوم پزشکی گیلان منتشر شد. بررسی کانسرهای مری و معده در استان گیلان عنوان اولین و مفصل‌ترین مقاله این شماره است که به سرطان مری و معده که متأسفانه در گیلان بسیار شایع است می‌پردازد.

■ واژه نامه دانش آموزی تالشی - ترکی

■ دکتر ابوالفضل رجبوف

■ بنگاه معارف باکو، ۱۹۹۲، جیبی، ۹۶ صفحه.

محمد تقی پیرکاری

دو بیته های عارفانه

هزاران ساله با نام می دلدار
او به گول، ولی با تیجی خار
بازم از آسمان خون منصور
ستاره گول کونه از لیجه ی دار

*

پراگفته براران ده جوانی
آکبک خوش خرام زندگانی
شیمی آینه یم چشم تماشا
کونه می دیم ره چشمک پرانی

*

ویریزم نیمه شب قور آن امرا
نماز و ذکر الرحمان امرا
تی او سنگ دیلا نرما کونم یار
می چوم نم نم باران امرا

*

بیله دونیا میان تنها به آدم
هزاران کس داره، منهای آدم
آگوشه تسک و تنها یم، هنوزم
می چوم و دلیل ایسار پایه آدم

*

چی بوستی آدمی هم پر بیگیره
آبرو آسمانا سر بیگیره
بشه جایی کی عالم غرق عشقه
هو یا بیسه ای تا دلبر بیگیره

شعر گیلکی



اصل و ریشه آنها توجهی کرده باشد. از این رو در کتاب یاد شده جای عبارات و واژه های ترکی به چشم می خورد. مانند: ایاق قابی = پاابزار، آتش ورش = دادوستد، ماراقلی = جالب، قاب قجق = ظروف، غرنج = کاسبی، آلیش میش = خو و انس گرفتن، آلات میش = قریب دادن، با جارماق = مهارت داشتن، توانستن و

همچنین در این کتاب لغات عربی فراوانی به عنوان واژه تالشی آمده است جالب اینکه این لغات عیناً در زبان ترکی نیز دخیل است. زیرا هر جا لغتی عربی به عنوان واژه تالشی آمده بجای معادل ترکی از همان لغت به عنوان معنی هم استفاده شده است. مانند: عالیم = عالم، عسی = عمو، اهدیت = اهمیت، تصور = تصور، قاعیده = قاعده، مطلب = مطلب، عضو = عضو، ذلت = ذلت و ... ایضاً فارسی: بخت = بخت، آزاد = آزاد، آتش = آتش، بدن = بدن، بلد = بلد، تاشا = تاشا، تخته = تخته، فایده = فایده، چرخ = چرخ، آرزو = آرزو، هدیه = هدیه و ...

یک منایسه گذرا نشان می دهد که بیشتر واژه های فارسی و عربی و فارسی تالشی که نزدیک به نیمی از واژه های کتاب را تشکیل می دهد، با اندکی تغییرات گزینشی عیناً به قاموس زبان ترکی نیز راه یافته است.

تعداد قابل توجهی از لغات عربی دخیل در تالشی به سبب تأثیرات گویشی، تحریف و یا دیگرگون شده اند در حالیکه در زبان ترکی شکل اصلی خود را تقریباً حفظ کرده اند. مانند: ماف = محور، زده = طن، اسگر = عسکر، مسول = مسئول، موسهوت = مسارات، نجوب = تعجب، عوبور = عابر و ...

ای کاش مزلت دانشمند کتاب «واژه نامه دانش آموزی تالشی - ترکی» از آوردن لغات ترکی و عربی و غیره در زمره واژه های تالشی خودداری می کرد و یاد دست کم با درج نشانه هایی، هویت اصلی آنها را مشخص می نمود. همچنین فصلی از کتاب خود را به شرح ویژگیهای دستوری زبان تالشی در کشور خود، اختصاص می داد و بجای خود روش می نمود که به چه علت پسوند های ترکی به مصداق وصله ناجور جایگزین پسوندهای اصلی اینگونه کلمات در کتاب از شده اند: کیف سیز = طویل، کیف لی = سرخال، اولنجی = اولی، وفولی = ونالی در حالی که هرگاه کلماتی مانند کیف، اول، وفا و غیره وارد زبان تالشی شود، در موارد مشابه نمونه های بالا با پسوند تالشی یا فارسی می آید.

با این امید که ایشان همانطور که در مقدمه کتاب خود آرزو کرده است، در زمینه زبان تالشی که یکی از ارجمندترین یادگارهای فرهنگ و تمدن ایرانی است، تحقیقات خود را با دقت و جدیت بیشتر دنبال کند و این خدمت بزرگ علمی و فرهنگی را به نحوی شایسته به سامان برساند.

دستار تالشی زبانهای ایران از ۵۰۰ هزار نفر نامور می کند برمسور رجبوف احتمالاً لغات و زبانها را بر از جمله تالشان به شمار آورده است. م.

ШОГИРДИ ТОЛЫШИ-ТЫРКИ ЛУҒӘТ

Тәртіб кардәкәс: Ә. Ә. Рәҗәбов
Филология сәмон доктор, профессор

«МААРИФ» НӘШРИЈАТ
БОКУ — 1992

علی عبدلی

اخيراً زبان شناس آذربایجانی، دکتر ابوالفضل رجبوف تألیفی کم حجم (۹۶ صفحه جیبی) اما پر بار و بسیار ارزشمند بنام: Şoqirdi Tolişi- Tırki Luqat. به خط کوبل در باکو منتشر کرده است. در مقدمه این کتاب می خوانیم:

«تالشی، زبان قوم تالشی است. این قوم در جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی ایران (استانهای گیلان و آذربایجان) زندگی می کند. در سیاهه آثار ایران به لحاظ اینکه ملت ها تفکیک نشده است، آثار رسمی دقیقی از تالشان آن کشور دیده نمی شود. اما تخمین زده می شود که در آن کشور ۱۴۰۰۰۰-۱۲۰۰۰۰ نفر تالشی زندگی می کند.»

در خصوص این واژه نامه توضیح دو نکته را لازم می دانم. اولاً این واژه نامه که حدود ۶ هزار لغت را دربر دارد شامل بخش کوچکی از گنجینه لغات زبان تالشی ست و فعلاً به عنوان طلعه فرهنگ این زبان ارائه شده است. ثالثاً در این واژه نامه تفاوت بین لهجه های مختلف تالشی مشخص نگردیده و لذا دور از انتظار نیست که خواننده در آن واژه هایی مختلف به یک مفهوم و معنی مشاهده نماید. مثلاً (موغنه و اویه به معنی تخم مرغ و یا وک و پخی به معنی گرگند).

در ادامه توضیحات مؤلف واژه نامه دانش آموزی تالشی - ترکی، چند نکته دیگر نیز قابل ذکر است. از جمله اینکه ایشان مجموعه ای از واژه های رایج در بین تالشی زبانهای کشور خود ارائه داده است بی آنکه به

شاعران ولایت



اسماعیل شاد فومنی

آثار رسیده به مجله حتماً باید همانند آثار شعری طراز اول گیلان باشد، پس آثار شعری جوان چه جایگاهی دارند، بنظرم یکی دو صفحه‌ای که مجله جهت انعکاس شعر گیلکی اختصاص داده است متعلق به تمامی شعری این ولایت است.»

شاد فومنی در اوزان کلاسیک و نوطیع خود را آزموده است. بیشتر کارهایش در اوزان قدیمی است و بیشتر در زمینه غزل و دوبیتی کار از او بچاپ رسیده است اما در بین قالب‌های شعر فارسی غزل جذبه بیشتری برایش دارد. نظرش این است که: «فی الحال در قالب اشعار، غزل عروس شعر بشمار می‌رود، که حتی‌الاحتمال در این ولایت غزلیات گیلکی دارد.»

شاد دو ترانه سربای هم ذوق خود را بکار گرفته است، بیش از سی قطعه سرود از او به اجراء درآمد و اخیراً دو ترانه گیلکی از سروده‌هایش از صدای جمهوری اسلامی ایران - مرکز گیلان - ضبط و پخش گردیده است. کارها و آثارش در نشریات و هفته نامه‌های گیلان از جمله روزنامه گیلکی زبان «دامون» که در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ در رشت چاپ می‌شد و برخی از نشریات مرکز به چاپ رسیده است. نمونه

اگر جی می ولایت دورابوستم
بو شوم غربت به غربت جورابوستم

جی بس نارو بیدم از نارِ فغان
نخاستی دیل ولی مجبوراً بوستم

* * *

دراز سال بجارگا تی جگایه

سل مرز عاشق تی پا صدایه

بنازم تی دس و پنجاگیله مرد

کی تی صدری بیجان عینِ طلایه

* * *

هچینه پرا بوست می جوانی

پوچا بوسته می عمر و زندگانی

چله بیگانه هیچ، می خیشه ورجه

نیدم آخر ای ذره مهربانی

غزل گیلکی

به دیل نوبهارِ هوایا دارم

به سر ناچه‌ی تی نیگایا دارم

گولم، بی تمش باورا کون مرا

تی واستی یه می چوم برا یا * دارم

دمجی دیلا، جاخترادی مرا

بازین مدرک تی جفایا دارم

هچین مهر بندا نوا اورسین

کی من دستخط وفا یا دارم

خِله غومچه یم، رنگا گیفتن درم

چره کی بهارِ هوایا دارم

هتو دیل جیجایه، کشم انتظار

فقط ناچه‌ی تی دویا دارم

هنوز کوچه‌ی دیل تی پاماله یه

دیل چه نشان تی پایا دارم

نیه راه و رسمِ رفاقت آجور

بیا دیل چه باز تی جایا دارم

* دراصل چوم برایی یا

اسماعیل شادفومنی در سال ۱۳۳۳ شسی در شهر فومن دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا اخذ دیپلم ادبی در همان شهر ادامه داد و به استخدام فرمانداری فومن درآمد، و اینک بیش از دو سال است که به جهادستان انتقال یافته است.

وی دبیر انجمن شعر و ادب روستایی جهاد استان است که بیش از ۲۵ شاعر گیلکی پرداز روستایی در آن عضویت دارند، این انجمن زیر نظر مهندس جدی‌نیا مدیریت ترویج و مشارکت مردمی تأسیس یافته است.

اسماعیل شاد فومنی از دوران کودکی به شعر و ادبیات علاقه و رغبت وافرداشت، در این زمینه می‌نویسد:

«از دوران دبستان (کودکی) علاقه فراوان به شعر خصوصاً به شعر گیلکی داشتم، تا اینکه با به عرصه دبیرستان گذاشتم، احساس می‌کردم استعداد گفتن شعر در من جوانه زده است.» علاقه به زبان و شعر گیلکی سبب گردید شاد به شیون فومنی شاعر گیلکی پرداز معروف گیلان نزدیک شود. او می‌نویسد:

«برای رسیدن به حریم خلافت و زیبای شعر لازم بود از رهنمود صاحب نظران بهره بگیرم، تا اینکه تدریجاً به دوست ارجمندم شیون فومنی نزدیک شدم، رهنمود و تشویق ایشان به گونه‌ای مرا امیدوار ساخت که روز بروز به شعر گفتن علاقه فراوان‌تری پیدا کردم.» شاد به زبان و آثار گیلکی علاقه و عشق خاصی نشان می‌دهد و نظرش را اینچنین ابراز می‌دارد: «بنظرم آثار گیلکی به جهت عدم توجه مسئولین ذریبط تاکنون مظلوم واقع شده است و برای توسعه و اعتلای آن باید از فرهنگ غنی و پر بار زبان گیلکی بهره گرفت و لازم است تمامی شعرا و نویسندگان و محققین آگاه آستین همت را بالا بکشند و اهتمام بخرج دهند.» شاد فومنی در مورد «حسا شعر» پدیده جدید شعر گیلکی اینگونه نظر می‌دهد!

«در مورد حسا شعر نمی‌توان به این رودی به داوری نشست، مطمئناً در دراز مدت و در صورت پیگیری مداوم می‌توان به آینده حسا شعر امیدوار بود، همانگونه که نیای بزرگ حدوداً پنجاه سال پیش شعرنو را ابداع نمود که در ابتدا برخی از شاعران آن سالها در مقابل نیسا جبهه گرفتند و او نه تنها در مقابل این همه جنجال و سنگ اندازی خم به ابرو نیاورد بلکه با اشتیاق فراوان شعرنو را دنبال کرد که بعدها شاعران صاحب نام همچون: توللی، شاملو، فروغ، اخوان و ... شعرنو را دنبال کردند، تازه پس از گذشت بیست سال تدریجاً شعرنو جای خود را در مطبوعات باز کرد، هیچ بعید نیست هساشمر هم روزی با همت سرایندگان این فرم از شعر با استقبال عام روبرو گردد.» شاد فومنی در مورد صفحه شعر گیله‌وا می‌نویسد: اگر مسئولین محترم صفحه شعر گیله‌وا بر این باورند که

دو بیتی‌ها

هائنه = گرفته

چله راه = راه گلی

دوماسه = گیر کرده

کنول دار = درخت کنول (برشاخ و برگ بی‌ثمر)

کرکه لئونه = لانه مرغ

دله شئالون = شغالیهای حرزه

گینم و هاگینم = می‌گیرم

بنه جئون = جان می‌برد

خوانه = میخواند

کله بیچه = گربه نو

تانه وارون = باران نمی‌آید

پَلت و لنگ = برگ درخت «پلت»

بموجم = راه بروم

دموجم = لگد مال کنم

تاسیون = خلوت دل و دلنگی از

بودوجم = بدوزم

دوچولکسته = پژمرده شده

نوبلدان = ناودان

چبری میری = جیک جیک پرندگان

شنه = می‌رود

سراجیر و سراجور = سر پائین و سر بالا

امیرپازواری

حسین صدی

امیرپازواری (am.ir-e.pa.ze.va.ri) مشهور به امیر مازندرانی، شیخ العجم و امیرالشعرا، شاعر ایرانی، از شاعران تبری سرای مازندران بود. نام و زندگی وی در پرده ابهام مانده است. از سروده‌های منسوب به وی می‌توان گفت که از مردم شیعی روستای پازواری بارفروش [= اکنون بابل] بود و معشوقی به نام گوهر داشت.

شماری از منابع در باره زندگی، آغاز شاعری و عرفان امیر چندین به خطا رفته‌اند که به افسانه مانده‌است. برخی نام وی را شیخ محمد پازواری و برادرانش را کریم و رحیم دانسته‌اند و نوشته‌اند که در زمان حکومت محمد صفوی (۹۰۴ق) در پازوار به دنیا آمد و پس از برانداختن فرمانروایان محلی و تصرف مازندران بدست شاه عباس I صفوی به وی پیوست. امیر از آن پس با شاه بود و با او به اصفهان رفت، در آن شهر آوازه یافت و از شاه لقب شیخ العجم و امیرالشعرا گرفت. پس از مرگ شاه عباس (-۱۰۳۸) وی به بوله کلای پازواری بازگشت و در همانجا در گذشت و در کنار برادرانش به خاک سپرده شد.

شماری از منابع گمان می‌دارند که امیر از سادات مرعشی پازواری بود. دایرةالمعارف تشیع وی را از شاعران پایانی سده نهم و اوایل سده دهم هجری آورده است. همین منبع، بدون ذکر مأخذ، و شماری دیگر از منابع وی را معاصر امیر تیمور گورکانی (-۸۰۷) دانسته‌اند و آورده‌اند که تیمور از سرخشم وی را به هند تبعید کرد و پس از چندی بخشید و روستای پازواری را به او سپرد. همین کتاب به خطا امیر پازواری و امیر ساروی (= مازندرانی) را یک تن دانسته است.

حقیقت آن است که اگر با مقابله سرودهایی که به او منسوب گردانده شده بخوانیم به بررسی روزگار زندگی وی بپردازیم دورافتاده‌ایم، زیرا امیر در مازندران مقامی همچون حافظ در ایران دارد و

بسیاری از شاعران محلی سروده‌های خود را از زبان وی جاری ساخته‌اند، از اینرو در اصالت سروده‌های کتزالاسرار مازندرانی تردید می‌رود و نمی‌توان بر پایه آن بطور قطع و یقین روزگار زندگی او را بدست داد. یادآوری می‌شود که تاکنون در هیچیک از متون سده هشتم تا دوازدهم هجری از وی یاد نشده است.

نخستین بار الکساندر شود زکو / خودزکو A.chodzko، ایرانشناس لهستانی (۱۸۰۶-۱۸۸۱م)، در ۱۸۴۲ م، چند سروده منسوب به امیر را به چاپ رساند و از وی به نام شیخ العجم امیرپازواری یاد کرد. پس از آن برنهارد درن b.Dorn (۱۸۰۵-۱۸۸۱) به دستیاری میرزا محمد شفیع بارفروشی دیوان منسوب به امیر را به نام کتزالاسرار مازندرانی در سن پترزبورگ به چاپ رساند. نخستین بار در ایران رضاعلی هدایت (۱۲۱۸-۱۲۸۸) در فرهنگ انجمن آرای ناصری و تذکره ریاض المعرفین (نگارش ۱۲۶۰) از او یاد کرده است.

گزیده منابع

- امیرپازواری. کتزالاسرار مازندرانی. به تصحیح برنهارد درن، محمد شفیع مازندرانی، پترزبورگ، ۱۲۷۷-۱۲۸۳. ج ۲. * از روی چاپ درن، با مقدمه منوچهر ستوده، محمد کاظم گل بابابور، تهران، خاقانی، بابل گل، بابابور، ۱۳۳۷-۱۳۴۹، ج ۲. پژوهشی در زبان تبری (مازندرانی)، ۸-۱۰، ۷۳-۱۷۴، تاریخ زبان فارسی، ۲/۲۷، ۳۳، ۱۴۲، دایرةالمعارف تشیع، ۱۵۲۱/۲، الذریعه، ۹/۱۱۰۰، شهر بابل، ۴۸-۴۹، ۹۴، ۱۹۹، فرهنگ انجمن آرای ناصری، ۲۵۶، ۳۳۴، ۴۳۴، ۴۸۳، ۵۹۱، ۵۷۸، مازندران (شایان)، ۲۸۳-۲۸۷، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۱۶۸، واژه نامه طبری، ۱۹-۲۲، ۱۲۵، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۶، ش ۱۲۸۷ (۱۳۵۴/۸/۱۷): ۱۵، اطلاعات (۱۳۶۷/۸/۲۵): ۱۳، صحیفه، ش ۳۳ (دی ۱۳۶۴): ۱۸-۲۱، صحیفه، ۳۴ (بهمن ۱۳۶۴): ۳۸-۴۰، کتاب فصل، ش ۳۰۲ (بهار و تابستان ۱۳۵۹): ۲۳-۳۹، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۲۸، ش ۱۱۸ (تابستان ۱۳۵۵): ۱۵۷-۲۰۸.

آقا حسین گیلانی لنبانی

غلام رضا نجفی

آقا حسین گیلانی دیلمانی اصفهانی لنبانی - اصلاً از اهالی دیلمان گیلان بود، به همراه پدرش از گیلان به اصفهان آمد و در محله لنبان اصفهان ساکن شد و به آقا حسین گیلانی لنبانی شهرت یافت. پدرش ملاحسن خود از عرفا و مشایخ عصر خویش بود.

صاحب روضات می‌نویسد: «ملاحسن در جامع کبیر شاه عباسی اصفهان مدرس منحصر بفرد بود». آقا حسین به هتراه پدر و خانواده در دارالعلم اصفهان ساکن شدند و از حضور علما و اساتید مختلف بهره بردند.

استاد علی دوانی در کتاب علامه مجلسی ص ۳۹۶ در شرح حال سید ابوالقاسم خوانساری می‌نویسد: «سید ابوالقاسم جعفرین حسین خوانساری نیای سوم صاحب روضات الجنات است و به سید ابوالقاسم جعفر کبیر هم معروف می‌باشد. در اصفهان به سال ۱۰۹۰ متولد شد در جوانی نزد علامه مجلسی تحصیل کرد و از وی به دریافت اجازه نائل آمد. بیشترین استفاده را در علوم عقلی و نقلی از دانش آقا حسین بن ملاحسن گیلانی لنبانی و آقا جمال‌الدین محمد خوانساری نمود.» و نیز صاحب روضات می‌نویسد: «آقا حسین گیلانی لنبانی دانی جد جدم ابوالقاسم جعفر بن حسین است.»

علامه محقق سید محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنات در شرح حال آقا حسین گیلانی لنبانی می‌نویسد: «آقا حسین گیلانی - عالمی جامع و حکیمی بارع و مجتهدی قبیح و معتمدی نبیه و محدثی ادیب و متکلمی خردمند و لیب بود. و بالاخره از هر غله‌ای خرمنی و از هر فن بهره‌ای برده بود.»

صاحب ریاض او را بعنوان علم و فضل و تقوا و کمالات انسانی ستوده و افزوده: معظمله از معاصرین است و در قرائت فقه و حدیث در حضور استاد استاد علامه محمد باقر مجلسی، از مشارکین ما بود و در این اوقات در یک از مدارس اصفهان به تدریس مشغول است.

از تألیفات آقا حسین گیلانی: شرحی است بر صحیفه که از شرح صحیفه سید علیخان کبیر استفاده نموده است و علاوه بر آن آثار دیگری دارد از قبیل شرح مفاتیح فیض و حواشی زیادی بر ذخیره فاضل سیزواری و رساله فارسی در زیارات. آقا حسین در مسجد محله لنبان (که مشهور است هنگامی که حضرت مجتبی علیه السلام به اصفهان آمدند در آن مسجد اقامه نماز فرمودند) به اقامه جماعت می‌پرداخت. مؤلف ریحانةالادب در تاریخ وفات ملاحسن گیلانی می‌نویسد:

«وی در بیست و ششم ماه مبارک رمضان - هزار و صد و بیست و نهم هجری وفات یافت.» و درتخت پولاد در محلی که بعدها آقا حسین خوانساری در آنجا مدفون شد و به نام وی شهرت یافت، مدفون شده است و ظهور پاره‌ای از کرامات از آنجا مشهور است.

لنبان = lonban: فره‌ایست از فرای اصفهان.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ج ۶ ص ۱۸۲۰) و در ریحانةالادب آمده است: لنبان، فره‌ایست بزرگ در اصفهان که یکی از دروازه‌های آن بدان منسوب است. (دروازه لنبان).

منابع

- ۱- روضات الجنات - سید محمد باقر خوانساری ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی
- ۲- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء - میرزا عبدالله آندی اصفهانی ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی
- ۳- ریحانةالادب - میرزا محمد علی مدرس
- ۴- علامه مجلسی - استاد علی دوانی
- ۵- علمای بزرگ شیعه - م - جرفادقانی
- ۶- فرهنگ فارسی - دکتر محمد معین

در مورد مقالات رسیده

صفحات محدود گیله‌ها امکان چاپ سریع همه شعرها و مقالات خوب رسیده را نمی‌دهد. درج مطالب برگزیده از میان آنها الزامی است و برای چاپ گاهی ممکن است بدلیلی در نوبت دراز مدت قرار گیرد.



رودسر، شهر چار چراغها

نشریه محترم گیله‌وا

با احترام در خصوص نوشته «رودسر شهر چار چراغها» در شماره ۹ و ۸ آن مجله و توضیح آقای دکتر سید مجتبی روحانی (م - مندرج) در شماره ۱۱ مناسب است توضیح ذیل را جواباً و دفاعاً در همان صفحه منعکس فرمائید.

۱- «این عکس‌ها مربوط به دوره پهلوی دوم است» در عکس پشت جلد، صرفنظر از وجود ساختمانهای شهرداری و هلال احمر، اتومبیل سیستم دهه ۱۹۶۰ نیز برای هر رودسری توضیح میداد که حتماً در شرح عکس پشت جلد اشیایی رخ داده که اینک حق مطلب در شماره بعد از طرف مجله ادا گردید بهر حال بر کسری، کمترین قصوری برفته است - عکس مندرج در صفحه ۱۴ هم بدون شرح بود.

۲- «میدان و خیابانها در این عکس‌ها آسفالت است» در حالیکه تا حوالی سال ۱۳۳۳ میدان و خیابان اصلی شهر رودسر سنگگروش بوده شهر رودسر تا ۴ سال بعد از ۱۳۳۳ نیز مغروش به سنگگروش بود و در سال ۱۳۳۷ همراهِ با آسفالت جاده کناره بوسیله شرکت شاپور غلامرضا (مُحم) آسفالت گردید.

۳- «ساختمانهای بزرگ اطراف میدان توسط آلمانی‌ها طراحی و ساخته شده است» تنها نشانه «عمدی» ساختمانهای اطراف میدان بوسیله مستشاران آلمانی حین طراحی شده است اما عملیات ساختمانی بوسیله معماران و کارگران ایرانی و معمولاً بومی انجام پذیرفته است. ساختمانهای تهریبانی، شهرداری و ... از ساختمانهای املاکی محسوب میشوند.

۴- «ساختمانهای صد تومانی مربوط به خانه‌های روستایی بود و ... ساختمانهای «روستایی» لقب نه «روستایی» بود و کوچکترین ارتباطی با عمارات صد تومانی نداشت و اداره املاک برای ساختن «روستایی» حتی یک دلار هزینه متحمل نشده و بهمین دلیل قانون ۲۸ ماده‌ای املاک و گذاری نیز در (روستایی) کوچکترین حتی برای املاک پهلوی قابل نگردد. اینجانب متواتر گواهی کتبی یک کارمند سه ساله اداره املاک را در نایب گفته‌هایم ارائه دهم. مصافحا اسکله از اعلیحضرت سیری فروش (تاسیری و نرد بار املاک اختصاصی در میدان بار تهران فروش سیرفت، هیچ کشاورزی حق عرصه فراورده خود را در میدان نداشت) از اعلیحضرتی که مأمورین و فوئرها را بلب می‌کردند تا فوئره‌چی نراند سرخه آرا بیع خود استناده کند، بسیار بعید است که صد تومان هزینه بگذارد و «روستایی» بسازد و بقول آقای دکتر روحانی «روستاییان را ناجبار به این بناها انتقال نداده» اساساً این شود با اقتصاد رضا ساهی مغایرت داشت.

۵- «نگارنده تا حوالی سال ۳۰-۱۳۲۹ آرا (پل آجری) تقریباً نیمه بر پا دیده که بعلمت سید انگاری مسئول و سر طمع ارباب حرص و آز ویران شد و بعد «الکین اطراف پل» به باری آبادی و مسئولین وقت به ویرانی کامل آن هت گماشتند. اولاً رضا شاه این پل با شکوه را برای آن خراب نکرد که بیمه ویران آن باقی بماند و آینه‌گان به عامل این خرابی نفرین بفرستند. آیا بدین سبب آرا تمام ویران نکرد که مثلاً سلف او آرا ترمیم کند؟ ثانیاً تنها مصالح قابل بهره‌برداری از پل آجر آن بود که ارزش جدا کردن از ساروج چندصد ساله را نداشت. اساساً چیزی را که شاه خراب کند وظیفه سلف آن این است که به تکمیل ویرانی‌اش اهتمام ورزد چرا گناه را بگردن دیگران بیندازیم. نالفا صاحبان

قبلی اطراف پل اگر مجدداً زمین خود را تصرف میشدند، مثلاً آن زمین بصورت پارک یا فضای سبز برای شهر رودسر باقی می‌ماند؟ ابتدا همان بود که چندی بعد یک آنگهی به هزاران آنگهی شبی اضافه شود «اعلیحضرت نمایون محمدرضا شاه پهلوی تقاضای ثبت یک قطعه زمین به شماره فرعی فلان اصلی فلان ... (آن دهخدا که ده خرد و ملک رهن است. آن پادشا که مال رعیت خورد گداس. بروین امتصامی)

۷- «مالکیت شهر رودسر در اختیار چند خانواده (کمتر از انگلستان یک دست) بود و روستائیان و کشاورزان عزیز رودسر تحت ظلم و ستم این چند خانواده دست و پا میزدند» در اینجا از مالکیت شهر رودسر صحبت شده که البته روستائیان در روستا ساکن بودند و چون نسبت به مالکیت شهر صحبت شده فقط بان باسخ میگویم. مالکیت شهر رودسر متعلق به دو غیر بومی محسین و سلامت بود که یکی مجبور بدریافت معوض؟! شد و دیگری مشمول قانون استرداد املاک گردید تا جائیکه به نمره عدل پهلوی هیچکس حتی مالک خانه اجدادی خود هم نبود و اساساً مالکیت شهر رودسر باستانی ۳ دانگ از ۷۲ پلاک از طریق تلاش‌های استاد اعظم! محمد علی فروغی بوراوت به شاه تعلق داشت که نسال ۱۳۵۷ فروش میرسد و وجه آن از طریق تبدیل به دلار به بانکهای خارج منتقل میشود. چهره شاد رعایای شاه را هم میتوان دید تا بلبلو کلیه روستائیان اثر شادروان کمال الملک ملاحظه فرمائید.

حسن سید ولیسی



در باره ضرب المثل‌ها

با درود، و خسته نباشید به شما و همکاران خوبتان چون میل دارم مجله مورد علاقه‌مان هر بار پربارتر و گرامی‌تر از شماره پیش باشد لزوماً این نامه تقدیم شد.

در گیله‌وا شماره ۱۴ صفحه ضرب‌المثل‌ها، ضرب‌المثل‌های آقای علی پاک سرشت از دیلمان خواندم بمضمون (سرخ آگر کارگر بود شلوار به پای خروس بود).

و معنی آنرا (کتابه به آدمهایی که حرکتی ندارند و تنبل هستند) نوشته‌اند اما من اعتقاد دارم ایشان توجه کافی مبذول نداشته و یا به همه جوانب آن توجه نکرده‌اند و این ضرب‌المثل همچون دیگر ضرب‌المثل‌های ژرف گیلان زمین ریشه‌ای بس عمیق دارد که حکایت از لزوم همبستگی زن و مرد در زندگی است. چون زنان دهشین همیشه یار و یاور مردان خود بوده و مشترکاً کارها را انجام میدهند. اگر زنی تنبل باشد درآمد خانه اُفت کرده در نتیجه شوهر و یا مردخانه شلوار سالی به پا نخواهد داشت. این ضرب‌المثل نه تنها در مورد دهشینان صادق می‌کند بلکه در شهرها هم هستند زنان کاردار و فداکاری که مردشانرا به مقام بالا هدایت کرده و بچه‌های خوبی تربیت کرده و زندگی مرفهی تدارک دیده‌اند.

خلاصه، اگر زن خانه با هوسر خود دوش بدوش کار کند اقتصاد بالا رفته و مردخانه شلوارها پا خواهد داشت (البته در ضرب‌المثل مکار گرفته شده شلوار نوعی نمیل است).

نصرت الله خوشدل سرشت

در باره نام سپیدرود

در نشریه شماره ۱۳ در بخش زیبایی‌های گیلان در اشعار پاول فلمینگ به ترجمه دکتر عبدالکریم گلشنی، در بند ۱۱، یادداشت‌ها اشاره شده است که قزل اوزن نام پیشین سپیدرود بوده است. لازم دانستم باستحضار برسانم.

قزل اوزن نام همیشگی رودی است که از کوههای پیش بارماخ کردستان سرچشمه گرفته از مسیر صد چشمه و سرزمین آذربایجان گذشته به گیلان میرسد. زمان مسافرت جیش آلمانی تا زمان ساختمان سد سپیدرود، در تنگه منجیل (محل استقرارسد) با رودخانه شاهرود گه از کوههای طالقان سرچشمه می‌گیرد تلاقی کرده سپید رودها تشکیل میداده است، که امروزه دو رودخانه فوق‌الذکر هر یک در مصب جداگانه‌ای وارد دریاچه پشت سد می‌شوند. در واقع سپید رود از تنگه منجیل شروع می‌شود و خاک گیلان را به دو بخش بیه‌پیش و بیه‌س تقسیم و آنرا طراوت بخشیده، آبیاری می‌کند.

و اما از سپیدرود در منابع مختلف نام‌های متعددی برمی‌خوریم، شرح زیر:

۱- در کتاب گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت نوشته آقای محمدتقی میرابوالقاسمی اشاره شده است که این رود را در اوستا سیت و در پهلوی سپت و در سانسکریت SEVETA گویند.

۲- معدودی این رود را اسپید روج نامیده به معنای رود سپید.

۳- در جایی دیگر یاد شده رود آمارد، وجه تسمیه از قومی که در حاشیه سپید رود زندگی میکردند.

۴- در کتاب از آستارا تا استارباد تألیف استاد دکتر منوچهر ستوده اسپید رود یا نهرالذیلم آمده‌است.

۵- راولینسون می‌نویسد آماردوس می‌باشد (وجه تسمیه از قوم همان منطقه).

۶- مستوفی می‌گوید منول‌ها این رود را هولاولان یا اولاولان به زبان منغولی سرخ رود می‌گنسد. ر سپس آنرا قزل اوزن گفته‌اند. یاد آور می‌شود که منول‌ها می‌توانستند این اسم را به شاخه‌ای که از آذربایجان می‌آید اطلاق نمایند چرا که این رود سرخ وقتی با شاهرود که آبی صاف و روشن دارد مخلوط می‌شود نمی‌تواند کاملاً سرخ بماند.

۷- در سفرنامه اولتاریوس آمده است آب رودخانه سپید و زلال است و از این جهت به زبان طالشی آنرا اسپروت می‌نامند.

۸- به باور اینجانب اطلاق اسپروت (کسرالف سکور س و فتح پ) از جانب مردم رودمار به این رود می‌تواند ریشه کهن تری داشته باشد.

اسپیده روت، SPIDEH RÖT بزبان پهلوی برابر است با سپیدرود که اسپیده بتدریج تبدیل به اسپید شده که هم اکنون در رودبار معنای سپید دارد و RÖT به نهر یا رودی اطلاق می‌شود که پس از سیر در خشکی وارد دریا می‌شود.

با تشکر و تقدیم احترام

سپیده محمد هاشمی تبریز



با دوستان تنکابنی

... اگر اجازه دهید، چند کلمه‌ای با دوستان همولایتی خود که برای شما مطلب میفرستند از باب تذکر عرض نمایم. دوستان، ما همه امانتدار فرهنگ و تاریخ دیارمان هستیم، برای نسلهای آینده، پس جهد کنیم تا امین و صادق و خوب باشیم. باید عرض کنم برادران من، هر چه که به ذهن رسید نباید به وقایع تاریخی و فرهنگی یک قوم نسبت داد و یا برای ریشه‌یابی یک لغت یا ضرب‌المثل به ذهنیات متوسل شد. این دور از خرداست. نگذاریم تعریفات جای تعریفات را بگیرد و اما در شماره ۱۴ (مهر - شهریور) ص ۳۷ مطلبی تحت عنوان (برخی لغات مربوط به برنجکاری در تنکابن) از آقای علیرضا دریانی بچاپ رسید که در خصوص بعضی از واژه‌ها جای تأمل است. چنانچه مقدر می‌باشد جهت اصلاحیه در همان صفحه بچاپ رسانید تا آیندگان با اصطلاحات اصیل و صحیح آشنا شوند ...

۱) لغت بندگانه باید عرض شود تلفظ درست یا دیگر آن پندی‌گاه (bandigah) میباشد
۲) لغت انگو = این لغت مترادفش دازه (dazeh) است که بیشتر کاربرد دارد.

۳) لغت چکو یا چگو = بنده یا توجه به اینکه مدتی است نسبت به گردآوری اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های آن منطقه مشغول هستم متوجه نشده‌ام که ایشان این لغت را از کجا آورده‌اند و یا در چه منطقه‌ای کاربرد دارد اصل لغت چول (chool) یا چوله (chooiche) میباشد.

۴) لغت لیفا = متأسفانه در هیچ کجای تنکابن گفته نمی‌شود بلکه لی‌ها (liha) گفته می‌شود.

۵) لغت وار = این لغت به معنی ردیف میباشد نه کسرت کناری حرکت. لابد تصدیق میفرمایند که وقتی خانمها برای نشاء یا وجین وارد زمین میشوند بزرگترشان (سرکارگر یا صاحب‌کار) می‌گوید «هر کس خوشتریزه به وار بیرو بوش» یعنی هر کس برای خود یک ردیف بگیرد پرود

۶) لغت لت‌کوله = باید عرض شود مراحل کاشت برنج در شرق گیلان و غرب مازندران شامل شخم اول (بور) شخم دوم (سرجین) شخم سوم (چنگک زنی) شخم چهارم (لت زنی) است - بعدمل و اکتی یاخال کوله هکنی (سطح کردن زمین) بعد نشاء (نشاس) بعد وجین و سرانجام دوباره (وجین دوم را گویند). حال اگر منظور از لت‌کوله همان لت‌زنی میباشد پس لت‌کوله معنی ندارد باید لغت لت‌زنی را استعمال کنیم و اگر منظور آماده سازی و تسطیح زمین است که لت‌کوله نیست لغت درست آن خال کوله هکنی یا خال اکتی است و این کار بوسیله یک اهرم چوبی با یک تخته متصل به آن که دشارده (damardehe) می‌گویند انجام می‌شود.

۷) لغت هال = این لغت به معنی مرز نیست. چون مرز سد یا دیوار گلی است که یک زمین شالیزار را به چندین قسمت کوچک تقسیم می‌کند تا بتواند آبیاری را به راحتی انجام دهند. حال به معنی مقدار زمینی است که دور تا دور آن را مرز احاطه کرده و شالی در آن کاشته می‌شود. با اسید این که دوست همشهری من در کار جمع‌آوری لغات موفق باشند.

در خاتمه جای بعضی لغات را خالی می‌بینم از جمله:

۱) از بیل (azbeil) به معنی ساقه برنج که با مجموعه آن جابودستی درست می‌کنند.

۲) توم لاک (tomelak) به معنی ظرف چوبی مثل طشت که خانمها به هنگام نشاء مقدار توم در آن می‌ریزند و با خود حمل می‌کنند معمولاً هر دو نفر یک توم لاک لازم دارند و برای هر ۲۰ نفر، یک نفر مرد با زن لازم است که توم را از صفحه (ظرف استوانه‌ای که توم در آن ریخته شده) به داخل توم لاک بریزد و این کار را معمولاً پسران نوجوان یا دختران نوجوان انجام میدهند.

۳) توم پیری (tomeserie) شیرینی یا کماچی که اولین روز نشاء خانم‌خانه دوست می‌کند و سی‌آورد سرزمین و همسراه صحبانه توزیع می‌کند. همه کارگران به هنگام تناول شروع کار را تبریک می‌گویند و از خداوند آرزوی برکت می‌کنند

(متأسفانه این رسم خوب کم‌کم به دست فراموشی سپرده می‌شود).

۴) تَه کُل (tahkel) به معنی فرض - ذخیره - در اینجا به معنی اینکه شخصی به کمک شخص دیگر می‌رود بدون گرفتن دستمزد و شخص کمک شونده آن کارش را متقابلاً بموقع مناسب جبران می‌کند، دست هم گرفتن نیز معنی می‌دهد.

۵) کَر (kar) به معنی دسته شالی که معمولاً هر ۳۰ مشت شالی بریده شده را یک دسته می‌کنند که به آن کَر kar می‌گویند. و هر ۲۰ کَر kar یک کوله میباشد.

۶) کَریار (kirhar) به معنی حمل شالی دسته شده به جایگاه خرمن.

دکتر نجیبانی - تهران



«پیر ولی» پوریای ولی نیست

ماهنامه گیله وا

یادداشت آقای «محمد علی بقایی» درباره «بقعه آقا پیرولی» در روستای «کامردخ» فومن و ارتباط احتمالی آن با گور «پوریای ولی خوارزمی» مشهور را در شمال ۱۳ خواندم. نویسنده یادداشت حدس و گمان اهالی را که معتقدند بقعه آقابیرولی مسکن است گور پوریای ولی خوارزمی باشد بازنویسی کرده و خودشان هم در پایان پرسیده‌اند: «راستی آیا پیرولی همان پوریای ولی می‌باشد؟ البته این بسته به تحقیق محققان است. در صورت تحقق باید نسبت به بازسازی مقبره آستین همت بالا زده شود و آنچه «درخور پوریای ولی جوانمرد است انجام گیرد» (گیله‌وا، ص ۳۶).

عرض می‌شود که بسیار خوب است که مردم نیک گیلان حرمت پوریای ولی جوانمرد را پاس می‌دانند و آرزوی میزبانی از کسالد آن جوانمرد هسته روزگاران گذشته را در دل می‌پروراند، وای کاش که گور او نه در «خوارزم» بلکه در روستای «کامردخ» فومن گیلان می‌بود. اما متأسفانه چنین نیست و پهلوان پوریا که اصلاً خوارزمی بوده در همان دیار خود هم در گذشته و بخاک سپرده شده است. گور وی هم اکنون در شهر «خیوه» همان ولایت خوارزم سابق است که حالی به «ازبکستان» تعلق دارد. مدرسه‌ای مهم هم در خیوه بنام «پوریای ولی» است که بیماره گور پهلوان پوریا از دیدنیهای خیوه است. بنابراین احتمال این که محمود خوارزمی در روستای «کامردخ» فومن گیلان ما دفن شده باشد تقریباً صفر است. آنجا هم که آقای بقایی نوشته‌اند پهلوان هندی و مادرش به خوارزم آمدند، درست نیست، بلکه پهلوان محمود به بنگال هند رفت. برای آگاهی بیشتر در باره پوریای ولی خوارزمی (پهلوان محمود - تنالی) می‌توان نگریست به

۱- در جستجوی، تصوف، تألیف دکتر عبدالحمین

زرین کوب، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۵۴ و ص ۱۴۲

۲- لطایف الطایف، فخرالدین علی صفی، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲، ص ۲۷۴ که منبع اخیر

حکایتی از زمان مرگ او هم نقل کرده با این دو بیت از پهلوان: چه برسی چه می‌بایدت وقت مرگ

بجز وصل جانان چه می‌بایدم

جدایی مبادا مرا از خدای

دگر هر چه پیش آیدم شایدم

مهدی سیدی - مشهد



مراسم کتره گیشه در رضوانشهر

در شماره ۱۴ آن ماهنامه با فلم آقای عیسی خاتمی مراسم کتره گیشه شرح داده شد. می‌خواهم نظر شما را به این مسئله جلب نمایم که این رسم در منطقه رضوانشهر کاربرد عکس دارد. موقعی که خشکالی زارعین را در مضیقه آب قرار می‌داد و مزارع در حال سوختن بود این مراسم بعنوان تقاضای باران اجرا می‌شد نه جهت بند آمدن باران. باین صورت که چند روسری به یک کنگیر (کترا) بسته می‌شد و به صورت عروس در می‌آمد (گیشه به معنای عروس) و یک نفر که حتماً باید از سادات می‌شد کتره گیشه را ننگ می‌داشت و سه تا چهار نفر او را همراهی می‌کردند. کسی که کتره گیشه دستش بود می‌خواند:

کتره گیشه بیوسته خورمه‌زن بیوسته

ای خدا باران، عزت قرآن

و دیگران با او تکرار می‌کردند. در مقابل هر خانه‌ای که خوانده می‌شد صاحب خانه مقداری برنج و سیب زمینی و پیاز و سایر وسایل احياناً یک مرغ به آنها میداد و همراهان با جمع‌آوری هدایا آرام آرام به طرف بقعه حرکت می‌کردند. البته قبلاً مقدمات کار فراهم می‌شد و عده‌ای از زندهای روستا در بقعه مشغول تدارک نهار بودند. که با این وسایل نهار تهیه و همه اهالی با هم نهار می‌خوردند و بعد از نهار چند بار هم با خواندن هسان اشعار بقعه را طواف می‌کردند و در پایان کتره گیشه را در توی رودخانه می‌انداختند دعا می‌کردند که خداوند به آنها باران عنایت فرماید و پیران معتقد بودند که بعد از این مراسم حتماً باران خواهد آمد. خداوند بار و پاورتان باشد.

احسان‌الله خادمی دبیر دبیرستانهای رضوان شهر



روایتی دیگر از کتره گیشه

مدیر محترم گیله‌وای مردم دوست

... در شماره ۱۴ آن ماهنامه وزین مقاله «کتره گیشه» را با لهجه رامسری زیارت و با سبب از شما برادر بزرگوار خواستم نکته‌ای را یادآوری کنم: رسم کتره گیشه در منطقه رامسر با برداشتهای گوناگون از جمله همان طریقی که برادر عیسی خاتمی نوشته بودند به اجراء درمی‌آید اما کاش این برادر عزیز اشاره‌ای به تمام آنچه که در آن منطقه حاکم است یاد آور می‌شدند تا حق حومه رامسر که کتالم باشد پایدار بماند. تازه کتالم پنج کیلومتر با رامسر فاصله دارد پس می‌شود نتیجه گرفت که شاید روایت‌های دیگری هم باشد که آن برادر محترم از آن بی‌خبر بوده که نمونه‌ای از آن را که در کتالم رایج است تقدیم‌تان کردم

طیبه زمانی - مشاکلايه کتالم

(ساکن قزوین)

آی خورده خورده تابه

(های ریزه ریزه تابه)

فردا آفتاب تابه

(فردا آفتاب تابه)

کتره گیشه بیاریدیم

(کنگیر عروسکی آوردیم)

جانه ذیله بیاریدیم

(با جان و دل آوردیم)

کتره گیشه یار تو

(کنگیر عروسکی یار من)

یار وفادار تو

(یار وفا دار من)

عروس چهار نوازه

(عروس چهار نیارد)

هر چی دره بر بره

(هرچه هست باره باره است)

تقصیر شو مار دره

(تقصیر مادر شوهر است)

شو مار گونه مؤ بیرم

(مادر شوهر، بیگونی من بیرم)

وازاکنم گززه گیرم

(می‌برم، موش می‌گیرم)

مسابقات کشتی گیله مردی گیلان و مازندران

مسابقات کشتی گیله مردی انتخابی استان گیلان در دو وزن سبک تا ۷۰ کیلوگرم و سنگین بالای ۷۰ کیلوگرم و انتخابی گیلان و مازندران از ۸ لغایت ۱۱ آبان در سالن تختی رشت زیر نظر هیئت ورزشهای بومی و محلی برگزار و نتایج زیر کسب گردید:

در انتخابی گیلان سبک وزن تعداد ۲۶ نفر شرکت داشتند که در نتیجه اسماعیل امانی از شفت مقام اول، رضا کشاورز از فومن مقام دوم و ابوالقاسم صفری از فومن مقام سوم را کسب کردند.

در انتخابی گیلان سنگین وزن (۷۰+) ۳۶ ورزشکار شرکت داشتند که این نتایج حاصل شد: مازیار ایکانی از فومن نفر اول، ایرج افشار از کلاچای دوم و عبدالله حسن زاده از کلاچای سوم نتایج تیمی: فومن با ۳۴ امتیاز اول - شفت با ۲۱ امتیاز دوم - کلاچای با ۱۷ امتیاز سوم

در مسابقات انتخابی گیلان و مازندران که با شرکت ۳۲ کشتی گیر زنده از این دو استان برگزار شد این نتایج حاصل گردید: مازیار ایکانی از فومن گیلان اول، مصطفی خیراندیش از لنگرود گیلان دوم و شایبور معینی از تالش گیلان سوم ضمناً به نفرات اول تا ششم هر وزن (جمعاً ۱۸ نفر) جوایزی که از سوی مدیران کل استان و هیئت ورزشهای بومی و محلی تدارک شده بود اهدا گردید.



مازیار ایکانی

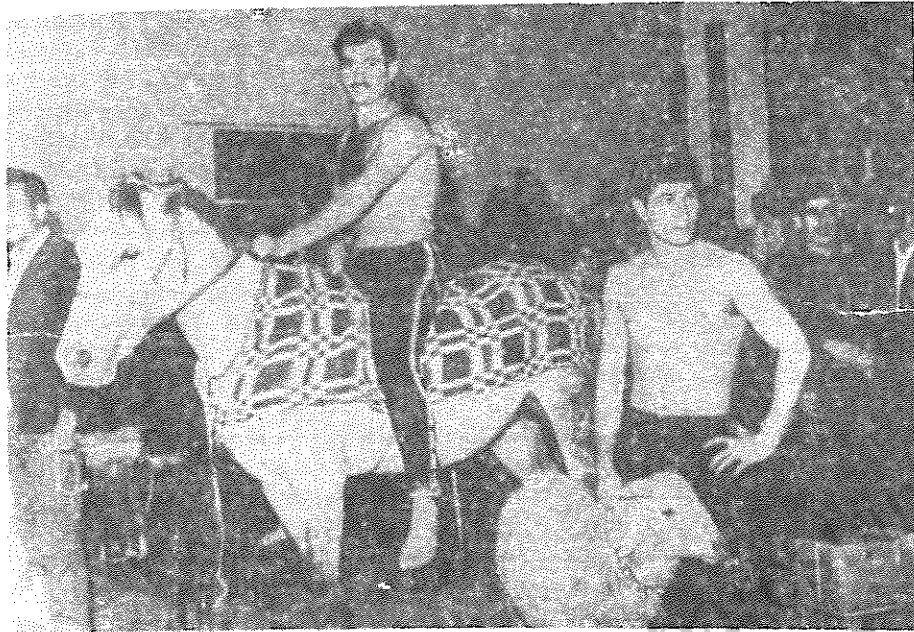
ستاره مسابقات کشتی گیله مردی امسال

مازیار ایکانی دانشجوی رشته پزشکی که تیم گیلان را به مقام قهرمانی رساند بیست و دو ساله است، متولد چالوس و فرزند شهید. از آنجاییکه به گیلان و گیلانی عشق میورزد با توصیه آقای حسن عارف عشقی مشاور مدیر کل تأمین اجتماعی استان گیلان برای اولین بار، در سال ۷۲، در کشتی گیله مردی شهرستان فومن شرکت نمود و برگزیده شد و همراه این تیم در مسابقات کشتی گیله مردی استانهای گیلان و مازندران شرکت جست که در نتیجه تیم کشتی گیله مردی فومن را به مقام اول مسابقات رسانید و در مسابقات گیلان و مازندران نیز با شکست تمامی پهلوانان مقام اول را به عکس سالهای گذشته - از آن استان گیلان کرد. مازیار ایکانی به اذعان تماشاگران و دست اندرکاران ورزش سرشار از احساس و عاطفه و گذشت و نوع دوستی است، هیزم و سایر درآمدها حاصل از مسابقات کشتی گیله مردی را صرف کمک به محرومین و نیازمندان و معلولین نمود و از لحاظ منش پهلوانی و رفتار جوانمردانه زبانزد خاص و عام گردید.

علاوه بر کسب مقام اول کشتی گیله مردی استانهای گیلان و مازندران، در سال ۷۲، در مسابقات المپیاد ورزشی دانشجویان کشور نیز به نمایندگی از سوی دانشکده علوم پزشکی تهران شرکت نمود و مقام اول کشتی را از آن خود نمود و بعنوان ستاره مسابقات فاز این دور از مسابقات معرفی گردید. پهلوان مازیار ایکانی هم اکنون دانشجوی سال چهارم پزشکی دانشگاه تهران میباشد.

پهلوانان

کشتی گیله مردی



پهلوان اسکندری نفر اول سوار بر " برم " (= جایزه) خود که یک اسب بود

در کشتی سال ۱۳۴۷ گیلان و مازندران

(هوشنگ ملکی نفر سوم از واجارگاه با " برم " خود کگوسفند در عکس دیده می شود)

۱ - پهلوان رجبعلی اسکندری چماچایی مقدم

زایچه اش در چماچای شفت از شهر فومن است به سال ۱۳۲۳، در سال ۱۳۴۰، در عنوان جوانی بود و هنوز ۱۷ بهار زیبای ناحیه کوهستانی چماچاه را پشت سر گذاشته بود که در روزهای عقد و عروسی و شادی گیله مردان و روز سیزده بدر شروع به کشتی گیله مردی نمود و نیرو و قدرت خود را با زمین زدن پهلوانان بنام کشتی گیله مردی دوران، به معرض نمایش گذاشت.

فصل دروین برنج همین سال نیز برایش خاطره انگیز است زیرا در شادی خرمین گیله مردان منطقه شفت و چماچاه، وی نیز با زمین زدن پهلوانان کشتی گیله مردی شادی در دل داشت و نغمه های پیروزی را ساز میکرد و میرفت که نام خود را آشنای مشتاقان شب زنده نگهدار کشتی گیله مردی نماید و دیری نپایید که شادی بخش گیله مردان مشتاق شد و در مسابقات کشتی گیله مردی گیلان و مازندران که در سال ۱۳۴۴ ه.ش. در مثل فو برگزار شد مقام اول را از آن خود نمود و افتخاری برای گیلانیان به ارمغان آورد و کارناوال شادی در روستاها براه انداخت. در سال ۱۳۴۷ نیز در سالن ورزش شهر لاهیجان با حضور مفسر بزرگ ورزش ایران عطاء بهمنش به مقام قهرمانی گیلان رسید و در سال ۵۳ نیز این مقام در پای شیطان کوه لاهیجان تکرار شد. فونی که پهلوان اسکندری برای زمین زدن حریفان بیشتر از آن استفاده می نمود فن زیرگیری (دوخم) و فن ه آئن پره بود رفایی وی در کشتی ها، پهلوانان: میرشجاع موسوی اهل خمام -

عطارجبی اهل شفت - سید قاسم فومنی اهل فومن - دو برادران حسنجان و حسینجان فومنی از فومن - عسکر بالکوسرایبی از لاهیجان - مرحوم یوسف علیجان پور از املش - پهلوان رمضانعلی قمر از رشت - مرحوم ابوب مؤمن زاده از فتحام و احمد دهقان از راسته کنار سیخان بود و پهلوانان مازندرانی که با آنها کشتی گرفت و پیروز شد: پهلوان ساعت مازندرانی - پهلوان حیدر معروف به بیر مازندران - پهلوان نقدعلی - پهلوان هیبت خانیان پور و پهلوان قطبی بودند.

بهترین خاطره ای که وی بیاد دارد مربوط به سال ۴۷ میباشد که در کشتی گیله مردی بک و نیم باخت داشت و چنانچه در این مسابقه یک مساوی دیگر کسب میکرد از دور مسابقات خارج می شد. پهلوان اسکندری می گوید: «درگیر باس عجیبی بودم و بسی ناراحت، حاج احمد خوش عقیده رئیس هیئت وقت، مشوق اصلی من برای ادامه کشتی شد که در نتیجه با نوان روحی ای که از ایشان گرفتم در تمام کشتی های بعدی بر حریفان فاتح آمدم و قهرمان کشتی گیله مردی استان گیلان در آن سال شدم.»

پهلوان اسکندری در شب پایانی مسابقات کشتی گیله مردی امسال (۱۳۷۲) در مسابقات کشتی گیله مردی بخش پیشکوتان شرکت نمود و ضمن بجای آوردن، واژه یعنی آیین نیایش با دیگر پهلوان پیشکوت گیلانی پهلوان عطاء رجعی از شفت کشتی گرفت و بروی غالب شد.

در حال حاضر پهلوان اسکندری رئیس هیئت ورزشهای بومی و محلی رشت میباشد.



عکس از سمید مطلق زاده

غشور

پاسگاه نظامی نمود، و از سال ۱۳۳۲ شمسی از سوی دولت تبدیل به مدرسه‌ی ابتدایی گردید. منطقه پونل هنوز هم محل ارتباط با سایر مناطق می‌باشد، چون دروازه توریستی و اقتصادی رشت - آستارا و فومن - میانه (که هنوز نیمه تمام مانده و از مناطق بیابانی عبور می‌کند) از آنجا می‌گذرد، «غشور» در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷، بدون استفاده ماند، در و پنجره و آجرهای آن به سرقت رفت! و مورد تخریب قرار گرفت.

اکنون از این ساختمان زیبای قدیمی، جز اسکلت و نمای ظاهری، چیزی باقی نمانده است. خوشبختانه اداره آموزش و پرورش رضوان شهر، ضمن حفاظت از این بنا، تصمیم به بازسازی آن گرفته است، و می‌خواهد آن را تبدیل به استراحتگاه و خانه‌ی معلم نماید، که کاری است در خور ستایش و خدمتی در جهت حفظ معدود ابنیه تاریخی منطقه تالش.

باز علی پور غشوری

از روستای بیلاق لتوم - پره سرتالش

«غشور» در رشت گاتوره تلفظ می‌شود که واژه‌ای است روسی که به زبان گیلکی راه یافته است.

«با بهره‌مندی از کتاب داورمزر ایران - گیلان، سونتی و رابینو

یکی از ساختمان‌های قدیمی و در حال ویرانی تالش «دولاب» «غشور» نام دارد که، هنوز هم با همه‌ی کم لطفی انسان و طبیعت! در پونل پابرجا است. این بنا به احتمال زیاد، در حدود سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۲۵۰ ه. ق. ایجاد گردید. ساختمان مزبور در بدو امر مورد استفاده اداره بنادر قرار گرفت، چون در آن زمان از پونل به سیاوزان بندر انزلی یکتارشته راه آهن کشیده شده و با واگن، سنگ‌های مالون منطقه را برای استفاده ساختمانی به انزلی حمل می‌کردند، هم اینکه نیز پاره‌یی از بقایای این راه آهن به نام «واقونه جده» (=جاده واگنی) در پونل وجود دارد.

بعدها این ساختمان دارالحکومه‌ی پونل گردید، و مرکز حکومت خوانین تالش دولاب در آنجا بود. خوانین پونل به دلیل جنگلی بودن منطقه و وجود رودخانه‌ی شفا رود این محل را برای حکومت و فرماندهی خود برگزیدند. یکی از شاعران محلی در وصف آب و هوای پونل گفته است:

از آب ششارود به جز منزل پونل

طیغم نپذیرد به خدا هیچ مکان را
پس از فروپاشی حکومت خوانین، و در دوران سلسله پهلوی، دولت مرکزی «غشور» را تبدیل به

رشت - محمد اسماعیل زاده - گلابه شما که به اختصار نوشتید رسید. البته شما حق دارید اما نه به آن غلظت. مع الوصف کارساز وهنادر دهنده بود و امیدواریم گاهی ما را دوستانه زیر ضرب ملیح خود ببرید. باور بفرمائید ما در مقابل نقد منطقی تسلیم محض هستیم.

رشت - سید محمد شکران: خوشحالم دانش آموزی چون شما این قدر به سایل حیاتی و اقتصادی زادگاهش اشراف دارد. قاضیان سنگر - میناز حیدری پور - متأسفانه اسانه‌ای که فرستادید تکراری است. سعی کنید از پیرمردان و پیرزنان زادگاه خود «مقل» های اصل‌تر جمع آوری کنید.

سیاهکل - کیویان مسابرو: در انتخاب ترانه‌های فولکلوریک دقت بفرمائید که ارزش و حرمت چاپ کردن را داشته باشد. و حتی خوش خط نوشته شده باشد و خوانا.

لنگرود - علی بالایی لنگرودی: بانی این امر خیر شما شدید که بالاخره ملاحظه بفرمائید. عکس‌ها رسید متشکریم. جورکوه خشکیجار - نادر محمدی: داستان گیلکی شما که

مدت‌هاست که ستون پاسخ به نامه‌ها را تعطیل کرده‌ایم. بارها پاسخ‌ها را تنظیم کردیم اما هر بار بخاطر ازدیاد مطلب در مجله از آن صرف نظر نمودیم. در حالی که روز بروز بر تعداد مطالب رسیده اضافه می‌شود و هم بر حجم نامه‌های وارده افزوده می‌گردد. برای برخی از دوستان این توهم پیش آمده است که ما نسبت به نامه‌ها بی‌اعتنا هستیم. ولی اصلاً این طور نیست. وصول نامه شما عزیزان همیشه خوشحالمان می‌کند و رنج خستگی کار را از تنمان می‌گیرد. پیشنهاد شما برای ما و انتقادات شما از ما، بسیار مفید است. براین اساس از این پس می‌گوئیم در هر شماره حداقل یک ستون به پاسخ نامه‌ها اختصاص می‌دهیم. برای این که نشان دهیم به نامه‌ها از قبل پاسخ داده شده و آماده درج بود برخی از آن‌ها را که شاید چند ماه از زمان خود دور شده است در این جا می‌آوریم و آنگاه به جواب تازه‌ترین نامه‌ها می‌پردازیم. با پوزش از خوانندگان و عزیزان خانم‌ها و آقایان:

رشت - محمد رضا پورعلی: با یکی دو پیشنهاد شما کاملاً موافقیم و امیدواریم برآورده کنیم.

رشت - ولی مدادی: چشم، سعی می‌کنیم دیگر تکراری نباشد.
رشت - حسن اسماعیلی: امیدواریم با صفای دل بیک گوشه خلوت بشینید و به آنچه در باره ما نوشتید دوباره فکر کنید، قضاوت عجلانه فرمودید.

تهران - بهنوش بیروز: از ابرار لطفتان مبی بر ارسال هدیه آغاز دومین سال مجله سپاسگزاریم. مطمئناً در دراز مدت خواسته‌های خود را در مجله خواهید یافت. کودک شما به تیمار و محبت و دلسوزی زیاد (مطالعه، دقت و آشنایی با اصول شمعی) نیاز دارد. کارهای شما را در زمینه‌های گوناگون برای ما بفرستید.

لاهیجان - مزگان عبادی: از ارسال جدول ارزشیابی مطالب گیلدا و سپاسگزاریم کارساز بود. حکمایتان را با ما افزایش دهید. جوهرشفت - ع. رستمی: برای خرید کتابهای ناباب گیلان شناسی به نشر گیلکان در رشت مراجعه نمائید.

بسندرانزلی - علیرضا یزدانیان: صفای شما همیشه در نامه‌هایتان مشهود است. یادگاری مرحوم پدرتان را که برایشان ارسال داشتید از قبل داشتیم با این همه هدیه ارزشمندی است از خواننده خوب و مهربانی که به آرشبو مسخه مورد علاقه‌اش ارسال داشته است.

سلمان شهر - علی حبیبی بی‌بالایی و ستوان دوم وظیفه کارمان باباخانی: اشاره‌ای به معرفی روستاها داشتید. بسیار خوب. امیدواریم در این زمینه بزودی گامیابی برداریم.

سوند - داریوش دریامیج: فقط به نشر به گیلکی است در حالیکه تقاضا برای افزایش مطالب گیلکی خارج از انتظار است. پیشنهاد شما همه قابل تأمل است و ما هم تلاش می‌کنیم از اسامی بیشتر به آن‌ها عمل کنیم. کما این که ملاحظه می‌فرمائید تغییراتی در مجله حاصل شده است.

تنگابن - محمود مرادی: ما برای وصل کردن آمدیم بی برای فصل کردن آمدیم. گیلان و مازندران برای ما دو صفحه مقابل هم از یک کتاب قطور و پربرگ تاریخی است که تکابن و محال تلاث عطف این کتاب و درست نقطه اتصال آن است. همکاری خود را با ما ادامه دهید.

ظاهر گوراب - سیدعباس آزموده: مطلب تاریخی شمارسید. دستان درد نکند که در باره مشاهیر گیلان کار می‌کنید و البته جای امیدواری است که با گذشت زمان کارتان پخته‌تر شده به نتیجه برسد. البته این قبیل کارها بدلیل این که در تاریخ ثبت شده از دستبرد زمان مصون است و فرصت برای تدوین آنها همیشه وجود دارد. اما آن چه گیلخواه از شما انتظار دارد مسایل زنده معاصر و پیرامون شماس که اگر ثبت نشود دیر شده است. شفت - کریم قلی‌زاده: چندین نامه و مطلب شما رسید. ذوق و شوق و پشتکار خوبی دارید. امیدواریم بزودی از زمره همکاران ما در آئید. با ما از نزدیک تماس برقرار کنید.

تاریخ انقلاب جنگل

«دشمن جنوبی که از دیر باز تاخت و تاز را جستجو می‌کرده، مستقیماً بنای هجوم و قتل و غارت و خرابی را در گیلان گذاشته» و چگونه «بره‌های کشیفی که به درجات ساهتر از دوره و حشتناک تزاری است آسمان مملکت را تیره و تار ساخته بود» (ص ۱۸۰)

اسنادی که در پایان کتاب آورده شده است این اثر را ارزنده‌تر و پربارتر ساخته. کتابی خواندنی و ماندنی و پر مطلب وجود آمده است که به کوشش ناشر محقق و پرکار و علاقمند به نشر آثار تاریخی به بازار علم عرضه شده اما با فروتنی خاص نامی از خود به میان نیاورده‌اند و «این مجموعه مستند را تقدیم وطن پرستان گیلانی و ایرانی» نموده‌اند.

خدای به ایشان توفیق دهد که باز هم دنباله کار را بگیرند و آثار دیگری از قیام جنگل و مبارزه‌های گیلانیان را در انقلاب مشروطیت که یکی از فصول مهم تاریخ مشروطیت است به زیور طبع بیارایند.

و بر نقاضای اخیر این کتابخوان فرو افتاده را ساده نگیرند که اگر فصل مربوط به سهم گیلانیان را از انقلاب مشروطیت حذف کنیم ثلث تاریخ مشروطیت حذف خواهد شد. و اگر تاریخچه «ادبیات انقلابی» گیلانیان را از «تاریخ ادبیات انقلاب مشروطیت» برداریم، سه چهارم و یا لااقل نصف فصل حذف خواهد گردید.

گیلان زمین در ایران زمین مقام مهمی دارد. تمام فصول تاریخ گیلان افتخار آمیز است و به اصطلاح فرنگی «نقطه ضعف» بسیار کم دارد. بجاست هموطنان ایرانی بخصوص گیلانیان دست ناشر کتاب را که بسویشان دراز شده، پشاورند و «دست نوشته‌های چاپ نشده‌ای که پیش آنان موجود است به طور مشروط یا غیر مشروط در اختیار نشر گیلکان قرار دهند» و مطمئن باشند که اجرشان ضایع نخواهد ماند.

مهرماه ۱۳۷۲

نکته‌ها!

کشیده، در کوه‌هایی گردد).
* (قنده کلوجه - جان / می‌ور بموجه - جان)
ترانه
* کلوجه قندی - جانم / جلو چشمم بگردد - جانم
نتیجه می‌گیریم: (تول + مچ = تولمچ) یعنی کسی که در گل و لای می‌گردد - راه می‌رود = در گل گردنده.
و (تسوم + لیج = تولمچ) در گیلکی نداریم و تولمچک (مثل دخترک - بوزک - طفلک) در اینجا تصغیر نیست بلکه تحقیر و ناسزا است! و از جمله پیداست:
- تول مجک بد فعل!
با ارادت و احترام.

تجلیل از شیون ...

خلف مرحوم حسین تهرانی و استاد محمد اسماعیلی ... نازنین هنرمندی که شانه به شانه استادان مسلم موسیقی اصیل ایرانی چون فرامرز پایور - حسن کسایی - علی‌اصغر بهاری و جلیل شهنواز ... آفاق بیکرانه اشتیاق آدمی را در نوردیده است... کسی که با همراهی ارکسترهای بزرگ در اجرای آهنگهای دلپذیر و ماندنی می‌رود تا به همیشه تاریخ مردان موسیقی ایران بییوندد ... و اینک با دستانی چابک و چشم نواز آمده است تا بر ایاتی از سه غزل و یک مثنوی استاد شیون فومنی ضربآهنگهایی داشته باشد که حزن صدایش را گیراتر و انساید:

آسمان هر چند خلقی تنگ داشت
پاس ما دیوانگان با سنگ داشت
گر چه از ما بی‌سران سرها شکست
عاقلان را سنگ می‌نگد به دست
ما بسر بردیم بعد از سنگسار
سرشکست از سنگ در پایان کار
عاللان دیوانه‌تر از ما شدند
خسته از کودک مزاجی‌ها شدند
با سرما سنگ را بازی خوشست
کودکان را سنگ‌اندازی خوشست
بسکه خواندی هر سفر دیوانه‌مان
سنگ شد گنجشک ذهن کودکان
سنگ ...؟ - آری ... از محک سرشار بود
وزجون ما عیاری می‌نمود
گر بسنگی عهد ستم کرده‌اند
در شکست‌ها، در ستم کرده‌اند ...

با تبریک به حسن انتخاب ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی واحد تکابین جناب دکتر مفتاح و با سپاس از دست اندرکاران انجمن ادبی ترجمان اندیشه امید است تکابین پیش از پیش شاهد قدرانی از کلیه هنرمندان منطقه باشد.

نیت من، خدمت بود

آیا هیچ به این فکر افتاده‌اید که خاطرات سالهای فعالیت روزنامه‌نگاری تان را بنویسید؟

در فکر آن هستم و امیدوارم مجال تحریر و انتشار این خاطرات را - که بسیار نیز جذاب و خواندنی‌ست و شاید هم برای جوانان دست اندرکار فعلی، مفید و موثر- به دست آورم.

برنامه آینده شما چیست؟ چه کارهایی در دست تهیه و آماده چاپ دارید؟

متأسفانه چاپ شماره دوم «جنگ کادج» به دلیل بحران کاغذ - پس از اتمام مرحله‌ی حروفچینی و لیتوگرافی - متعلق مانده است. انتشار چهار صفحه «هنر و ادبیات» هفتگی «کادج» هم (با وجود «گرفتن» کار این صفحات، یعنی برخورداری از همکاری تعداد قابل ملاحظه‌ای از شاعران، نویسندگان و هنرمندان کشور، و استقبال درخور توجه دوستداران هنر و ادبیات معاصر در چهار گوشه این ملک از آن) در حال حاضر به خاطر تقلیل صفحات هفته نامه کادج (بر اثر وجود همان بحران کاغذ) به حالت تعلیق درآمده است.

اما خیرخوش این که با یکی از عزیزان شایسته و صاحب صلاحیت این خطه، و به یاری فرهیخته‌ای هنر دوست، در تدارک انتشار جنگ تازه‌ای هستیم به صورت فصلی، که نام آن «خبر تفصیلی‌اش را تا چندی دیگر، نخست به «گیله‌وا» خواهم داد.

می‌بخشید که خسته‌تان کردیم. باز هم سئوالاتی داشتیم که دیگر از طرح آنها در می‌گذریم تا پیش از این خسته‌تان نکرده باشیم.

خواهش می‌کنم. من نه تنها از مصاحبه و بویژه از مصاحبت شما خسته نشدم بلکه بسیار هم خوشحالم و سپاسگزار امید به روزی یکایکتان را دارم و برای «گیله‌وا» نیز آرزوی توفیقی روزافزون و انتشاری مداوم و بی‌وقفه.
«گروه مصاحبه گیله‌وا»

نشر گیلکان منتشر می‌کند

ریشه یابی واژه‌های گیلکی

و

وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان

(جلد دوم کتاب «ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی»)

جهانگیر سرتیپ پور

اسناد پراکنده

مرحوم دوست محمد رحیمی شاندرمنی، به نقل از حافظه بسیار قوی خود متن دو نامه‌ی را که مرحوم میرزا کوچک خان گویا برای والد محترمشان نوشته‌اند، جهت ثبت در تاریخ بازتوسیه کرده و برای محکم کاری - و شاید هم برای بنش دهان آدم‌های فضولی چون بنده که مدرک و دلیل برای نقل گفتمان می‌خواهند - امضای میرزا کوچک خان را هم بعینه جعل فرموده و بعنوان سند و صدق نوشتار - آنچه از نوع موق - ذیل نامه می‌آورند! و متأسفانه در این بازتوسیه رعایت اصالت را نر نموده و بجای ... در ظرف هیجده ساعت ... (در ظرف هیجده ساعت ...) و ایضاً بجای ... در ظرف شش ساعت ... در ظرف شش ساعت ... نوشته‌اند!

گذشته از آنچه که آمده، هر چند متن نامتلاخ نامه‌های بازنوشته میرزا خان خواندم - چندین بار هم - که ارتباطی میان آن‌ها با عدلی که آقای دکتر عدلی بابت نشر آن مرقوم داشته‌اند، یعنی (بررسی نقش نالشان در نهفت جنگل) بیام، نامتلاخ چیزی دستگیرم نشد. (برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشم خوب است علاقتان و خود آقای عدلی یک بار دیگر به اصل سند مراجعه نمایند)

حال با چنین اوصافی که برشردیم، این سند یا روایت و باخاطره، چه ارتباطی با نقش نالشان در نهفت جنگل دارد و چرا نشر یافت و چگونه بکار اهل تحقیق خواهد آمد، جدا داند و جناب دکتر عدلی،

البته از بکت راه می‌شود استدلال کرد که ارتباطی بین نامه‌های بازتوسیه شده میرزا کوچک خان و نقش نالشان در نهفت جنگل وجود دارد، اینکه چون پسوند نام خانوادگی مرحوم دوست محمد رحیمی، شاندرمنی است و شاندرمن هم از توابع نالشان می‌باشد و نیز بی‌شک و شبهه مرحوم والد ایشان هم اصل آن ولایت بودند و مخاطب نامه‌های میرزا کوچک خان،

نامت و دروغ بنده نیست که، جناب دکتر عدلی که در زمینه تاریخ و فرهنگ قوم نالشان آثار تحقیقی خوبی دارند و بدون تردید پایه پژوهش‌های خود را بر مدارکت و اسناد بی‌خدشه استوار می‌دارند، چگونه راضی به نشر روایتی شده‌اند که شرح آن آمده است. محصلش که از حلاقندان آثار فلسفی ایشان هستم و به کوشش‌های ایشان برای شناساندن گیلان عزیز، ارجح می‌نماید از حضرتش تعین و وسواس بیشتری را انتظار داشتم، توفیق که فکر نمی‌کنم ناحق و بی‌مورد بوده باشد.

فروردین ۱۳۷۲ - رشت

شماره‌های گذشته گیلو را
از کتابفروشی نصرت بخواهید
رشت - خیابان علم‌الهدی

دایی نمایشی

انگاسن حیر مرگه دانی نمایشی نه - خارج از گیلان نه او نگه‌داشت، بعد نفیسی در نامه‌های نام و یاد او را نگزاشتی می‌دارد... شماره ۹ مجله فرهنگ امروز صبح به من رسید... عنوان مقاله دانی نمایشی حیرا جذب کرد... من این شخص صاحبگرا را هرگز ندیده و شناختم... اصعبت نمایشی‌ها را در ادبیات ایران از غیر چیز بالاتر می‌دانم و کسانی را که، در این راه معاشرت می‌کنند، از خدمتگزاران بزرگ سلطنت می‌شمارم... نام بدی مرگه در این است که انسان را از حدت خود باز می‌دارد، به همین جهت مردمی کسی که در زندگی خود مشغول حدت و آنچه حدت نه است برزگی، از بودن دیگران بی‌خبر می‌ماند، به همین جهت از بودن دانی نمایشی حیرا بی‌خبر می‌مانم... و ولی شعر باور من از خوبی جامعه گیلان است... در هیچ تعارف و هیچ مفروضه‌ای یا حلی می‌نویسم که من از تمام ایالات ایران، گیلان و دریاچه‌ها را بیشتر دوست می‌دارم... اما گیلان در قلب من مقام دیگری دارد... گیلان متحدترین و پندارترین ایالات ایران است، همیشه ملتت بوده‌ام که، ترقی و تجدد در گیلان زودتر از سایر نقاط ایران باز می‌شود. و به همین جهت این ایالت عزیز ایران در قلب من جای مخصوصی دارد... همیشه در کتبش آرزوی من این بوده است که به گیلان بیام و در آنجا با خدمات شما شرکت کنم... ولی این اسیری در قفس مکان پناه نیست که روح من همیشه به طرف گیلان پرواز می‌کند... همیشه رفته بودم یا ما می‌دانسته باشم.

احتراماتی که جوانان سپهر شما در کتب و آثار نمایشی کرده‌اند، مرا بکند، او دیگر بر این عقیده و این علاقه را رسد کرده است... گیلان یعنی مردم ایران، در این احترامات شما را سحر به کسوف من می‌باید تعظیم در بنای این احساسات شما هم می‌شوم و شتهای بکریم خود را به زبان من آورم... جوانان گیلانی هم که در مزار دانی نمایشی روح او را به نسبت خود شاد کرده‌اند بکند ما، دیگر بر من ثابت کردند که گیلان پندارترین و روشن‌ترین ایالات ایران است... این حضور را فقط برای این نوشتم که سلام و تبرود خود را به برادران گیلانی از دور بفرستم، و تمام احساسات مسمم قلب خود را به پای ایشان نظر کنم. ای کاش تمام ایالات ایران مثل گیلان بود... ۱۱

در اولین سالمرگه دانی نمایشی مجله فرهنگ از او با عنوان «خادم بی‌عرض و حسگی نابذیر معارف و سرباز دلیر اردوی تجدد و ترقی ایران» یاد می‌کنم. در روز ۲۰ بهمن ۱۳۰۵ از طرف جمعیت فرهنگ تراجم یادبودی برگزار می‌شود. در این محفل از محسنه دانی نمایشی که توسط کسانی ساخته شده بود، برده‌برداری می‌گردد و خطاهای نیز ایراد می‌شود... تا به امروز که یکسال و اندی از ولوع قصه مویله از حال مرحوم آقا دانی نمایشی می‌گذرد، آنچه که در جور حس یک جمعیت و ترک بکت ملت بود و احتیاجات و وضعیت قرن بیستم سلطنتی مانند ایران انضام می‌کرد، برای قدردانی از آن قید انسانی کرده و مطالبی اظهار داشته‌ایم... برای تعمیم حریت و معرفت... اکنون با relief واسطه همین

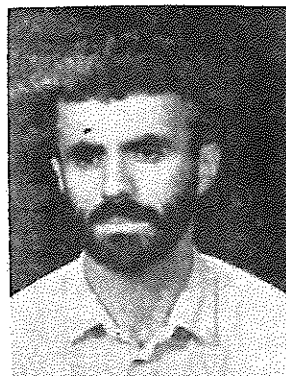
لغات می‌در زبان ما به کلمه نابذی می‌توانیم برگسته حواشیش مابند او را به افتخار فرائضخانه نصب می‌نمایم... سپس آقای یقینان که یکی از نویسندگان ارامه‌اند - بعد حضرت آقای تربیت رئیس محترم معارف گیلان نیز شرح مفصلی در خصوص اهمیت آثار و تأثیر آن در جامعه اظهار داشته^{۱۳}.

اقدام بزرگ و شایسته جمعیت فرهنگ رشت در سال ۱۳۰۵ جهت قدردانی از مرد بزرگ نمایش، خود یکت اتفاق در عرصه آثار کشورمان به حساب می‌آید. در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا می‌تواند توبری آقا دانی نمایشی در کتابخانه جمعیت فرهنگ رشت، هنوز موجود است یا نه؟ دیگر این که فی آقا دانی نمایشی در گورستان عزیزانمان در سلسان دازاب چرا خراب مانده است. خلدی بیش که به رشت رفته بود، به زیارت قبر میرزا کوچک خان و بازایش، دنبال قبر دانی گشتم، بیابتم، از چند دوست پرسیدم، آنها هم چیزی نمی‌دانستند، و بعد عربزیری نشان فروش را داد. آیا بر ما و مسئولین مربوطه نیست تا با گشایش سنگ قبری دیگر، یاد این مرد بزرگ آثار کشورمان را برای نسل‌های آینده، زنده نگاهداریم^{۱۴}.

منابع:

- ۱- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به فهرستی، ابراهیم گیلان در گذرگاه، رمان، تهران، خاربدان، ۱۳۵۴، ص ۳۳۷، ۳۱۸.
- ۲- مجله فرهنگ، سال دوم، شماره ۹، آذرماه ۱۳۰۴.
- ۳- مجله فرهنگ، سال اول، شماره سوم، ۱۳۰۸، ص ۷۶.
- ۴- فهرستی ابراهیم گیلان در حسن مشروطیت، تهران، خرد، ۱۳۵۲، ص ۲.
- ۵- طالبی، فرامرز و محدث گنیم، مسائل فرهنگی نهفت گیلان، تهران، نشر آرمیو، فهرستی، ۱۳۵۴، ص ۱۰.
- ۶- یادداشت‌ها، شماره ۱۳۱۹، ۱۳۱۹، ص ۲۲۵، ۴.
- ۷- یادداشت‌ها، شماره ۱۳۱۹، ۱۳۱۹، ص ۲۲۵، ۴.
- ۸- یادداشت‌ها، شماره ۱۳۱۹، ۱۳۱۹، ص ۲۲۵، ۴.
- ۹- این مطالبنامه در سال ۱۳۰۱ در گزیده‌های تهران امضا شد. اجرای این بیس که احتمالاً اولین امضا در وقت مشروطیت می‌باشد، باید در فاصله سالهای ۱۳۰۲ - ۱۳۰۴ صورت گیرد.
- ۱۰- فهرستی، ابراهیم گیلان در گذرگاه، رمان، تهران، خاربدان، ۱۳۵۲، ص ۳۵۵.
- ۱۱- مجله فرهنگ، شماره ۹، آذرماه ۱۳۰۴.
- ۱۲- نفیسی، محمد، فرهنگ، سال دوم، شماره ۹، آذرماه ۱۳۰۴، ص ۳۵۲، ۳۶۰.
- ۱۳- یادداشت‌ها، دانی نمایشی، فرهنگ، سال سوم، شماره ۱۱، ۱۱ (۵۱ - ۵۲) بهمن ۱۳۰۵، ص ۳۴۴، ۳۴۶.
- ۱۴- برای اطلاع بیشتر از زندگی دانی نمایشی نگاه کنید:
 - ۱- بوزار، فریدون، تاریخ نمایشی در گیلان، رشت، گیلگان، ۱۳۵۸، ص ۵۲، ۴۷.
 - ۲- سرتیب بود، جهانگیر، ماها و نامدارهای گیلان، رشت، گیلگان، ۱۳۷۰، ص ۱۹۲، ۱۹۱.
 - ۳- طالبی، فرامرز، دانی کبیر نمایشی، فصلنامه آثار سال اول، شماره دوم و سوم (استان و سایر ۱۳۶۷)، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

خوشنویسان جوان گیلانی



محمد رسول ساران فومنی

محمد رسول ساران فومنی متولد ۱۳۴۲ فومن است. از دوران ابتدایی و راهنمایی به خط و نقاشی علاقه شدیدی داشته است و در دوران تحصیل راهنمایی زیر نظر استادش امانی خط ثلث و رقاع و نستعلیق را فراگرفت و در سالهای ۶۴-۶۳ پیش اساتید دیگری چون خلیل حبیبزاده و حسنزاده اصول و قواعد قانونی نستعلیق را فراگرفت و هم اکنون نیز در نزد آنان آموزش می‌بیند. وی در سال ۷۲ موفق بدریافت مدرک ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران شده است.

برای آقای ساران فومنی هنرمند جوان فومن آرزوی توفیق داریم.

بامو با نیمی از
می ای جی سارا با نیمی

آوردوران ای می سارا
بامو با نیمی

گیلکان منتشر کرده است:

نامها و نامدارهای گیلان

تألیف جهانگیر سرقیپ پور

(مجموعه‌ای از دانستنیهای مفید درباره گیلان)

گیله‌وا برای بقا و ماندگاری و استمرار کار خود آگهی می‌پذیرد
اولویت با آگهی‌های فرهنگی، هنری، علمی و اطلاعیه‌های اداری، آموزشی و دانشگاهی
است. گیله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های
گیلکی و بومی شمال ایران باشند، تخفیف ویژه قابل است.

تلفن موقت پذیرش آگهی: ۲۳۳۳۷۰

گیله‌وا

آگهی می‌پذیرد:



هم ولایتی‌های گیلانی و هم میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان می‌توانید به یک مجموعه ۱۱ جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید

نشر گیلکان در خدمت شماست

در هر کجای کشور که باشید برای این کار کفایت فقط مبلغ ۲۳۵۰ تومان به حساب جاری شماره (۶۰۱۶۰) بانک ملی ایران، شعبه مرکزی رشت به نام محمد تقی پور احمد واریز کرده، اصل فیش یا فتوکپی آن را همراه تقاضا با نشانی دقیق پستی خود به

آدرس: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ نشر گیلکان

ارسال دارید، کتابهای درخواستی در اسرع وقت، با پست سفارشی برای شما فرستاده می‌شود.

گیلانیان عزیز

اندوه دوری از زادگاه و غبار غربت را با مطالعه کتابهای مربوط به گیلان از چهره خود بزدانید

و خود را در هوای «گیله‌وایی» سرزمینتان احساس کنید

«گیلکان» در پایان هر فصل برای مشترکان انتشارات خود آخرین اخبار کتاب گیلان را بطور رایگان می‌فرستد

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸

نشانی پستی: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ گیلکان



www.tabarestan.info
تېببىستان